# بیان درشتیهای صاحب رسالهٔ بصارة العین

بسم الله الرحمن الرحیم

بر اهل انصاف مخفی و محتجب نماند که صاحب رسالهٔ بصارة العین با وصف اینکه رساله
اش بسبب کمال اختصار زائد از بست و یک ورق نیست درین مختصر درشتیهای
فراوان در حق ابن عباس و دیگر رواة مقبولین شیعه و علمای سابقین و معاصرین
امامیه تعریضا و تصریحا تحریر نموده و امر عظیم اینست که مصنف رساله مذکوره با وصف
ادعای مذهب تشیع و ولای اهلبیت بعض کلمات سوء ادب در شان جناب
ولایت مآب حضرت سید الوصیین و [illegible] ین و جناب سیدة
نساء العالمین علیهما افضل صلوات المصلین نوشته چنانچه در باب تقیه نمودن
جناب ولایت مآب می‌نویسد و هم مخالفت مسلک جناب امیر که کاسه لیسی خلفا
در حق جناب سیده نوشته و جناب سیده را خوار و ذلیل نمودند
عجب است که چنین کلمات سوء ادب در حق چنین بزرگان تحریر نمودن کی
را [illegible] باشد کمال جرأت و جلادت در باب عدم مبالات بامور دین
و در حق ابن عباس گفته فضیلت و بزرگی عبد الله بن عباس که طوق احسانهای
جناب امیر در گردن داشتند از فضائل و کمالات ایشان بسبب قربت و لزوم
صحبت آنجناب و بوصف تربیت [illegible] از همان امر باشد که در قرب [illegible]

امام حسن از ایشان وقوع پذیرفته که بنظر امعان موجب واقعه کربلاست

فانه لا اقرب مع الاقرب کالعقرب یا مبتنی بر عدم معیت شهید کربلا بود

که رو بروی ایشان نهضت فرموده واز رویای صادقه خود خبر داده

موثر نشد و بنا بر مداهنت و دنیاداری مثل عبدالله بن عمر زاید امثله بیستمند

و منطوق آیت کریمه اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة فلا یخفف

عنهم العذاب ولا هم ینصرون نمی نگریستند انتهی کلامه و در حق روات

مقبولین فرقه شیعه چنین نوشته ازین مقدمات بشکل اول بدیهی الانتاج

ثابت میشود که خلافت [illegible] پیغمبر صلعم باشد با کفر نیز واما ینه جمع میتواند شد

چه جای [illegible] مسطور الی آخره و در باب علمای

فرقه حقه اثنا عشریه [illegible] والری دهان زمان در قالب تصنیف

در آمده که علمای شیعه مانند بدترین افراد کائنات و سوا و بلا دیده

و در هجای نشیبر زنند و ظهور ایشان در آبادی کاهی و رزی اعتزال

در لباس لغضب و خروج منحصر بود و اذا لیس فلیس انتهی کلامه و در حق فضلا

سبزواری چنین تعریض نموده و حال مومن طاق و غیر او عموما از تصور

فاضل سبزواری عیان میشود و بعد ذکر اسامی بزرگان خود مینویسد که

ایشان و سامی شیعه در رفقه و حدیث [illegible] بعد خطبه چنین نوشته

درین زمان که خاطر از مناظره طایفه اثنا عشریه بسبب فقدان صحیح آمده

است الخ و درین عبارت همه علمای معاصرین را بی فهم قرار داده نعوذ بالله
من ذلک و در حق عالی جناب معلی و مقدس القاب مجتهد العصر و الزمان ادام الله
الرحمن که سلاله دودمان سیادت و نقاوه خاندان عصمت و طهارت است
و تعظیم و تکریم آنجناب بمقتضای حدیث الصالحون لله والطالحون لی و دیگر احادیث
متفق علیها بر کافه اهل اسلام واجب و لازم است چنین نوشته اند و غایت عجز
و ثبوت خلافت یزید بطرق ثلثه از عجائب افادات جناب مجتهد الزمانی و
مصداق قول شاعر است شعر از افادات مجتهد چه عجب * گر به شاشید گفت
باران است * و در جای دیگر می‌نویسد غالبا اینهمه کون نفس و تشمیر ذیل بواسطه
اثبات خلافت یزید پلید که از جناب [illegible] تهد الزما[illegible] الدورانی جلوه
ظهور میکند و بمقتضای حبک الشیء یعمی و یصم [illegible] سرایه پیرو در معنی
ایصال ثواب بروح پرفتوح جناب جنتمآب والد ماجدش خواهد بود که در
ادخال پدرش در زمرهٔ قادسه خلفای راشدین و اخراج امیر المؤمنین
تحریفها که بکار نه برده اند الخ و در مقام دیگر نوشته هرگاه درین اوراق
مطابق آنچه در عنوان بشارتی بدان رفته حقیت خلافت یزید علیه ما یستحقه
بر هر مسلکی از مسالک ثلثه باطل شده و شهادت امام حسین بر هر یکی از طرق
مقرره ثابت گشته نتیجه مقدمات جناب مجتهد الزمانی کسراب بقیعة
یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا خواهد بود انتهی کلامه

الی غیر ذلک پس بنابرین اگر در کلام این تراب اقدام علمای دین و کلب آستان
ملائک پاسبان حضرت سیّد الوصیین بمقتضای کما تُدین تُدان
بعض تعریضات در جواب فاضل مذکور ملاحظه نمایند باید که سالکان
طریق نصفت و عدالت آثم را ازین باب معذور دارند که گفته اند ع
کلوخ انداز را پاداش سنگ است ۱۲

رسالهٔ تشیید مبانی الایمان و تزییف اصول اهل العدوان مصنفهٔ فاضل جلیل

نحریر و متوقد خبیر یکه تاز معرکهٔ احتجاج و استدلال و مبارز میدان مناظرهٔ

اشاعره و ارباب اعتزال فخر المناقب و المفاخر السید محمد باقر

نجل السید السند الرکن المعتمد العالم العلامة و الحبر الفهامة

بحر المعانی و العلوم الزاهر بین العلماء کالشمس بین

النجوم العالم الربانی مجتهد العصر و الزمانی جناب

السید محمد لا زالت شموس افاداته بازغة و تابدة حسب

[illegible] افاضه [illegible] بالله

بعبارت العین تصنیف نموده اند تصحیح مستند

موصوف مع بعض حواشی منتهیه

در مطبع محمدی

بقالب طبع در آمد

سنه ۱۲۵۷

هجری

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحانه ما اجل شانه واجلى برهانه اوضح الحق وابانه ونصر سنانه واعدّ لمن اعانه
جنانه واردى الباطل واخذله ... ابتدعه بجحيمه وقطرانه وبعث من الاميين
رسولا يتلو عليهم ... الشرع القويم ورص بنيانه ورفع
ذكره واعلى امره و... ... من ذريته ولحمته اولياءه وخلفاءه وجعلهم خزان العلم و
سدنته واعلام الحق واعيانه فمنهم الوصي الولي الذي اكمل به دينه واتم نعمته واحسانه
وهو الذي قتل صناديد الكفر وجدل شجعانه وكسر اوثانه ولم يزل يقاسي شدائد الزمان
ويكابد احزانه واشجانه ومنهم السعيد الشهيد القتيل الذي جاهد في هذا السبيل حتى قتلوه اعداؤه
واعوانه ... عواقبهم وشبانه وذبحوا اخوانه وصبيانه واراقوا دمه ...
وهتكوا حرمه وسبوا نسوانه فخذل الله من نقض ايمانه وضيع ايمانه ولعن ... يزيد ابن
...انه الذي اتبع هواه وشيطانه فضيع الحق واهانه وسن خذلانه واهلك الدين ... الذين كان

ثمرة صلاتهم ان قمعوا اشجاره وكسروا اغصانه واضاعوا ثمرة فواد الرسول وريحانه
الذي كان النبي يرشف بشفته لسانه وصلى الله على منابه هو لا آبا الصابرين في بلائه
وانزل عليهم رضوانه ما ارتضت القلوب بسجاع العندليب الحانه وحركت النائرات
قضيبه الاوراق وفنانه اما بعد چون درين ايام مبارک آغاز خجسته انجام بندگان
جناب تقدس مآب مجتهد العصر والزمان ادامه الرحمن استفتائی متضمن آنکه شهادت حضرت
سيد الشهدا خامس آل عبا گلگون قبای لاله زار کربلا عليه التحية والثنا بنابه اصول اهل
سنت و ارکان مذهب ايشان ثابت نميشود از نظار وقت شعار علمای اولی
المناعه شجاعه در آورده بود و آن استفتا با افادات فتوای زيب زرابی عدليت
رتبت نمارق قضا و افادات شيخ اعظم و مفتی افخم و جواب آن در رساله مترجمه بثمرة
الخلافه که مضامين تلخ و شيرين آن [illegible] ساغر اشقاد [illegible] كيفيتی عجيب بخشيده
مندرج گرديد و رساله موصوفه اشتهار تام بين الخواص و العوام يافته بنظر فضلای
اين طائفه رسيد سواد سطور عنبر بيزش مشک سای زخمهای کهنه نمايان کرديد
و مفاد عبارات نمکينش مشت نمکی بر ناسور هر يکی پاشيده يکی از هرزه چانگان
و کثره گويان اين فرقه غاويه که قائم الزاويه و خليفه گم نام يزيد و معاويه اصليهما الله
في الهاويه است هر پوچی که داشته بهم بافته رساله در جواب استفتا ساخته به سطور [illegible]
باثبات شهادت بنا بر قواعد اهل شناعت پرداخته خود چون ثعلب در سوراخ
کتمان خزيده سپر در معرکه انداخته رساله را بوساطت کسی سرعته [illegible] لاهوت فلکه

کثیره الدور ملکوت شعله جواله حدت و ذکا و ذکا سما عقلا مولوی سلامت الله شاه
سلمه الله پیش فقیر فرستاده و جناب ایشان را که در پنجه آئین بمقدار و هم در شکنجه آن
استفتا و استفسار گرفتار بوده انداز گیر و دار رهائی داده در پرده ایشان را طفلی بر
سر و چشم نهاده خانه‌اش اباد ان مصرعه دوست آن باشد که گیرد دست دوست
اما ظن بعض اهل فراست و کیاست اینست که رساله مزبوره نوک نیز قلم عجیب الرقم
شاه صاحب مصدر الاسم والعلم است و ایشان بنا بر سلوک طریقه سلامتیه توریه
و تقیه آنرا بر رساله دهلویه شهره داده نسبت آنرا بشخص مجهول النسب نموده
اند والله اعلم بحقیقة الحال بهر کیف مضمون الکفر ملة واحدة هر چند شبهات او ناتمام
بنای بنیادش علی طرف الثمام بوده لکن چون فاعلی العوام الذین هم کالانعام بل هم اضل
از جواب باصواب با صواب بودند لهذا بسی آنرا اوقات خود را ضایع کرده خار
و خس ترهاتش را اگر با دستدت بهانه واوراق بنقل صحیح و مقالات صریح اسلاف
اخلاف این گروه بی انصاف فضیح ساخته لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی
عن بینة بلی شهر صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی بسیار سفر باید تا پخته شود خامی
سبحان الله ازین پشمینه پوشان گوشه نشین تر از خایان عزلت گزین که از فقر و
ولایت دم میزنند و طرف کلاه را می‌شکنند و در پرده عیب پوش صوفیت
لباس تصور الاثر میکنند و هر چه هیچ مهند می کنند خرابه دل شان معموره خدام
عظم الملکوت است و بنای عقاید پر مکاید شان اوهن من بیت العنکبوت باآنکه

اینچنین بلبلی نوا نغمه خود را در غنچه یاران بجلوه می‌آرند ملا جامی با وصف آنکه در فنای
گوید [illegible] جامی نامی و جامی این گروه عامی است بدگفته و حقی بجز باشان رفته نظم

هیزند شیخ ما ز شور و شغب — صبح صبحگاه و هی هی شب

سر پر از کبر و دل پر از عجب — روی در خلق و پشت بر محراب

صف زده گرد شان از خوان گاه — دو بشکنده بشکنده دو له

خشکی چند کرده خود را گرم — نه ز خالق نه از خلائق شرم

هیچ یک را بدل قبولی نه — پای کوبان ولی اصولی نه

نه ز انوار ذکرشان شرری — نه ز حال سماع شان خبری

حاصل ذکر در گردن و سر — در رقص جنبش پشت و کمر

هر چه وادی بدست شان خوردند — هر چه آمد ز دست شان کردند

کارشان غیر خواب و خوردن نه — هیچ شان فکر روز مردن نه

ذکرشان صرف بهر سفره و آش — فکرشان حصر در وجوه معاش

بهر آش است آشنائی شان — ز آتش دیگ روشنائی شان

داد ازین گمرهان ابله داد — منحرف از طریق عقل و سداد

هر چند خنگ کمیت قلم درین میدان جولان داشته اما عنان گیری خوف
وملال [illegible] و سند خصلت مقام نگذاشته هذا و بالله التوفیق و هو رکنی الوثیق
منه [illegible] سواء الطریق وانا فقیر حقیر التحقیق قال السید العلامه الوحید

ما قول علمای اهل سنت والجماعت در اینکه شهادت امام حسین علیه السلام بنابر اصول مذهب
ایشان ثابت است یا نه و در صورت اولی وجه ثبوت آن بیان شود چه بنابر
اصول موضوعه ایشان خلافت یزید بن معاویه قابلیت انکار ندارد زیرا که طریق
ثبوت خلافت بنابر تصریح علمای ایشان یا بیعت اهل حل وعقد است ولو کان
واحدا یا استخلاف خلیفه سابق است لاحق را یا قهر واستیلا است قال شارح
المقاصد وتنعقد الامامة بطرق احدها بيعة اهل الحل والعقد من العلماء والرؤساء
ووجوه الناس الذين يتيسر حضورهم من غير اشتراط عدد ولا اتفاق من في سائر البلاد
بل لو تعلق الحل والعقد بواحد مطاع كفت بيعته الثاني استخلاف الامام وعهده
وجعله الامر شورى بمنزلة الاستخلاف الا ان [illegible] الثالث القهر والاستيلاء
فاذا مات الامام وتصدى للامامة من يستجمع شرائطها من غير بيعة واستخلاف وقهر
الناس بشوكته انعقدت الخلافة له وكذا اذا كان فاسقا او جاهلا على الاظهر وصاحب
مواقف وشارح آن در تفصیل وجه اول ازین وجوه ثلاثه چنین آورده اند واذا ثبت
حصول الامامة بالاختيار والبيعة فاعلم ان ذلك الحصول لا يفتقر الى الاجماع من
جميع اهل الحل والعقد اذ لم يقم عليه اي على هذا الافتقار دليل من العقل او السمع بل الواحد
والاثنان من اهل الحل والعقد كاف في ثبوت الامامة ووجوب اتباع الامام على
اهل الاسلام وذلك لعلمنا ان الصحابة مع صلابتهم في الدين وشدة محافظتهم على
امور الشرع كما هو حقها اكتفوا في عقد الامامة بذلك المذكور من الواحد والاثنين

عمر لابی بکر و تفویض عبد الرحمن بن عوف لعثمان ولم یشترطوا فی عقدها اجتماع من فی المدینة

من اہل الحل والعقد فضلا عن اجتماع الامة من علماء امصار الاسلام ومجتہدی جمیع

اقطارہا ہذا کما مضی ولم ینکر علیہم احد وعلیہ انعقدت الاعصار بالواحد والاثنین

عقد الامامة انعقدت الاعصار بعدہم الی وقتنا ہذا **قال المجیب المصیب**

اقول حقیقت خلافت یزید علیہ ما یستحقہ نزد اہل حق بہرحال معدوم و منتفی و شہادت

جناب امام حسین علیہ السلام بہر صورت ثابت و متحقق نیست اما حقیقت خلافتش

عند القائلین بالکفر بصدور الامر بقتل الامام وامثالہ وہم الاکثرون کما عرفت

سابقا نفوق ہم پیش کسانیکہ در کفر و لعن یزید بنا بر احتیاط متوقف اند و دلیلی بر

اسلام او با معارض نظر ایشان موجود نشد پس بدیہی البطلان ست و شہادت

آنجناب بین ہر دو مسلک محتاج بہ تثبیت نیست فضلا عن اقامة البرہان چہ احدی از

کفار و کسیکہ در اسلام او تردد باشد لائق ریاست اہل اسلام نیست وما جعل اللہ

للکافرین علی المؤمنین سبیلا جناب سید الشہدا وقت محاربہ او مجاہد فی سبیل اللہ

خواستہ بودند کہ آن کافر فاجر را تسلط بر اہل اسلام حاصل نشود کہ در تسلط او

فسادہای عظیم منظور می بود فما وہنوا لما اصابہم فی سبیل اللہ وما ضعفوا وما استکانوا

واللہ یحب الصابرین **اقول** این جواب بعید از صواب خالی از جمال و صفا

نیست زیرا کہ قول مجیب عند القائلین بالکفر لصدور الامر بقتل الامام وامثالہ الآ

دارد … بر آن وقت اعتراف بالتامل و قول او جناب سید الشہدا وقت محاربہ او

او مجاهد فی سبیل الله اند خوانده بودند که ان کافر فاجر را تسلطی بر اهل اسلام نشود که
در تسلط او فسادهای عظیم منطوی بود الخ دلالت بر سبق کفر او دارد و پس از
چنین مقال حمیالی حل عضال و دفع اشکال نمیتواند شد مفضلا تحریر نمایند که
کفر یزید بن معاویه او خذلهما الله الی ما هو یلیق عند القائلین به از کدام وقت مراد است
از وقت استخلاف معاویه یا از بدو تمکن او بر سریر سلطنت بعد فوت پدر
یا از وقت حکم او بقتل امام و ما بعده من الشنیع بر تقدیر اول قول بکفر او مستلزم
فسق یا کفر معاویه است و بطلانه علی بدیهتهم اظهر من الشمس و ابین من الامس اما
وجه ملازمت پس ظاهر است که معاویه [illegible] خود یزید را ولی عهد و قائم مقام
نموده بود چنانچه ابن [illegible] اصحاب سیر ذکر نموده اند قالوا انه اول من جعل ابنه
ولی العهد خلیفة بعده فی صحته و جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا گفته و فی سنة
خمسین فتحت قهستان عنوة و فیها دعا معاویة اهل الشام الی البیعة بولایة
العهد من بعده لابنه یزید فبایعوه و هو اول من عهد بالخلافة لابنه و اول من
عهد بها فی صحته ثم انه کتب الی مروان بالمدینة ان یاخذ البیعة له فخطب مروان
فقال ان امیر المومنین رای ان یستخلف علیکم الی ان قال ثم حج معاویة سنة
احدی و خمسین و اخذ البیعة و مثل این در دیگر کتب سنیان مذکور است پس اگر یزید
دران زمان کافر بود و معاویه با وجود علم بکفر او را خلیفه و جانشین خود
میساخت فسق معاویه بلکه کفر او ثابت خواهد شد چگونه [illegible]

حال آنکه جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا نوشته قال عطیة بن قیس خطب معاویة
فقال اللهم ان کنت انما عهدت لیزید لما رأیت من فضله فبلغه ما املت واعنه وان کنت انما
حملنی حب الوالد لولده وانه لیس لما صنعت به باهل فاقبضه قبل ان یبلغ ذلک انتهی
ازین عبارت صراحةً مستفاد میشود که معاویه یزید را قابل امامت و ریاست میدانست
چنانچه مفاد قول ا[illegible] [illegible]ست و چگونه نمیتواند شد که کفر یزید بر پدرش
مخفی ماند و بر دیگر حضرات که بظاهر علاقه ابوت و بنوت با او ندارند معلوم [illegible]
باشد اما بطلان لازم یعنی بطلان کفر یا فسق معاویه عند المخالفین پس زیرا که
[illegible] علمای اهل سنت قائل بعدالت و امامت معاویه شده اند اما العدالة
فلکونه من جملة الصحابة [illegible] علم ان الذی
اجمع علیه اهل السنة [illegible] انه یجب علی کل احد تزکیة جمیع الصحابة باثبات العدالة
لهم والکف عن الطعن فیهم والثناء علیهم فقد اثنی الله سبحانه علیهم فی آیات من کتابه منها
قوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس فاثبت الله تعالی لهم الخیریة علی سائر الامم الخ
اما خلافت و امامت او پس از اکثر عبارات علمای اهل سنت ثابت است چنانچه ابن
[illegible] میفرماید و بویع له بالشام خاصة بالخلافة سنة ثمان او سنة تسع
وثلاثین ثم اجتمع علیه الناس حتی بایع له الحسن بن علی رضی الله عنهما وجماعة ممن معه و ذلک
فی [illegible] الاول [illegible] قال ابن عباس کان امیرا عشرین
سنة و [illegible] سنة و قال غیره کانت خلافته تسع عشر سنة [illegible]

وعشرین بود بلکه از کلام نافع مستفاد میشود که اجتماع اهل حل و عقد بر خلافت معاویه
زیاده از اجتماع ایشان بر خلافت جناب امیر بوده و از ینجاست که عبد الله بن عمر خلیفه زاده
سفیان بسبب کمال ورع و احتیاط بیعت جناب ولایت مآب علیه السلام ننموده
و بیعت معاویه بجا آورده فی الاستیعاب قیل لنافع ما بال ابن عمر بایع لمعاویه ولم
یبایع علیا کرم الله وجهه فقال کان ابن عمر لا یعطی یدا فی فرقة ولا یمنعها من جماعة
ولم یبایع معاویة حتی اجتمع علیه الخ و جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا میفرماید ثم
خرج علی الحسن فنزل له الحسن عن الخلافة فاستقر فیها من ربیع الآخر او جمادی الاولی
سنة احدی واربعین فسمی هذا العام عام الجماعة لاجتماع الامة فیه علی خلیفة واحد
کلامه و ابن حجر عسقلانی در صواعق محرقه میفرماید فیه دلالة ای دلالة علی صحة ما فعله
الحسن وعلی انه مختار فیه وعلی ان تلک الفوائد الشرعیة وهی صحة خلافة معاویة و
قیامه بامور المسلمین وتصرفه فیها بسائر ما تقتضیه الخلافة مترتبة علی ذلک الصلح فالحق
ثبوت الخلافة لمعاویة من یومئذ وانه بعد ذلک خلیفة حق وامام صدق کیف و
قد اخرج الترمذی وحسنه عن عبد الرحمن بن ابی عمیرة الصحابی عن النبی صلی الله
علیه وآله وسلم انه قال لمعاویة اللهم اجعله هادیا مهدیا الی ان قال قال معاویة ما زلت اطمع
فی الخلافة منذ قال لی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا معاویة اذا ملکت فاحسن الی
ما قال ثم قال بعد کلام تامل انه صلی الله علیه وسلم اخبر معاویة بانه یملک وامره بالاحسان
تجد فی الحدیث اشارة الی صحة خلافته وانها حق بعد تمامها له بنزول الحسن عنها فان

امره بالاحسان المترتب على الملك يدل على حقية ملكه وخلافته وصحة تصرفه ونفوذ افعاله
من حيث صحة الخلافة لا من حيث التغلب الى آخر ما قال آنچه ... فمن اطلق على ولاية معاوية انها ملك اراد
من حيث انه وقع في خلالها من تلك الاجتهادات التي ذكرناها ومن اطلق عليها انها
خلافة اراد انه بعد نزول الحسن له واجتماع اهل الحل والعقد عليه صار خليفة حق مطاعا يجب له
من حيث انها ... الراشدين قبله ولا يقال ينظر ذلك فيمن
بعده لانا اولئك ليسوا من اهل الاجتهاد فهم عصاة فسقة انتهى موضع الحاجة من كلامه
از اين عبارت چنانچه مي بيني ظاهر و روشن و ثابت و مبرهن مي شود كه معاويه
خليفه امام حق بوده ... مثل ... خلفاء راشدين واجب و
لازم بود بلكه از كلام ابن حجر مستفاد مي شود كه ... معاويه در
سماويه منصوص بوده و اين مرتبتي است كه براي خلفاء ثلثه هم حاصل نبوده چنانچه
فاضل مذكور در صواعق محرقه ميفرمايد قال كعب الاحبار لن يملك احد هذه الامة
ما ملك معاوية قال الذهبي توفي كعب الاحبار قبل ان يستخلف معاوية وصدق كعب فيما
نقله فان معاوية بقي خليفة عشرين سنة لا ينازعه احد الامر في الارض بخلاف غيره
ممن بعده فانه كان لهم مخالف وخرج عن امرهم بعض الممالك انتهى وفي اخبار كعب
بذلك قبل استخلاف معاوية دليل على ان خلافته منصوص عليها في بعض كتب الله
المنزلة فان كعبا كان حبرا فله من الاطلاع عليها والاحاطة باحكامها ما فاق
... الكتاب وهي ... من التقوية ... وحقية خلافته بعد نزول

الحسن له بالا یخفی پس هرگاه علوشان و سمو مکان معاویه بن ابی سفیان بآن
مرتبه باشد که صحابه کبار با و بیعت نموده باشند و علمای اهل سنت اطاعت
او را مثل اطاعت خلفای راشدین واجب دانند و خلافت او در کتب سماویه
منصوص باشد چگونه کفر یزید بن معاویه که قائم مقام او بود ثابت خواهد شد
و بر تقدیر ثانی لازم می آید تفسیق بل تکفیر اهل شام و اهل مدینه من الصحابة و
التابعین لهم والتالی باطل فالمقدم مثله اما بطلان تالی پس حاجت بیان ندارد
زیرا که هیچ کسی از علمای سنیان تفسیق و تکفیر جمیع اهل شام و اهل مدینه یا بعض
انها در عصر یزید نموده اما بیان ملازمت پس زیرا که در ابتدای خلافت یزید اهل شام
و اهل مدینه با و بیعت [illegible] نموده بودند چنانچه جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا
فرماید فلما مات معاویة بایعه اهل الشام ثم بعث الی اهل المدینة من یاخذ له البیعة
فابی الحسین و ابن الزبیر ان یبایعا و خرجا من لیلتهما الی مکة فاما ابن الزبیر فلم
یبایع ولا دعا الی نفسه و اما الحسین فکان اهل الکوفة یکتبون الیه یدعونه الی الخروج الیهم ایام
معاویة وهو یابی فلما بویع یزید اقام علی ما هو علیه الخ بلکه از کلام سیوطی
اجماع مسلمین بر بیعت یزید مثل اجماع ایشان بر بیعت معاویه ظاهر میشود حیث قال
ثم اجتمع الناس علی معاویة عند صلح الحسن ثم اجتمعوا علی ولده یزید ولم ینتظم
للحسین امر بل قتل قبل ذلک و این عبارت صریح است در ثبوت خلافت [illegible]
یزید و عدم ثبوت خلافت امام حسین [illegible]

بنابر تصریح قول نافع دلیل صریح بر اجماع مسلمین است بر خلافت یزید و نیز دلالت دارد
بر صحت اسلام یزید چه بیعت ابن عمر باو علی بیعة الله و رسوله کما فی جامع الاصول زیرا که
بیعت کافر علی بیعة الله و رسوله معنی ندارد بلکه خلع اهل مدینه هم دلیل صحت بیعت
سابقه است فان الخلع فرع عقد البیعة والبیعة فرع الاسلام و بر تقدیر ثالث قول
بکفر یزید مفید برای مجیب و مضر برای مستفتی نیست زیرا که خروج جناب سید الشهدا
و خامس آل الکسا علیه افضل التحیة و الثنا قبل صدور حکم یزید بقتل آنحضرت و قبل قتال
اهل مدینه و در ایام انعقاد اجماع اهل حل و عقد و صحابه و تابعین به بیعت یزید بوده و ظاهر
است که بنابر مذاق اهل سنت خروج دران وقت مخالف شرع و مصداق خروج
علی الامام خواهد بود و شهادت این باب ثابت نخواهد شد شهرستانی بن عبد الکریم شهرستانی
در ملل و نحل میفرماید کل من خرج علی الامام الحق الذی اتفقت الجماعة علیه یسمی خارجیا
سواء کان الخروج فی ایام الصحابة علی الائمة الراشدین او کان بعدهم علی التابعین
لهم باحسان و علی الائمة فی کل زمان و از احادیث معتبر سنیان نیز همین امر مستفاد
میشود چنانچه ابن اثیر در جامع الاصول از عرفجه روایت کرده قال سمعت رسول الله صلعم
یقول ستکون هنات فمن اراد ان یفرق امر هذه الامة و هی جمیع فاضربوه
بالسیف کائنا من کان و فی روایة فاقتلوه اخرجه مسلم و فی روایة ابی داود و ستکون هنات
هنات
مرة خمس مرة اخرجه النسائی فی اخری قال رأیت النبی علی المنبر یخطب الناس فقال انها
ستکون بعدی هنات و هنات فمن رأیتموه فارق الجماعة او یرید ان یفرق امر امة

محمد کائنا من کان فاقتلوه فان ید الله علی الجماعة ان الشیطان مع من فارق الجماعة یرکض

وعن اسامة بن شریک قال قال رسول الله ایما رجل خرج یفرق بین امتی فاضربوا عنقه

اخرجه النسائی و این روایات صحاح بندا می بلند که حکم تجویز قتل حضرت امام حسین

علیه السلام بنا بر مذهب ایشان میکند بلکه گویا لفظ کائنا من کان را واضع برای

همین غرض موضوع ساخته وفی جامع الاصول عن ابی سعید قال رسول الله

اذا بویع لخلیفتین فاقتلوا الآخر منهما این روایت در [illegible] صاف ملاحظه باید فرمود

که صراحة دلالت بر حقیت یزید و جواز قتل آخر خلیفتین دارد چه ظاهر است که بیعت

اهل کوفه با حضرت امام حسین علیه السلام متاخر بود از بیعت اهل شام [illegible] بیزید

پس قتل آنحضرت العیاذ بالله [illegible] عرفجة بن شریح قال سمعت

رسول [illegible] امرکم جمیع علی رجل واحد یرید ان یشق عصاکم

او یفرق جماعتکم فاقتلوه اخرجه مسلم وعن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبی قال من بایع

اماما فاعطاه صفقة یده وثمرة قلبه فلیطعه ما استطاع فان جاء آخر ینازعه فاضربوا

رقبة الآخر قلت سمعت انت هذا من رسول الله قال سمعه اذنای ووعاه قلبی

الحدیث و دلالت این دو روایت هم بر ما نحن فیه حاجت بیان ندارد و در اخبار

دیگر هم مثل اینها بسیار است بخوف تطویل از ذکر آنها طی کشح نموده شد و جمیع

این احادیث چنانچه مخفی نیست دلالت بر عدم [illegible] خلیفه و جواز قتل من

خرج علی الامیر دارد و اذا عرفت هذا فالان نشرع فی المقصود فنقول ان الشیعة کل

من فقراته قوله الصدر الامر بقتل الامام الخ اقول اولا مراد از امام بیان فرماید
که چیست و بنا بر چه قول سنیان حضرت امام حسین علیه السلام بکدام معنی امام
بودند تا معلوم شود که قتل امام کدامی کفر است یا فسق وثانیا امر یزید بقتل آنحضرت ا
ثبات نمایند ودونه خرط القتاد قال ابن حجر فی الصواعق ثم رأیت ابن الصلاح
من اکابر ائمتنا الفقهاء والمحدثین قال فی فتاواه لما سئل عمن یلعنه لکونه امر بقتل الحسین
لم یصح عندنا انه امر بقتله ... والمحفوظ ان الامر بقتاله المفضی الی قتله کرمه الله
انما هو عبید الله بن زیاد والی العراق اذ ذاک واما سب یزید ولعنه فلیس ذلک
من شان المؤمنین وان صح انه قتله او امر بقتله وقد ورد فی الحدیث المحفوظ ان لعن
المسلم کقتله وقاتل الحسین رضی الله عنه ... انما ارتکب عظیمة وانما یکفر
بالقتل قاتل نبی من الانبیاء وغزالی در احیاء العلوم میفرماید فان قلت هل یجوز
لعن یزید لکونه قاتل الحسین بن علی رضی الله عنهما او آمرا به قلت هذا لم یثبت
فلا یجوز ان یقال انه قتله او امر بقتله ما لم یثبت فضلا عن اللعنة فانه لا یجوز نسبة
مسلم الی کبیرة من غیر تحقیق نعم یجوز ان یقال ابن ملجم قتل علیا رضی الله عنه و
قتل ابو لؤلؤ عمر رضی الله عنه فان ذلک ثبت متواترا فلا یجوز ان یرمی مسلم
بکفر او فسق من غیر تحقیق الخ وهرگاه ... امر ثابت نشد پس بمقتضای استصحاب
اصل سلامت یزید که از عهد ... ثابت بوده باقی بوده باشد ابن حجر در صواعق
آورده ونیز خبر بانه لم یثبت موجب واحد من المقاتلین الا اصل انه مسلم

فنا خذ بذلک الاصل حتی یثبت عندنا ما یوجب الاخراج عنه ومن ثم قال جماعة من المحققین
ان الطریق الثابتة القویمة فی شانه التوقف فیه وهو تفویض امره الی الله سبحانه
لانه العالم بالخفیات وهو المطلع علی مکنونات السرائر وهواجس الضمائر فلا نتعرض لتکفیره
اصلا لان هذا هو الاحری والاسلم و ثانیا بیان فرمایند که اکثر اهل سنت را که قائل
باین قول قرار داده اند کیستند و ذکر اسم کتاب از کتب کلامیه یا فقهیه نموده
اند که اگر احدی سیدی را ایذا و اولاد رسول قتل کند نا فرمیشود و حکم کفر برا و جاری
نشود بلکه از عبارات سابقه و آتیه صراحةً مستفاد میشود که قتل امام حسین علیه السلام موجب
کفر قاتل نیست چنانچه ابن حجر در صواعق محرقه نوشته و اعلمت انهم صرحوا بانه
علمت انهم مصرحون بانه لا یجوز لعن یزید وان کان فاسقا خبیثا ولو سلمنا انه
امر بقتل الحسین وسر به لان ذلک حیث لم یکن عن استحلال او کان عنه لکن بتاویل
ولو باطلا فسق لا کفر الخ وغزالی در احیاء العلوم نوشته فان قیل فهل یجوز ان یقال
قاتل الحسین لعنه الله او الآمر بقتله لعنه الله قلنا الصواب ان یقال قاتل الحسین ان مات قبل التوبة
لعنه الله لانه یحتمل ان یموت بعد التوبة فان وحشیا قاتل حمزة عم النبی صلی الله علیه
وسلم قتله وهو کافر ثم تاب عن الکفر والقتل جمیعا فلا یجوز ان یلعن والقتل کبیرة
ولا تنتهی الی رتبة الکفر فان لم یقید بالتوبة واطلق کان فیه خطر ولیس فی السکوت
خطر فهو اولی الخ سبحان الله قتل فرزند رسول صلعم و سید شباب اهل الجنة که
گوشت و پوست و خون او گوشت و پوست و خون جناب رسالت مآب صلعم

در غیبت دست به بیعت داده نهی باشد و کاش حضرت تشریح فرمایند که این شبهه
چه بود آیا اتهام قتل حضرت عثمان رض و یا تقاعد پنج شش کس مثل خویشان از بیعت
امیر مومنان کو تقاعد مثل بنی هاشم و ابوذر و سلمان و غیرهم من جملة الاصحاب
مبطل اجماع سقیفه نباشد و بیعت واحد من اهل الحل والعقد کما یجی کافی در صحت خلافت
باشد قوله [illegible] اینست کبری بسبب خلع بیعتش اهل مدینه را پیش آمد الی قوله
کما صرح به القرطبی وغیره من المورخین المعتبرین اقول سبب این دواهی عظمی
و رزایای کبری که بر اهل مدینه واقع شد چند امر بود یکی ارتکاب خلع که خلیفه زاده
سفیان داو ورع صحابه از آن نهی فرموده بود و مواعظ و نصایح را از یاد
از حد گذرانیده و بحدیث نبوی که در باب عدم جواز خلع امام حق وارد شده
متمسک گردیده کما او ما الیه سابقا و نیز برکسانی اثار رواه البخاری فی صحیحه فی
کتاب الفتن حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن نافع
قال لما خلع اهل المدینة یزید بن معاویة جمع ابن عمر حشمه و ولده فقال انی سمعت النبی صلعم
یقول ینصب لکل غادر لواء یوم القیمة وانا قد بایعنا هذا الرجل علی بیعة الله و
رسوله وانی لا اعلم غدرا اعظم من ان یبایع رجل علی بیعة الله ورسوله ثم ینصب له
وانی لا اعلم احدا منکم خلعه ولا تابع فی هذا الامر الا کانت الفیصل بینی وبینه انتهی
عبارت این حدیث شریف را بچشم انصاف باید دید که بشرایط صریحه و قرائن صحیحه دلالت بر
عدم جواز خلع دارد و اول آنکه ازین روایت چنانچه حضرت ... ظاهر ...

خدم و حشم و اولاد خود درین کلام نموده و ظاهر است که از اولاد و خدم که تابعین او بودند
محل تقیه نیست و لکن منع از خلع بخوف فتنه و فساد منظور میبود و تعلیل آن باظهار رسوخ حقیت
و غلبه تشیع و وجوب تقیه بسبب عدم امکان مقابله و مقاومت او و مانند آن لازم بود
دوم تمسک بحدیث نبوی که در باره خلیفه امام بحق واقع شد سوم خلع بیعت یزید
را اعظم غدر ها شمردن که دلالت صریح بر حقیت بیعت یزید و حرمت خلع وارد چهارم
قول او انا قد بایعنا هذا الرجل علی بیع الله و رسوله زیرا که بیعت الله و الرسول مقصود
نیست الا از کسیکه خلیفه امام بحق باشد فیکون الخلاع حرام البته پنجم وعده بر قطیعه و فیصل کردن
از کسیکه خلع بیعت یزید نماید الی غیر ذلک من الشواهد و الامارات بالجمله این حدیث
دلیل ساطع و برهان قاطع است بر آنکه ابن عمر باین خود و خود خلع بیعت یزید را از
جمله کبائر میدانست و حمل آن بر تقیه درین مقام بعید از دین الاسلام است و علی التنزل
مماشاة با صاحب میگوئیم که بنابر زعم ایشان این دو امر اعظم حوادث کبری بسبب ترک
تقیه که بنابر قول خلیفه زاده حرام بود واقع شد و علی کلا التقدیرین قصور اهل مدینه و
ارتکاب ترک امر واجب ظاهر و باهر است پس بسزای خود رسیدند گناه شان گردن یزید
بستن یعنی چه دوم آنکه این فعل خیر که از یزید سر زده بر طبق وصیت خلیفه پنجم معاویه
بن ابی سفیان و از باب نفاذ وصیت او بوده شیخ عبد الحق دهلوی در جذب القلوب
آورده و این حدیث بسند صحیح رسانیده میگوید که اشیاخ مدینه حدیث میکردند که معاویه
در [illegible] از موت یزید را پیش خود طلبید و گفت چنین دانم که ترا از اهل مدینه روزی

پیش خواهد آمد باید که علاج آن واقعه مسلم بن عقبه کنی و هیچکس را ناصح تر از وی درین واقعه
نمی بینم چون یزید بعد از پدر خود بر سریر امارت نشست بعد از وقوع واقعه [illegible] که [illegible]
شد همه بر وصیت پدر عمل نموده مسلم اهل مدینه را بالاضرام رسانیده انتهی
پس آنچه از یزید واقع شده اگر قادح عدالتش خواهد بود قادح عدالت معاویه نیز
خواهد بود و نیز هم آنکه اهل مدینه شهر حبیب خون ناحق ریخته جامع قرآن بودند و
بالمدینه والاعراض عن انقیاده و حرمت پس انتقام آن گرفتن نیز از ایشان واجب
لازم بود پس یزید را چندین وجوه موجه و اسباب مقبوله دهی برین امر حاضر شده
بود در جذب القلوب از واقدی آورده که یزید بر مسلم آمد و دید که او را علت فالج گرفته
است و بر بستر بلا افتاده و گفت اگر این ضعف و مرض منتهی بود دانم که فوا
این امر ترا مهیا ساختم که مخلص و ناصح تر از کسی دیگر درین امر نمی بینم امیرالمؤمنین
یعنی والد بزرگوار معاویه ابی سفیان مرا در مرض موت خود وصیت کرده بود که
اگر ترا از جهت اهل حجاز واقعه پیش آید علاج این از پیش مسلم بن عقبه جوئی [illegible]
و گفت سوگند بخدا ای امیرالمؤمنین اگر دیگری را غیر از من متولی این امر ساختی
اهل مدینه در [illegible] هیچکس غیر از من نتوانستی بود و من درین باب خوابی دیده ام که در
از درختان غرقدی می بینم که با شاخهای خود در انتقام عثمان بن عفان فریاد
بیشتر زدم می شنوم که آن درخت میگوید که بیاید این کار بر دست مسلم بن عقبه باشد از
روز باز قتال اهل مدینه زده هم در دل خود را به براوردن انتقام [illegible]

عثمان تسلی داده یزید چون عزیمت او در مضای این مهم مصمم یافت گفت پس رو
باش و علی برکة الله بجانب اهل مدینه متوجه شو که تو عریف ایشانی اگر ایشان از در
مدینه و قبول بیعت و طاعت من سر در راه تو شوند تیغ بیدریغ قهر و سیاست بر
گیر و از صغار و کبار ایشان اثری باقی مدار و تا سه روز داد نهب و غارت
بده و اگر براه خلاف و جدال تو در آیند تو نیز متعرض قتال ایشان مشو و مضای
مهم عبد الله بن زبیر متوجه شو آورده اند که چون ابن مسرف عاقبت اندیش بر کشتگان
حرم نظری انداخته می گفت که اگر با وجود کشتن ایشان بدوزخ روم دیگر از
من بدبخت تر در عالم کسی نخواهد بود و آزرگون که از موالی مروان بود روایت است
که گفت مسلم بن عقبه بعلت مرضی که داشت دوائی بکار برده بود متصل آن طعامی
طلبید تا بخورد طبیب گفت اگر در خوردن طعام بعد استعمال دوا صبر کنی بهتر
باشد تا دوا آنچه خورده کار کند گفت کنون مرا تمنای حیات برای صحبت
را برای آن دوست میداشتم تا سوزش سینه را از قاتلان عثمان بن عفان بنیش
شمشیر بنشانم اکنون که این مراد حاصل وقت من شد هیچ چیز محبوب تر از موت
نزد من نیست یقین میدانم که حق سبحانه و تعالی مرا بسبب قتل این ناپاکان از جمیع
ذنوب و معاصی مطهر ساخت و هم از قرطبی آورده که مسلم بن عقبه در وقت مردن
میگفت [illegible] از من بعد از شهادت لا اله الا الله عملی که محبوب ترین اعمال پیش
من باشد [illegible] ان قتل درگاه تو بود و بوجود دنیا بوده الا قتال اهل مدینه اگر

مرا باوجود این عمل و رآتش اندازی دیگر بدبخت تر از من کسی نخواهد بود و نتیجهٔ این تنگی آنست

در اینکه اگر چه ابن زیاد و یزید و مسلم بن عقبه مقرون بصواب و مستلزم حصول دو اجر بوده

نباشد لااقل خطای اجتهادی باعث بر حصول یک اجر و ثواب خواهد بود قال

المجیب الغیب المصیب اما بطلان خلافتش نزد جمعیکه صدور امر بقتل امام

مانند آن از یزید پلید نزد آنها به ثبوت نه پیوسته و آن بدبخت بزعم آنها از دایره

اسلام بیرون نرفته پس از آن جهت که بیعت اهل حل و عقد و لو کان واحدا

بر نهجیکه مثبت خلافتش و مبطل شهادت سید الشهدا بزعم مستفتی باشد وقوع نه

پذیرفته قال العلامة الدهلوی قدوة المحققین فی جواب بعض السائلین هنوز

اهل مکه و مدینه و اهل کوفه به تسلط یزید پلید راضی نشده بودند و مثل امام حسین و عبد الله

بن عباس و عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عمر رضی الله عنهم اجمعین بیعت نکرده بودند

بالجمله خروج امام حسین علیه السلام برای دفع تسلط او بود و دفع آن انتهی مختصرا

و کفایت بیعت واحد مطاع بشرطی است که جمیع شروط امامت را بر داشته باشد

لیکن چون یزید پلید از شروط امامت کما ینبغی بی بهره محض و فسق او مجمع علیه بود

بیعت عبد الله بن عمر و منع از خلعش که بعد از خروج شهید کربلا و جور و جفا اشقیا

ست مفید مدعا مخاطب سودة الاذکیا نخواهد بود مع ان الامامة بیعة الواحد

الاثنین موقوف حقیقة کیف لا و لیس عندنا غیر النبی صلی الله علیه و آله وسلم معصوما

بدلالة قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم

فی شیء فردوه الی الله والرسول الآیه وقوله تعالی ومن یطع الرسول فقد اطاع الله
وقوله عز شانه ومن یعص الله ورسوله فان له نار جهنم خالدین فیها ابدا فان کان
غیر النبی معصوما یلزم نقصان القرآن وهو غنی عن البیان لکنه هدی للمتقین ورحمة و
شفا للمومنین و این مغالطه تنها مجتهد الزمانی را پیش نیامده که جناب مجتهد متوفی والد
ماجد ایشان نیز القصی ازان حاصل نکشته و بیعت اهل دمشق بملاحظه قهر و مزید ظلم قابل
اعتماد نیست انتهی قوله اما البطلان خلافتش الی قوله خروج امام حسین علیه السلام
برای دفع تسلط او بود الخ اقول یکی از معمولات فرمایگان قلیل البضاعت
این است که در تحریر عبارت اجمال مینمایند تا در وقت دار و گیر انجات محققین گاهی
و جای پناهی داشته باشند و درین رساله اکثر مقامات بهمین نهج تحریر یافته
چنانچه این عبارت نیز من جمله آنهاست بالجمله فاضل مجیب را لازم بود که به بیان
شافی وافی یقین سازد که اهل شام و اهل مدینه وغیره که بیعت یزید نموده بودند
کما یدل علیه قول ابن عمر انا بایعنا هذا الرجل الخ وینص علیه ما فی جامع الاصول و
یؤیده خلع اهل المدینه بعد ذلک فان الخلع فرع البیعه واکثر مبایعین صحابه کرام و
قراء قرآن و تابعین عظام بودند از دایره اهل حل و عقد خارج بوده اند و یزید از وقت
استخلاف معاویه یا از بدو خلافت خود فاسق و فاجر بود و نیز بیان نماید که کسانیکه
با وجود فسق و عدم لیاقت یزید بیعت او نمودند فاسق بلکه کافر شدند یا نه تا
حقیقت حال و حقیت مقال ظاهر شود و از کلام مجمل که درین مقام نوشته الی

برروی کار نمی آید که کدام عاقل تجویز خواهد کرد که صحابه کرام و تابعین عظام و قراء قرآن

از استحقاق یزید برای امامت جاہل باشند و فاضل مجیب عالم باآن پس لاجرم

محاربه جناب امام حسین علیه السّلام که در بدو خلافت یزید و ایام بیعت صحابه و

تابعین واقع شده موافق قوانین اہلسنت جائز نباشد و ازینجا است که خلیفه زاده نهضت

آنحضرت را محمول بر طلب دنیا نموده مخالفت ازان فرموده بود اما کلام فاضل

دہلوی که مجیب ازان استناد خود ساخته پس باین مقام ربطی ندارد زیراکه سؤال

سائل مبنی برین معنی بود که یزید را تسلط حاصل بود و نہی از خروج بر سلطان

متسلط از احادیث مشکوة وغیره مستفاد می شود پس فاضل عزیز در جواب آن

بیان تفرقه درمیان رفع تسلط و دفع آن کرده و این سوال و جواب ارتباطی

بیعت اہل حل و عقد ندارد پس ذکر آن درین مقام دلیل خوش فہمی مجیب است بلی اگر

آنقول را در جواب طریق ثالث از طرق ثلثه ثبوت خلافت یعنی قہر و استیلاء ذکر

میکرد وجهی داشت ولیکن کسی مثل جنبیر علاوه بران میگوییم که آنچه فاضل عزیز نوشته

که اہل مکه و اہل مدینه راضی بر تسلط او نبود نزد خصم مسلم است کیف و قول ابن عمر انا

بایعنا هذا الرجل علی بیعة الله و رسوله دلالت بر بیعت اہل مدینه بصمیم فواد دارد و

المدعی مطالب بالبینة اما عدم بیعت جناب امام حسین و عبدالله ابن عباس

و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر که فاضل عزیز نوشته پس قطع نظر از انکه از عبارت

شرح مقاصد و شرح مواقف و دیگر کتب معتمده سنیان ظاهر می شود که

یک کس از اهل حل و عقد کافی است میگوییم که حال خلافت یزید با وصف عدم بیعت و
ایشان مشابه است بحال خلافت حضرت صدیق و عدم بیعت عظمای صحابه با
در اوائل زمان چنانچه جمال الدین محدث در تاریخ روضة الاحباب که بنا بر تصریح
فاضل دهلوی از بهترین سیر است نوشته و هذه عبارته منقول است که اول جماعتی که
بیعت کردند بعد از آن انصار الا طائفه قلیله که گفتند که ما بیعت نکنیم الا علی ابن ابیطالب
نمیکنیم گویا شیخ فریدالدین عطار از زبان این جمع گفته ز مشرق تا بمغرب گر امام است
علی و آل او ما را تمام است انتهی و هر چند که ذکر اسامی تارکین بیعت خالی از طول
نیست لاکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله بالاجمال نوشته می شود که از آن
جمله است جناب ولایت مآب امام المشارق والمغارب حضرت علی بن ابیطالب
علیه السلام که بنا بر تصریح بخاری و دیگر محدثین اهل سنت تا مدت شش ماه بیعت
ابو بکر نمودند و ظاهر است که بمقتضای حدیث متفق علیه علی مع الحق والحق مع علی [illegible]
حق از آن حضرت رسول محال است پس لاجرم ترک بیعت تا این مدت دلیل بر
بطلان خلافت خلیفه اول خواهد بود و از آنجمله است فرزند رسول و سید شباب
اهل الجنة جناب امام حسن علیه السلام چنانچه صاحب صواعق محرقه نوشته
اخرج الدارقطنی ان الحسن جاء الی ابی بکر وهو علی منبر رسول الله فقال انزل عن مجلس
ابی فقال صدقت والله انه لمجلس ابیک ثم اخذه واجلسه فی حجره و از آنجمله است
خامس آل عبا حضرت سید الشهداء کما یدل علیه ما رواه السیوطی فی تاریخ الخلفاء من انکاره

علی عمر کانکار اخیه علی ابی بکر مثل ما مرّ انفا و از انجمله حضرت مقداد و حضرت سلمان و حضرت
ابوذر اند که علو مرتبت این حضرات انکه مشهور است و در کتب معتمده سنیان ظاهر
است یدل علیه ما فی شرح المقاصد و از ان جمله است سعد عباده که سید انصار
و از صحابه کبار جناب سید ابرار بوده چنانچه ابن عبد البر در استیعاب میفرماید کان
عقبیا نقیبا سیدا جوادا و قال ابو عمر کان سیدا فی الانصار مقدما وجیها له ریاسة
وسیادة یعترف قومه له بها الی ان قال و فی سعد بن عبادة و سعد بن معاذ جاء الخبر
المأثور ان قریشا سمعوا صائحا یصیح لیلا علی ابی قبیس شعر فان یسلم السعدان
یسلم محمد بمکة لا یخشی با خلاف مخالف فظنت قریش انهما سعد بن زید مناة
بن تمیم و سعد بن هذیم بن قضاعة فلما کان فی اللیلة الثانیة سمعوا صوتا علی ابی
قبیس شعر ایا سعد سعد الاوس کنت ناصرا و یا سعد سعد الخزرجین الغطارف
اجیبا الی داعی الهدی و تمنیا علی الله فی الفردوس منیة عارف فان ثواب الله
للطالب الهدی جنان من الفردوس ذات رفارف قال فقالوا هذا والله سعد بن
معاذ و سعد بن عباده انتهی و انکار سعد عباده از بیعت خلافه بسبب کمال اشتهار
حاجت استشهاد ندارد و قد ذکره ابن عبد البر فی ما فی اخر ترجمته و از ان جمله است
زبیر عوام که بزعم اهل سنت از اکابر صحابه و از جمله عشره مبشره بود چنانچه فخر رازی
در اربعین نوشته و الزبیر کان مع نهایة شجاعته مع علی فانه یروی انه سلّ السیف
و قال لا ارضی بخلافة ابی بکر و از انجمله است حضرت عباس عم جناب رسالت مآب

چنانچه شارح مقاصد میفرماید کقول العباس رضی الله عنه لعلی علیه السلام امدد یدک ابایعک یقول الناس هذا عم رسول الله بایع ابن عمه فلا یختلف علیک اثنان و ازانجمله است نعمان بن عجلان الزرقی الانصاری که وکیل وکفیل و شاعر انصار بود کما فی الاستیعاب و ازانجمله است حسان بن ثابت انصاری یدل علیه ما رواه عصام الدین الاسفرائنی فی حاشیته علی البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم من اشعاره و ازانجمله است خزیمه بن ثابت انصاری ذو الشهادتین کما رواه جمال الدین المحدث فی روضة الاحباب فی ترجمة خلافة علی و ازانجمله است بریدة بن الحصیب یدل علیه عبارة کتاب روضة الصفا وغیره و ازانجمله است پدر عالی مقدار خلیفه پنجم سفیان صخر بن حرب ابو سفیان یدل علیه عبارة غیر واحد من علماء السنة و سوای اشخاص مذکوره بسیاری از صحابه در بیعت ابو بکر توقف نموده بودند و هرگاه حال بعضی از تارکین و منکرین بیعت صدیق بر تو منکشف گردید پس بدانکه چنانچه جناب سید الشهدا بیعت یزید ننمودند همچنین جناب ولایت مآب که بمصداق حدیث ابوهما خیر منهما افضل واکمل از حسنین بودند تا مدت شش ماه بالمرة ترک بیعت صدیق نمودند و بعد ازان بضرورت بنابر مصالح بنا بر مصلحت دینی دست بدست ابو بکر دادند کما یدل علیه ما فی صحیح مسلم و شرح المقاصد وغیرهما و عبد الله بن زبیر اگر بیعت یزید نکرد پدرش زبیر که از عشره مبشره بود پدر بد و خلافت بکر را انکار از بیعت نموده بود و اگر عبد الله بن عباس

بیعت یزید نه نموده والد ماجدش حضرت عباس نیز کاره از بیعت ابوبکر بوده بلکه
بفساد رائیتماه کاذبا غادرا خائنا الخ که در صحیح مسلم وارد است شیخین را کاذب غادر
و خائن میدانسته و باعتراف سامی عدالت شرط امامت است پس با وصف کذب و غدر
و خیانت چگونه عدالت شیخین ثابت خواهد شد و در شهادت باوصاف مذکوره
حضرت عباس منفرد نبوده بلکه جناب ولایت مآب نیز باقرار فاروق شریک
بودند فلیضحک قلیلا ولیبک کثیرا اما عبدالله بن عمر پس انکار او از بیعت یزید پلید
از فاضل عزیز است چه خود شیخ مقر بیعت او علی کتاب الله و سنت رسوله است و قطع
آنرا اعظم عذرها می پندارد و اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول و بعد تسلیم میگوئیم که
عدم بیعت ابن عمر با جناب علی بن ابیطالب هرگاه منافی خلافت در مرتبه چهارم
نباشد پس ترک بیعت یزید چرا عدم اساس خلافتش باشد علاوه آنکه معلوم است که
مجتهد اعظم بلکه خلیفه پنجم و عمرو عاص و تمامی اهل شام وغیره از بیعت حضرت امیر علیه السلام
استنکاف و اعراض نمودند پس از دو حال خالی نیست یا اینکه بسبب مذکور رد برد
انکار خلافت یزید یا انکار خلافت جناب ولایت مآب می پردازد و یا از صمیم قلب
بخلافت آنجناب قائل است علی الاول چون کلام با اهل سنت است نه با خوارج پس این
سخن از فاضل عزیز که انکار خلافت جناب امیر برین تقدیر مکنون خاطر وقت ما نژاد
میباشد نخواهد بود و علی الثانی پس تفرقه میان اهل شام و عبدالله بن عمر و معاویه
و دیگر تابعین بیعت حضرت امیر علیه السلام و میان اهل کوفه و حضرت امام حسین

وغیره تارکین بیعت یزید بیان فرماید واگر انصاف نمایند مرتبهٔ معاویه و عبد الله
بن عمر را نزد اهل سنت زیاده از مرتبهٔ امام حسین علیه السلام خواهند یافت زیرا که امام حسین [illegible]
خلیفهٔ چهارم مفضول خلفا بوده و عبد الله بن عمر پسر خلیفهٔ دوم فاروق زمان
و معاویه خود خلیفهٔ پنجم و امام حق و مجتهد مطلق بوده و بنا بر تصریح نافع اجماع اهل حل
و عقد بر خلافتش زیاده از اجماع آنها بر خلافت جناب امیر منعقد شده و بعض این
حجر خلافت او در کتب سماویه منصوص بوده پس فضیلت معاویه از امام حسین علیه السلام اظهر
من الشمس است نعوذ بالله من ذلک قوله و کفایت بیعت واحد مطاع بشرطی
که مستجمع شروط امامت را بر داشته باشند اقول این کلام مدفوع است بچند وجه
اول آنکه اگر یزید از بدو خلافت خود مستجمع جمیع صفات امامت نباشد لازم
می آید [illegible] الی تکفیر اهل مدینه که بنا بر تصریح فاضل حبیب صحابه کرام و قراء قرآن بوده
[illegible] در تاریخ الخلفا در بیان وجه عدم ذکر عبیدیین
نوشته و منها ان مبایعتهم صدرت والامام العباسی قائم موجود فلا تصح اذ
لا یصح البیعة لامامین فی وقت واحد والصحیح المتقدم و منها ان الحدیث ورد بان هذا
الامر اذا وصل الی بنی العباس لا یخرج عنهم حتی یسلموا الی عیسی بن مریم او المهدی
فعلم ان من تلقب بالخلافة مع قیامهم خارج باغ فلهذه الامور لم اذکر احدا من العبیدیین
ولا غیرهم من الخوارج انما ذکرت الخلیفة المتفق علی صحة امامته و عقد بیعته انتهی از این
عبارت [illegible] ظاهر میشود که خلافت خلفای عباسیه صحیح و متفق علیه بلکه

منصوص علیه است پس متوکل که یکی از خلفای عباسیه بود البته امام حق خواهد بود

و از اینجاست که محی الدین عربی که در علوم ظاهره و باطنه کشف و شهود در مرتبت

از عجایب فضل بود متوکل مذکور را از جمله اقطاب شمار نموده حیث قال ومنهم من

یکون ظاهر الحکم ویحوز الخلافة الظاهرة کما حاز الخلافة الباطنة من جهة المقام کابی

بکر وعمر وعثمان وعلی والحسن ومعاویة بن یزید وعمر بن عبد العزیز والمتوکل انتهی

و این متوکل کسی است که حکم نموده بود که قبر مبارک جناب سید الشهدا را منهدم

سازند و زراعت در آن مقام نمایند تا کسی برای زیارت آنحضرت نرود چنانچه

سیوطی در تاریخ الخلفا میفرماید وفی سنة ست وثلثین امر المتوکل بهدم قبر الحسین ع

وهدم ما حوله من الدور وان یعمل مزارع ومنع الناس من زیارته وحرث و

صحرا وکان المتوکل معروفا بالنصب لنعصهم ما قال بعض الشعرا النظم

تالله ان کانت امیة قد اتت  قتل ابن بنت نبیها مظلوما

فلقد اتاه بنو ابیه بمثله  هذا لعمری قبره مهدوما

اسفوا علی ان لا یکونوا شارکوا  فی قتله فتتبعوه رمیما

انتهی ملخصا پس فاضل مجیب را که مدعی عدالت خلفا است لازم که عدالت متوکل

و دیگر خلفای عباسیه بدلیل مقبول ثابت نماید تا بهمان دلیل در باده عدالت یزید

بحیز تحریر آرد سوم آنکه اگر کلام مجیب صحیح باشد لازم آید که چنانچه اکثر علمای اهل سنت که

یزید را منجمله خلفا ذکر کرده اند منهم السیوطی فی التاریخ الخلفا ومنهم ابن حجر فی صواعق

الباری حیث قال المراد باجتماعهم انقیادهم لبیعته والذین اجتمعوا علیه الخلفاء الثلثة ثم علی الی ان
وقع امر الحکمین [illegible] فتسمی معاویة یومئذ بالخلافة ثم اجتمعوا علیه عند صلح الحسن ثم
علی ولده یزید ولم ینتظم للحسین امر بل قتل قبل ذلک ثم لما مات یزید اختلفوا الی
واز این عبارت ابن حجر صریحا چنانچه قائل شدن او بخلافت یزید و عدم ثبوت خلافت جناب
سید الشهدا ثابت میشود همچنین اجماع صحابه و تابعین بر بیعت یزید [illegible] میکرد
و ابو اللیث که از فقهای اهل سنت است در کتاب بستان نوشته ثم ولی بعده
عثمان بن عفان وکانت خلافته اثنا عشر سنة فقتله اهل الفتنة ثم ولی علی
وکانت خلافته ست سنین فقتله عبد الرحمن بن ملجم ثم معاویة بن ابی سفیان و
کانت ولایته عشرین سنة ثم یزید بن معاویة وکانت ولایته ثلث سنین [illegible]
یزید بن معاویة [illegible] انتهی از عبارت این فقیه ظاهر میشود که خلافت معاویه
و یزید مثل خلافت خلفای اربع ثابت است [illegible] اختلاف بعد یزید واضح
و مخفی نیست که لفظ ولایت که در کلام این فقیه در ماده خلافت معاویه و یزید
وارد است و مصنف صواعق در شرح قصیده همزیه که مصنف اوست بعد نقل
لعن ابن حنبل گفته انه لم یقل ذلک الا لقضایا وقعت منه صریحة فی ذلک ثبتت
عنده وان لم تثبت عند غیره کالغزالی فانه اطال فی رد کثیر مما نسب الیه کقتل الحسین
فقال لم یثبت من طریق صحیح انه قتله ولا امر بقتله ثم بالغ فی تحریم سبه ولعنه کما
بالغ [illegible] انه قال ان قاتل الحسین الا [illegible] الخلیفة ومن

بیعة الواحد والاثنین موقوف حقیقتها اقول این عبارت مصداق المعنی
فی بطن الشاعر است و جمال و سقم آن بر هر متصف باهر ظاهر و باهر معلوم است
که صحیب را اگر ادنی ضرورتی واقع شود که بر عبارات فارسیه اکتفا نکرده اظهار
مهارت خود در عبارت عربیه نموده و در حقیقت تحریر چنین عبارت با وانمود
عربیت امام اعظم شان میدهد قال ابن خلکان فی تاریخه لم یکن ابو حنیفة
یعاب بشیء سوی قلة العربیة فمن ذلک ما روی ان ابا عمرو بن العلاء المقری
النحوی المقدم ذکره سأله عن القتل بالمثقل هل یوجب القود ام لا فقال لا کما
هو قاعدة مذهبه خلافا للامام الشافعی فقال له ابو عمرو و لو قتله بحجر المنجنیق فقال و لو
قتله بابا قبیس والصواب ان یقول بابی قبیس انتهی خلاصه آنکه صحیب نیز از فرط
تشدد اخیر خبری داده و تمام ذکر ما لا یلزم ذکره من المتعلقات در عبارات آورده
و عجب از مهارتش نیست که لفظ موقوف را موافق محاوره هندیه استعمال کرده
باشد و مع قطع النظر عن کیفیته و کمیته فنقول قد عرفت فیما قبل بان کفایة بیعة
الواحد المطاع مشروطة بما اذا اختار الا ما من یستجمع شرائط الامامة فنقول
ما ذا اراد بالواحد المطاع ان اراد معصوما ولیس عند غیر الشیعة معصوم فیکون
المعنی کفایة بیعة النبی مشروطة الخ و هذا مما یضحک منه الثکلی کیف ولم یبایع ابا بکر
بادی الرأی [illegible] و لم یکن ثبتها باجماع الاصحاب و لو کان نزل علی رأیه الوحی
الکتاب اللهم الا ان یقال ان حدیث لو کان بعدی نبی لکان عمر یلیح الی استحبابه

لشرائط النبوة والرسالة وان اراد [illegible] ناقض غرضه الاصلی [illegible]

هدم اساس خلافة ابی بکر و عثمان لعدم ثبوتهما الا بعقد عمر و عبد الرحمن لما نص علیه

علامة تفتازان علی ان قوله لیس عندنا غیر النبی معصوما مقدوح اولا بان النبی ایضا

عندکم لیس معصوما فضلا عن غیر النبی قال العلامة التفتازانی فی شرح العقائد النسفیة

وفی عصمتهم عن سائر الذنوب تفصیل وهو انهم معصومون عن الکفر قبل الوحی و

بعده بالاجماع وکذا عن تعمد الکبائر عند الجمهور خلافا للحشویة وانما الخلاف فی ان امتناعه

بدلیل السمع او العقل واما سهوا فجوزه الاکثرون واما الصغائر فیجوز عمدا عند الجمهور

خلافا للجبائی واتباعه ویجوز سهوا بالاتفاق الا ما یدل علی الخسة کسرقة لقمة والتطفیف

بحبة لکن المحققین اشترطوا ان ینبهوا علیه فینتهوا عنه هذا کله بعد الوحی واما قبله فلا دلیل

علی امتناع صدور الکبیرة وذهب المعتزلة الی امتناعها لانها توجب النفرة المخالفة

عن اتباعهم فیفوت مصلحة البعثة الخ وهذه العبارة تدل دلالة واضحة علی جواز صدور الکبائر

من الانبیاء قبل البعثة عمدا وبعدها سهوا وقد صرح بذلک غیر واحد من علماء اهل السنة

فکیف یسوغ للمجیب ان یقول لیس عندنا غیر النبی معصوما وثانیا ان آیة اولی

الامر دالة علی عصمتهم وهم لیسوا بانبیاء فیکون غیر النبی معصوما عند اهل السنة قال

الفخر الرازی فی تفسیره المسئلة الثالثة اعلم ان قوله منکم فی اولی الامر منکم یدل عندنا

علی ان اجماع الامة حجة والدلیل علی ذلک ان الله تعالی امر بطاعة اولی الامر

علی سبیل الجزم فی هذه الآیة ومن امر الله تعالی بطاعته علی الجزم والقطع لا بد ان

[illegible] على الخطا يكون قد امر الله بمتابعته فيكون
ذلک امرا بفعل [illegible] الخطاء والخطاء لکونه خطاً يكون منهيا عنه فهذا يفضى الى اجتماع
الامر والنهى فى الفعل الواحد بالاعتبار الواحد وانه محال فثبت ان الله امر بطاعة
اولى الامر على سبيل الجزم وثبت ان كل من امر الله بطاعته على سبيل الجزم وجب ان
يكون معصوما عن الخطاء فثبت ان اولى الامر المذكور فى هذه الآية لا بد وان يكون
معصوما ثم نقول ذلک المعصوم اما مجموع الامة او بعض الامة لا جائز ان يكون
بعض الامة لانا بينا ان الله تعالى اوجب طاعة اولى الامر فى هذا الآية قطعا وذلک
مشروط بكوننا عارفين بهم قادرين على الوصول والاستفادة منهم ونحن نعلم بالضرورة
انا فى زماننا هذا عاجزون عن استفادة الدين والعلم منهم اذا كان الامر كذلک علمنا
ان المعصوم الذى امر الله المومنين بطاعته ليس بعضا من ابعاض الامة ولا طائفة
من طوائفهم ولما بطل هذا وجب ان يكون ذلک المعصوم الذى هو المراد بقوله
اولى الامر منكم اهل الحل والعقد من الامة وذلک يوجب القطع بان اجماع الامة
انتهى كلامه اما آنچه مجيب گفته که اين مغالطه تنها مجتهد الزمانى را پيش نيامده الخ پس
مغالطه بيش نيست فالاعراض عن جوابه جواب والله الهادى الى الصواب و آنچه گفته
که بيعت اهل دمشق بملاحظه قهر و غلبه يزيد الخ بعد تصريح اكابر و بيعت اهل مدينه و
[illegible] اعتبار ساقط است كما لا يخفى على اولى الالباب قال المجيب
الغير [illegible] اگر نظر استخلاف باشد پس بر تقدير ثبوت چون استخلاف و

عهد نزد فریقین خلاف عهد بوده پس اعتراض ایشان از قبیل شبهه فاسده در مقابل بدیهه خواهد

و حال استخلاف از وثیقه حسن مجتبی علیه السلام که روبروی اکابر و صنادید کرده تمام

نوشته شده و گواهی آنها منقش کردانیده بودند ظاهر است و صورتش هذه بسم الله الرحمن الرحیم

هذا ما صالح علیه الحسن بن علی معاویة بن ابی سفیان صالحه علی ان یسلم الیه ولایة امر المسلمین

علی ان یعمل فیهم بکتاب الله وسنة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وسیرة الخلفاء

الراشدین المهدیین ولیس لمعاویة بن ابی سفیان ان یعهد الی احد من بعده عهدا بل

یکون الامر من بعده شوری بین المسلمین وعلی ان الناس آمنون حیث کانوا من ارض الله

فی شامهم وعراقهم وحجازهم ویمنهم وعلی ان اصحاب علی وشیعته آمنون علی انفسهم

واموالهم ونسائهم واولادهم حیث کانوا وعلی معاویة بن ابی سفیان بذلک عهد الله

ومیثاقه ان لا یبتغی للحسن بن علی ولا لاخیه الحسین ولا لاحد من اهل بیت رسول الله

غائلة سرا ولا جهرا ولا یخیف احدا منهم فی افق من الآفاق شهد علیه فلان بن فلان

وکفی بالله شهیدا و این وثیقه هم در صواعق و هم در کتب دیگر مروی و منقول

است و ابن بابویه قمی و شیخ مفید و قطب راوندی و ابن شهر آشوب مازندرانی

با اهل حق بر این قدر اتفاق دارند و نزد بعضی استخلاف مشروط باین بود که

متعرض حال امام حسین نشود و فهمیده میشود بطلان خلافت بعد الاستخلاف ایضا لانتفاء

الشرط و قریب باین معنی است روایت شیخ صدوق قمی للامام زین العابدین علیه السلام

که معاویه درباره امام حسین با یزید گفت اما امام حسین پس [illegible]

بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] حضرت ست واز گوشت وپوست

وخون آنحضرت پرورده شده وآل آن عالی حضرت او را با حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه وآله وسلم بیاد آورده او را بگروه های او مواخذه مکن وروابطی که

من در مودت با وی محکم کرده ام قطع مکن وزینهار که با دیگری وابستگی مرسان

واز اینجا بر اوست اخص الخصوص مخالفین در یزید ومعاویه فرق آسمان وزمین معلوم

شد وان کان العوام لا یعقلون شیئا ولا یهتدون پس مفید بودن استخلاف

کذایی برای حقیت خلافت یزید لعین در حیز منع است اقول اما قول او واگر

بنظر استخلاف باشد پس بر تقدیر ثبوت چون استخلاف وعهد نزد فریقین

خلاف عهد بوده بیعت ایشان از قبیل بنای فاسد بر فاسد خواهد بود مدفوع است باینکه تضعیف

حجیت استخلاف را بقول خود بر تقدیر ثبوت بعد تصریح سیوطی وابن عبد البر و

ابن حجر وغیرهم بوقوع استخلاف از درجه اعتبار ساقط است اما قول او واستخلاف خلاف

عهد بوده پس مقدوح است بچند وجه اول آنکه این کلام مجمل است حل اشکال ودفع

اعضال از آن غیر ممکن صاف بفرمایند که این استخلاف کبیره وباعث ابطال

خلافت معاویه بوده یا نه بر تقدیر اول پس اینکه بعد استخلاف اطاعت و

اقتدا معاویه واقتدا با وی نمودند فاسق بلکه کافر خواهند شد ونیز جنین اهل شام

[illegible] یا از صحابه وتابعین که بیعت یزید بعد استخلاف نمودند فاسق

یا کافر [illegible] شد ونیز بر این تقدیر علمای اهل سنت مثل ابن حجر وابو اللیث وغیره

که معاویه را بعد استخلاف خلیفه ساختند کما یدل علیه قولهم کان خلیفة عشرین سنة
کاذب خواهند بود والمظنون ان الملقب لا یرضی بذلک والحق ان الامر کذلک و
بر تقدیر ثانی استخلاف معاویه صحیح خواهد بود و ازینجاست که کسی از صحابه و
تابعین رد وقت استخلاف بدلیل خلف عهد استدلال نه نموده حتی اورع
صحابه عبد الله بن عمر نیز در باب استخلاف معاویه تصریح برضای خود و بیعت
دیگر مسلمین فرموده و اصلا تعرض عهد نامه جناب امام حسن علیه السلام نموده
چنانچه جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا فرموده و لکن تحذران اشق عصا
المسلمین و لم اکن لافعل انما انا رجل من المسلمین فاذا اجتمعوا علی امر فانما انا رجل
منهم فقال یرحمک الله و نیز ظاهر است که اگر استخلاف معاویه بسبب خلف عهد
مخالف شرع می بود البته اورع صحابه تمسک بمخالفت عهد نموده و از بیعت
یزید منکر دید بالجمله چنانچه این عبارت مؤید ما نحن فیه است همچنین دلالت
بر رضای شان بر بیعت یزید از بدو امر دارد فالقول بالتقیة اوهن من بیت
العنکبوت و اسخف من ورق التوت دوم آنکه معاویه نزد اهل سنت مجتهد
مسلمین بود چنانچه ابن حجر در صواعق محرقه میفرماید و من اعتقاد اهل السنة و الجماعة
ایضا ان معاویة رضی الله عنه لم یکن فی ایام علی خلیفة و انما کان من الملوک و
غایة اجتهاده انه کان له اجر واحد علی اجتهاده و اما علی فکان له اجران اجر
واجر علی اصابته الخ پس هر گاه حسنین اجتهاد معاویه آنقدر مستحکم

در خصوص [illegible] صحابه [illegible] داخل حضرت عمار و چهل هزار کس از
مهاجر و انصار [illegible] کار را با وجود نص صریح یا علی حربک حربی و حدیث متفق
علیه عمار [illegible] تقتلک الفئة الباغیة در بنیان اجتهاد معاویه خلل
راه نیابد بلکه با وجود آیه وافی هدایه انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله
الآیه باعث اجر و ثواب باشد اگر مخالفت عهد جناب امام حسن بنابر اجتهاد
کرده و تاویلی بران قرار داده باشد چگونه مخل اجتهاد و عدالت خلیفه
پنجم خواهد شد و نیز میگوییم که چون بنابر مذاق اهل سنت امام حسن نیز مجتهد
پیش بود و المجتهد یخطی و یصیب پس محتمل است که رای آنحضرت در باب ترک
استخلاف خطا باشد و رای خلیفه پنجم صواب و باعث اجر و ثواب کیف
لا و معلوم است که جناب رسالت مآب در حق معاویه فرموده اللهم اجعله
هادیا مهدیا و یقین است که نزد سنیان آنحضرت مقبول الدعا باشد پس البته
استخلاف یزید برای هدایت مسلمین خواهد بود و ان کان خلاف العهد
سوم آنکه استخلاف معاویه بعد وفات جناب امام حسن علیه السلام واقع
شد و چنانچه ابن عبد البر در استیعاب میفرماید و کان معاویة قد اشار بالبیعة
الی یزید فی حیاة الحسن علیه السلام و عرض بها و لکنه لم یکشفها و لا عزم علیها الا بعد
[illegible] علیه السلام فظاهر است که بعد وفات جناب امام حسن علیه السلام
معاویه [illegible] و احکام [illegible] بوده و خلافت او به بیعت صحابه

وتابعین و جماع اہل حل و عقد ثابت نبود پس استحالۂ استخلاف معاویہ مخالف عہد نخواہد بود و عجب نیست کہ توقف معاویہ در حیات جناب امام حسن علیہ السلام با وجود قصد استخلاف کہ یدل علیہ عبارۃ ابن عبد البر بسبب رعایت ہمین عہدنامہ بودہ باشد پس وقتیکہ بلا معارض و معاہد خلیفہ شد استخلاف نمود اما آنچہ فاضل مجیب در باب اتفاق ابن بابویہ و شیخ مفید و دیگر علما نوشتہ درینمقام فائدہ بجز اظہار تبحر ندارد زیرا کہ بنای استفتا و این رسالہ بر اصول موضوعہ اہل سنت است فذکر مولانا الکرام فی ذلک المقام بعید عن اولی الافہام

قولہ و نیز بعضی استخلاف مشروط باین بود کہ متعرض حال امام حسین نشوند الخ

اقول اولا لانسلم کہ استخلاف معاویہ مشروط باین شرط بودہ باشد والمدعی مطالب بالبینۃ و عدم ذکر این شروط در عہدنامہ کہ بنای صلح بود اول دلیل است بر عدم اشتراط شرط مذکور و لذا لم یتعرض بذکرہ الشیخ السیوطی و اکثر المورخین و ثانیا بر تقدیر تسلیم میگوییم کہ قول بعض مجہول الحال مفید برای محبت و مضر برای خصوم نیست زیرا کہ کلام در مقتضیات اصول موضوعہ و قواعد مشہورہ اہلسنت است پس رجوع بقول بعض غیر مشہور لا یسمن و لا یغنی من جوع ثالثا میگوییم کہ مراد از تعرض حال اگر طلب بیعت است لا نسلم کہ معاویہ منع از این نمودہ لا بد علیہ من دلیل و اگر مراد از ان تعرض لقتل جناب سید الشہدا است پس اینہم نفعی ندارد زیرا کہ آنحضرت در ہنگام محبت و استخلاف او عزم مجاز بہ بار فرمودہ

البته مخالفت قول اهل سنت خواهد بود [illegible] از صدق نقل کرده پس از آن استشهاد
استخلاف باین شرط [illegible] لا و استخلاف در بدو استقرار استقلال
معاویه بعد شهادت [illegible] امام حسن در سنه خمسین واقع شده و این کلام در آخر
عمر و قرب ارتحال او صادر گردیده آری اینکلام منجمله وصایا می تواند شد و در نیز مذکور است
میگوئیم که اگر وصیت معاویه نزد حضرات اهل سنت واجب القبول باشد لابد که
اطاعت حکم او در باب قتل ابن زبیر نیز واجب باشد فیکون یزید مثابا فی قتله البتة
و همچنین قتال اهل مدینه از دست مسرف که بنا بر وصیت و امر معاویه واقع شد
کما نص علیه صاحب جذب القلوب قابل مواخذه یزید نخواهد بود لانه اطاع
فی ذلک امام المومنین و مجتهد المسلمین و اگر اطاعت او واجب نباشد مخالفت یزید
در باب شهید کردن جناب امام حسین علیه السلام مخالف شرع نخواهد بود و علاوه
آنکه بنابر مزعوم محبین معاویه در باب استخلاف ارتکاب خلاف عهد جناب
امام حسن عم نموده پس اگر این مخالفت موجب زوال عدالت و ابطال خلافت
معاویه خواهد شد مخالفت یزید هم از وصیت پدرش مبطل خلافتش خواهد گشت
و الا فلا و اگر گویند که امر معاویه بنا بر استحباب بزعم یزید بوده محتمل که برای استحباب شبهات
خواهد [illegible] حدیث ایتونی بدواة و قرطاس با وصف ضمیمه لن تضلوا بعدی
[illegible] لی بر استحباب بوده و لهذا مخالفت آنرا جائز داشتند و نسبت
هجر و هذیان بطرف سید الانس و جان نموده و لو سلمنا کون الامر للوجوب فیزید

لایزید علی الفاروق بالجمله هرگاه مخالفت وصیت جناب سید المرسلین وافضل الاولین

والآخرین مصداق گشت بنیاوآدم بین الماء والطین آخر عمر آنحضرت در باب تمنا

دوات و قرطاس و تجهیز جیش اسامه با وجود فقره لن تضلوا و لعن الله من تخلف عنه

باعث حط مرتبت عظمای صحابه نشود مخالفت وصیت معاویه چگونه باعث حط

مرتبه یزید خواهد شد قوله وازینجا بدانسته اخص الخواص مخالفین در یزید و معاویه

فرق نمایان وزین معلوم شد اقول اگرچه دعوی فضل معاویه درین مقام برای

ما مفید و برای او مضر است لانه استخلف ابنه وقال فی حقه لما رأیت من فضله لیس

هرگاه بنابر مزعوم فاضل محب معاویه افضل باشد البته در باب استخلاف و مدح یزید

فاسق و کاذب نخواهد بود ولکن سخافت افعال و خباثت اعمال معاویه در کتب اهلسنت

نه آنقدر وارد است که در حیطه تحریر توان آمد اما به تحریر چندی ازان که مشتی نمونه

از خروارست می پردازد مخفی نماند که اکثر علمای اهل سنت ذکر نموده اند که معاویه

و پدرش از مولفة القلوب بوده منهم السیوطی فی تاریخ الخلفاء وابن عبد البر فی الاستیعاب

واللفظ للاخیر قال ابو عمر معاویة وابوه من المولفة قلوبهم ذکره فی ذلک بعضهم وهو احد

الذین کتب الرسول وابن اثیر در جامع الاصول در بیان احوال رجال صحاح ستة

نوشته که معاویه و پدر او از مولفة القلوب بودند و بعضی میگویند که او کاتب وحی

بوده و بعضی انکار این معنی کرده اند و در آخر عمر میگفت لیتنی کنت رجلا من قریش

بذی طوی ولم ال من هذا الامر شیئا انتهی و علامه جار الله زمخشری در ربیع الابرار

وابن ابی الحدید وبیهقی وغیره ... ده اند رأی رسول الله اباسفیان مقبلا علی
حمار ومعاویة یقوده ویزید ... ال لعن الله الراکب والقائد والسائق وابن عبد البر
در استیعاب نوشته عن ... ان رسول الله بعث الی معاویة یکتب له فقیل انه
یاکل فقال رسول الله صلی الله علیه وآله لا اشبع الله بطنه وظاهر است که لعن وبد دعا
آنحضرت در حق مسلمین غیر ممکن است وکافیست در باب حسن اسلام او نیز ابن اثیر
در جامع الاصول نقل کرده حیث قال باع معاویة اوانی ذهب وفضة اکثر من
وزنها فقال له ابو الدرداء سمعت رسول الله ینهی عن ذلک فقال معاویة اما انا فلا
اری به باسا فقال ابو الدرداء من عذیری من معاویة یخبره عن الرسول وهو یخبرنی عن
رایه لا اساکنک بارض انت بها ثم قدم ابو الدرداء علی عمر بن الخطاب فذکر ذلک -
فکتب عمر بن الخطاب الی معاویة لا تبع ذلک الا مثلا بمثل ووزنا بوزن اخرجه
الموطا واخرجه النسائی انتهی بر اهل انصاف ظاهر است که این اجتهاد دلیل حسن اسلام
معاویه است لکن عجب از شدت وغلظت خلیفه ثانی مصداق القولی علینا فظا غلیظا
که با وجود سماع این خبر بمجرد ممانعت از بیع جزئی دیگر برای معاویه تجویز نفرمودند
وبیهقی که از محدثین مشهور اهل سنت است در جزء خامس سنن خود ودر کتاب
الحج در تلبیه روایت کرده عن السعید بن جبیر قال کان ابن عباس بعرفة فقال یا
...ع الناس یلبون فقلت یخافون معاویة فخرج ابن عباس من فسطاطه
فقال لبیک اللهم لبیک وان رغم انف معاویة اللهم العنهم فقد ترکوا السنة

من بغض علی انتهی این روایت نیز دلالت بر حسن اسلام معاویه دارد زیرا که لعن ابن
عباس که بنابر تصریح بعض اہل سنت اعلم ناس بوده بسبب ترک سنت حضرت سید
المرسلین بر حسن اسلام معاویه صحیح نمیتواند شد و بغوی در تفسیر خود در ذیل
تفسیر آیه لو اطلعت علیهم لولیت منهم فرارا نوشته روی عن معاویه انه غزا الروم
فمر بالکهف فقال لو کشف لنا عن هؤلاء فنظرنا الیهم فقال له ابن عباس لیس لک ذلک
قد منع الله تعالی من هو خیر منک فقال لو اطلعت علیهم لولیت منهم فرارا الآیة فلم
یسمع وبعث له اناسا فلما دخلوا جاءت ریح فاحرقتهم و قریب باین در تفسیر کشاف
و بیضاوی وغیره واقع است و دلالت این روایت بر عدم رعایت حکم خدا
و تهاون در امور دین و حسن اسلام معاویه مستغنی عن البیان است و سیوطی در
جمع الجوامع و متقی در کنز العمال روایت کرده عن عبد الرحمن بن معقل قال صلیت
مع علی الغداة فقنت فقال فی قنوته اللهم علیک بمعاویة واشیاعه و عمرو بن العاص
واشیاعه و ابی الاعور السلمی واشیاعه و عبد الله بن قیس واشیاعه انتهی بر عقلا
و اصحاب ایمان ظاهر است که نفرین جناب امیر کل امیر در حق معاویه و عمرو عاص
وغیره در قنوت نماز دلیل حسن اسلام معاو … از عجایب اوست و در شرح نهج البلاغة
ابن ابی الحدید مذکور است و روی احمد بن ابی طاهر فی کتاب اخبار الملوک ان
معاویة سمع المؤذن یقول اشهد ان لا اله الا الله فقالها فقال اشهد ان محمدا
رسول الله فقال لله ابوک یا ابن عبد الله لقد کنت عالی الهمة ما رضیت لنفسک

الان تقریب سخن این است که با اسم رب العالمین این شعر را او بساکه از زبان معاویه سرزده کنایه

ابلغ من التصریح در باب تکذیب سید انبیا و حسن اسلام معاویه است اما وصیت

لسان بنده او در باره اهانت حرمت جناب سید الشهدا علیه السلام با وصف تنها [illegible]

شهادت برادر بزرگوارش نگاریده و اظهار فرح و سرور به وفات آن [illegible]

رسول و [illegible] بستان شیر کرده قابل صفحا و لایق اعتنا نیست چنانچه [illegible]

و اقرار رسانی او به شهادتش با وصف حسیت او از مولفة القلوب کار آمدنی

و تفصیل این اجمال آنکه جار الله زمخشری در ربیع الابرار آورده جعل معاویه

لجعدة بنت الاشعث امراة الحسن مایة الف درهم حتی سمته و مکث شهرین انه

مرة تحته کذا طست من دم و کان یقول لقد سقیت السم مرارا ما اصابنی فیها ما اصابنی

فی هذه المرة لقد لفظت کبدی [illegible] و فی الاستیعاب قال قتادة و ابو بکر بن حفص

سم الحسن بن علی علیهما السلام سمته امراته جعدة بنت الاشعث بن قیس الکندی

وقالت طائفة کان ذلک منها بتدسیس معاویة الیها و ما بذل لها فی ذلک

وکان لها ضرائر والله اعلم انتهی و در تاریخ الفی مذکور است آخر الامر مروان بن

حکم را که طرید رسول خدا بود حاکم مدینه ساخت و صندیلی زهر آلود داد تا به

جعده بنت اشعث بن قیس که زن امام حسن علیه السلام بود دهد و با او بگوید که تو

[illegible] امام حسن علیه السلام با این صندیل [illegible] کنی او [illegible]

اشتغال [illegible] معاویه پنجاه هزار درهم به تو دهد و ترا در سلک ازواج یزید [illegible]

کشته تا ملکه عالم باشی مروان بمدینه آمد و جعده را بفریفت تا عمل مذکور بتقدیم
رسانید و حضرت امام حسن علیه السلام بفردوس جنان خرامید الخ و قریب
باین در تاریخ روضة الصفا مذکور و قاضی محب الدین حنفی در کتاب روض
المناظر فی علم الاوائل والاواخر و اسمعیل بن محمود بن محمد بن عمر بن شاهنشاه
در کتاب مختصر اخبار البشر و غیرهما نیز قریب باین روایت ذکر کرده اند قال
الدمیری الشافعی فی حیوة الحیوان قال ابن خلکان انه لما مرض الحسن کتب
مروان بن الحکم الی معاویة بذلک فکتب الیه معاویة ان اقبل المطی الی بخبر الحسن
فلما بلغ معاویة موته سمع تکبیر من الخضراء فکبر اهل الشام لذلک التکبیر فقالت
فاختة بنت قرظة لمعاویة اقر الله عینک ما الذی کبرت لاجله فقال مات الحسن
فقالت اعلی موت ابن فاطمة تکبر فقال ما کبرت شماتة بموته ولکن استراح قلبی فدخل
علیه ابن عباس فقال له یا ابن عباس هل تدری ما حدث فی اهل بیتک قال لا ادری
ما حدث الا انی اراک مستبشرا و قد بلغنی تکبیرک فقال مات الحسن الخ و زمخشری در
ربیع الابرار نوشته لما بلغ معاویة موت الحسن بن علی سجد معاویة و سجد من حوله
سکرا فدخل علیه ابن عباس فقال له یا ابن عباس امات ابو محمد قال نعم و بلغنی سجودک
و الله یا ابن آکلة الاکباد لا یسد جسدک حفرته و لا یزید انقضاء اجله
پس فرق آسمان و زمین درمیان معاویه و یزید قرار دادن زمین را از آسمان
نشناختن است هشتم قال الحبیب المهیب [illegible]

لا یسمنهم ولا یغنی من جوع بلکه بر بطلانش اقامت برهان میتوان کرد اما نقلا فلما مر آنفا
اما عقلا پس از آنکه بر این تقدیر حق نیست که اهل کوفه که بشهادت کتب معتمده امامیه
قائل بولایت جمیع ائمه بوده اند زیرا که وقت عرض ولایت بر سکنه تمامی بلدان
غیر از اهل کوفه دیگران استنکار کرده اند و از قدیم شیعه شمرده شده اند لیکن تقیه میکردند و ستر تا بیکی
از بیعت یزید تمسک مینمودند چنانچه بعد از خوف از لشکر یزید مر بنهاد و آمدن رئیس اهل
شام و عبید الله بن زیاد و تدبیرات و تهدیدات بی بنیاد او از ایشان بظهور رسیده
نزد آنکه در وقت مظنه لحوق ضرر و خوف هلاک تقیه و استتار واجب میشود چه جای مرتبه
یقینی که مستعرفه ان شاء الله تعالی لیکن همه جوش محبت که بنا بر تشیع آنها متواتر بروی
کار آمده مبنی بر آن بود که هنوز مغلوب نگشته بودند و هجوم ایشان کمتر از زاغ
و زغن نبوده و در نزد از شجاعتی که برای این فرقه عنایت شده و هم بسبب ایشان که
وجوب تقیه هشت مستغنی بعید مینماید که با وجود قهر و غلبه آن پلید مسخر کرده در
طلب امام حسین دوازده هزار نامه ارسال دارند که سبزه زار و بیده و ثمرها قرار رسیده
در اسباب جنگ همه مهیا کرده زود تر بقدوم خود این بلاد را نورانی کنی تا بعظلم

ز نور آیت شیخ افشا نمودن | ز ما لشکر بیکران ساختن
سپاهی چو بحر شنشه پیلان مست | همه نیزه و گرز و خنجر بدست
چو شیر از کف تیغ خون آورند | ز سنگ آتش و آتش برون آورند
چو تیر از کمان در کمین آورند | سر دشمنان بر زمین آورند

بحق و خلیفه مطلق نه نمودند و آن بیچاره را بلی یار و یاور نموده مقتول ساختند

هیهات هیهات شیعه اولی چرا دست از اعانت خلیفه خود بر داشتند و صحابه کبار

مثل عبدالله بن عمر و طلحه و زبیر که چو نه خونریزی او را سهل انگاشتند ظاهرا

این همه جوش محبت نسبت به خلیفه مظلوم که بنا بر سنن آنها در اکثر مقامات

به روسی کار آمده مبنی بر آن بود که هنوز مغلوب نگشته بودند و هجوم آنها کم از

ورغن نبود و رنه از شجاعتی که باین فرقه عنایت شده و در جنگ احد و حنین و

خیبر به تجربه رسیده و هم از مذهب ایشان که عدم جواز تقیه است سخت بعید می نماید

که خلیفه را بکشتن دهند و اعانت امام مظلوم خود نفرمایند و آب و طعام بان

خلیفه و امام نرسانند بلکه تیغ زبان را هم بحرکت نه آرند تا آنکه همین عدم اعانت

شیعه اولی به برکت نفرین ام المومنین صدیقه کبری زوجه محبوبه رسول خدا آیت

باینجا رسید که یکی ریش مبارک نعثل را کشید و یکی بر جسم گرز جان

خونش بر زمین جاری گردانیده و لله در من قال نظم

زکاری غلامان چه پرداختند | بسوی خداوندشان تاختند

محمد همی رفت پیشش ز همه | که بود دشمن آل کینه بلیش

یکی دسته تیر در جنگ داشت | که الماس پیکان او ننگ داشت

چو چشمش بر وی خلیفه فتاد | قدم تند بر داشت مانند باد

رسانید خود را باو بی درنگ | بریش مبارک بیازید چنگ

بدو گفت کای لعنتی نابکار — چه بسیار ماندی تو در روزگار
ز بدعت جهان را نمودی خراب — فگندی بدین سبب انقلاب
همه کار تو زشت و افعال بد — تنی از خباثت ببطن ام بدد
نیابی رهائی کنون از اجل — بیابی همی دم سزای عمل
بگفت این و بارش همیشش کشید — خلیفه شد آندم ز خود ناامید
بزاری باو گفت کای نوجوان — ندانی که هستم امام زمان
نبایستش آنقدر در بلا کم و بیر — که قتلم گناهی بود بس کبیر
بهم عهد دیگر که هستم عدول — نورزم ز حکم خدا و رسول
محمد چو بشنید از وی این خطاب — ز دین داری خویشتن در جواب
همان آیت او را بگوشش رساند — که جبریل در غرق فرعون خواند
پس آنگه شنه تیر پیکان چو آب — بزد از غضب بر رخ آنجناب
که تا نی فسر در رفت پیکان او — بر آمد یکی آه از جان او
وزان پس کنانه بنامی رسید — که بودش عمودی بکف از حدید
زد آن گرز را بر سر پیشوا — که از صدمه او در آمد ز جا
مقارن بآن تیغ الماس فام — بروز دگر مرد حمران بنام
پس آن لاشه را جمله کینه آوران — گرفتند از چار سو در میان
بضرب دم خنجر و تیغ تیز — نمودند اندام او ریزه ریز

خلیفه بغلطید بر روی خاک  رخ پاره پاره تن چاک چاک

بخواریش کشتند و انداختند  وز آن پس بغربت چو پرداختند

که گر دید حاصل ز قتلش مراد  درخت ستم سایه از پا فتاد

ز شادی همه حاضران جنگ جیب  بخون سر نعشش نمودند رنگ

برفتند با ذوق دل خنده ریز  شده فارغ از بیم ظلم و ستیز

دگر نامداران و لشکرآوران  که حاضر نبودند در آن زمان

چو گشتند آگاه ز انجام کار  که آمد درخت ستمها ببار

برافتاد ظالم ز روی زمین  جهان گشت خرم ز خلد برین

دویدند خوش وقت از چارسو  زبانها شده بارک الله گو

بد احوال آمد و تیره روان  که مرگش بود شادی دیگران

و معلوم نیست که از زمره فرقه حقه شیعیان خالص مقتدا و دو تن در رکاب سعادت انتساب جناب سید الشهداء و خامس آل عبا بدرجه شهادت فائز گردیدند و مصداق واقعی هذه الآیه اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس شدند یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما و همراه خلیفه مظلوم هیچ کس از صحابه کبار مقتول نگردید نمیدانم که حضرات اهل سنت و شیعه اولی در روز بازپرس و یوم جزا روبرو آن دو خلیفه با حیا و مقتول جور و جفا کدام جواب با صواب که باعث اجر و ثواب پیش حضرت رب الارباب باشد بیان خواهند نمود و انکار و حجت عنوانی آنها

بجهت حقیار پیوفای از جامع قرآن لقا از شرف اعانت آن خلیفه زمان که ظاهرا
بر طور این امر موجه تواند بود و کما عرفت سابقا با وصف مقتدا آن تن او حیرت بر
حیرت می افزاید فانزمن قبیل الفرار من المطر والوقوف تحت المیزاب دعوی اتفاق
ایشان عند اهل بدر و رضوان علین مدعای ما است فانهم یخادعون الله
والذین آمنوا و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون قول به تشیع ابو حنیفه بنابر قول
با تعین ملت حنیفیه صورتی ندارد اما بنابر قول بزیدی بودن ایشان کما صرح
به الشهرستانی و اشار الیه العزیز الدهلوی صورتی وارد لانه یک مثل خیر قال المجیب
الغیر المصیب هرگاه تمهید از ذهن نشین شد اکنون شروط امامت که نزد جمهور
اهل سنت مقرر گشته بلکه اجماع بران منعقد گردیده از کتاب مواقف و شرح
باید شنید الجمهور على ان اهل الامامة مجتهد فی الاصول والفروع لیقوم بامور الدین
ذو رای لیقوم بامور الملک شجاع لیقوی على الذب عن الحوزة وقیل لا یشترط
هذه الصفات لانها لا توجد الآن مجتمعة فیکون اشتراطها عبثا تکلیفا بما لا یطاق
مستلزما للمفاسد التی یمکن دفعها بنصب فاقدها نعم یجب ان یکون عدلا لئلا یجوز
عاقلا لیصلح للتصرفات بالغا لقصور عقل الصبی ذکرا اذ النساء ناقصات عقل و دین
حرا لئلا یشغله خدمة السید و لئلا یحتقر فیعصی فهذه الصفات شروط بالاجماع قال
السید الجرجانی فیه اشارة الى ان القول بعدم اشتراط الثلث الاول مما لا یلتفت
الیه و ما تمسک به على الاول فیه مردود باختیار عدم الوجوب مطلقا لکن للامة

و در کتب دیگر از علم کلام مذکور است که هرگاه از پادشاه فسق بظهور رسد
اختلاف است در آنکه او را معزول سازند یا بحالش بگذارند جمعی باول
رفته اند لانه لو کان کذلک لیصدر منه الفتن و الاظهر من الثانیة یجب عزله و ترویجها عجیب و دیگر
ثانی مختار است فانه یوجب سفک دماء المسلمین فکیف فاسق یا کافری که
بزور شمشیر مسلط و غالب گشته باشد و تسلط تام بر افراد انام پیدا کرده و فاسقی و جابری
که بزور شمشیر خود غالب گشته باشد جواز خلافت و اختیار اطاعتش با تحقیق معنای
شرعیه نیست با وجود ضرورت و ناچاری هم بر تقدیر بیست که رفاهیت بندگان
خدا منظور دارد و فسق او بر دیگری متعدی نباشد اعتقاد بحقیقت خلافت ازان
لازم نمی آید و من ثم یعلم ان من قال العدالة لیست واجبة عند اهل الحق و تجمع
الفسق و الامامة علی مذهبهم اخطا فظاهر العدم فرق بین ابتداء الامامة و بقائها
و لم یعلم انه لا یلزم من عدم عزله للضرورة المذکورة اجتماع الامامة و الفسق و الا لزم
اباحة المیتة و الدم و لحم الخنزیر مطلقا فی الشریعة النبویة صلی الله علیه و آله و سلم و جواز
اجتهاد من یخلو عن العدالة و القدرة علی استنباط المسائل عند الاصولیة بالجمله
فرستادن مسلم بن عقیل بعد از طلب اهل کوفه بنیت دفع فساد آن بدبختان
بود که سنت سنیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را تبدیل و بندگان خدا را خوار و ذلیل کرده
بودند و هرگاه در اثنای راه خبر شهادتش و تفوق فئه باغیه امامیه بسمع اقدس
رسید قصد مراجعت فرمودند فرزندان عقیل قبول نکردند و بشکر یزید پلید

شرط الکمال عندنا وعند الشافعی شرط الانعقاد حتی کره تقلید الامامة الفاسق ولکن
ینعقد ولو ارتکب الامام کبیرة لم یستحق العزل عندنا وعند الشافعی ینعزل و
ایضا التقوی شرط الکمال فلا ینعزل الامام بالفسق وعند المعتزلة شرط الجواز
فینعزل به و در شرح مقاصد مذکور است فاذا مات الامام وتصدی الامامة
من یستجمع شرائطها من غیر بیعة واستخلاف وقهر الناس بشوکته انعقدت الخلافة
وکذا اذا کان فاسقا او جاهلا علی الاظهر و ظاهر است که فسق منافی عدالت است
باجتماع هر دو وصف در یک شخص امکان ندارد و ایضا متصل بعبارت سابقه
در شرح مذکور چنین گفته ویجب طاعة الامام ما لم یخالف حکم الشرع سواء کان
عادلا او جائرا الی ان قال واذا ثبت الامامة بالقهر والغلبة ثم جاء آخر فقهره وعزله
وصار القاهر اماما ثم قال ولا ینعزل الامام بالفسق والاغماء وهم در عقائد
نسفیه و شرح آن که از شارح مقاصد است چنین است ولا ینعزل الامام بالفسق ای بالخروج
عن طاعة الله تعالی والجور ای الظلم علی عباد الله تعالی لانه قد ظهر الفسق وانتشر
الجور من الائمة والامراء بعد الخلفاء الراشدین والسلف کانوا ینقادون لهم
ویقیمون الجمع والاعیاد باذنهم ولا یرون الخروج علیهم ولان العصمة لیست بشرط
الامامة ابتداء فبقاء اولی انتهی وجمله این عبارات که با علامی آیات مذکور میکند بر
جواز خلافت فاسق وجاهل وجابر وقاهر نزد اهل سنت دلالت دارد و بثبات مقرون
بقبول است بر صحت خلافت یزید کذا فی ثمرة الخلافة تالیف مولانا محمد اشرف لکهنوی

[illegible] بارہ میفرماید وقد استشهد علی رضی اللہ عنہ علی رأس ثلثین سنۃ [illegible] وفات

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم [illegible] ومن بعدہ لا یکون خلفا بل ملوکا

وامرا [illegible] اہل الحل والعقد من الامۃ قد کانوا متفقین علی خلافۃ

الخلفاء العباسیۃ وبعض المروانیۃ کعمر بن عبد العزیز مثلا ولعل المراد ان الخلافۃ

الکاملۃ التی لا یشوبہا شیء من المخالفۃ ومیل عن المتابعۃ یکون ثلثین سنۃ

وبعدہا قد یکون وقد لا یکون انتہی وملا جلال در شرح قول مذکور میفرماید

والمراد بالخلافۃ الخلافۃ الکاملۃ وہی الخالصۃ الحقیقیۃ الخالصۃ عن شوب الفساد

فلا ینافی ذلک تسمیۃ الائمۃ من اہل الحل [illegible] بعدہم خلیفۃ ولا ما ذکر [illegible] الفقہاء

من انہ یجوز اطلاق خلیفۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی السلطان انتہی و ازینجاست کہ اکثر علماء

اہل سنت نام یزید را داخل اسامی خلفا نمودہ اند پس فاضل مجیب را کہ مدعی

عدالت خلفا واجماعی بودن سنت لازم کہ بدلیل مقبول اثبات عدالت خلفاء

عباسیہ مروانیہ نماید یا ہمان دلیل عدالت یزید ثابت نمودہ شود سوم

آنکہ اگر یزید عادل نباشد و خلافت او غیر مسلم شود لازم آید خلو زمان از

خلیفہ و امام و آن خلاف حدیث متفق علیہ من مات ولم یعرف امام زمانہ

مات میتۃ جاہلیۃ است کہ بطرق عدیدہ در کتب فریقین وارد شدہ و علامہ تفتازانی

در شرح عقائد نسفیہ میفرماید فان قیل فعلی ما ذکر [illegible] مدۃ الخلافۃ ثلثون سنۃ

یکون الزمان بعد الخلفاء الراشدین خالیا عن الامام فتعصی الامۃ کلہم وتکون

از عدم اطلاع او بر مذهب امامیه است زیرا که هر کسیکه بر کتب فقه و اصول علمای فرقه

ناجیه مطلع است میداند که اجتهاد موقوف بر فرض فاسق و اعتبار مستقیم و منوط

باختیار نا [illegible] بلکه هر کسیکه او را قوت قدسیه و قدرت استنباط مسائل

فرعیه از ادله تفصیلیه حاصل شود او مجتهد است خواه کسی او را برگزینند و خواه نه

چنانچه امامت امام بعد عصمت و معجزه ثابت می شود خواه کسی او را امام داند

و خواه نه پس قیاس اجتهاد بر خلافت قیاس مع الفارق است کجا آسمان و

کجا ریسمان و ازینجاست که کسی از علمای اصول نگفته که اجتهاد موقوف بعقد

مجتهد است بخلاف خلافت که کافه علمای اهل سنت قایل به ثبوت آن به

اهل حل و عقد گردیده اند قوله در کتب دیگر از علم کلام مذکور است که هرگاه

از بادشاه فسق بظهور رسد الخ اقول قطع نظر از عبارت سابقه دال بر عدم

جواز عزل فاسق و ممانعت ابن عمر از خروج که شواهد عدول بر لقای خلیفه

فاسق است میگوئیم که بدون اثبات فسق یزید از بد و خلافتش و قتل جناب

سید الشهدا و قتل اهل مدینه و بدون تفسیق و تکفیر اهل مدینه و اهل شام و تفسیق بلکه

تکفیر معا و به مجتهد الاسلام اثبات شهادت جناب سید الشهدا بر مذاق اهل

سنت ممکن نیست و آنچه گفته که خلیفه فاسق یا کافری که هنوز مستولی و غالب نگشته

الخ بعد تسلیم فسق یزید میگوئیم که استیلائیکه برای یزید حاصل بود برای خلفای اربعه

[illegible] چنانچه [illegible] بنی حنیفه و قوم مالک نویره خارج خلافت

نیست و همچنین انحراف اہل شام از جناب والا [illegible] آنجناب غیر قادح در بناها

همچنین انحراف اہل کوفہ قادح خلافت [illegible] نمی تواند شد و بعد آمدن ابن زیاد ملعون

و شہادت حضرت مسلم انحراف اہل کوفہ نیز بہ طرف شده و تسلط ابن زیاد حاصل گردیده

بود و پس در حال تسلط و قہر و غلبہ یزید لابد کہ بر مذاق اہل سنت جہاد جناب سید الشہداء

با قوم یزید درست نباشد لعن اللہ یزید و علی قوم یزید و آنچه نوشته که فاسق

[illegible] بزور شمشیر خود غالب گردیده باشد جواز خلافت و خلع او را لایحتاج

با آنچه مخالف شرع نیست با وجود [illegible] هم بر تقدیر لیست العدالة

عدیده است که دلائل آنها تحریر نمی نموده الازم که توقف وجوب اطاعت فاسق

و جاہل بر حال ضرورت و ناچار بدلیل ثابت نماید کیف و عبارت تفتازانی

دیگر علما عموما دلالت بر جواز اطاعت امام فاسق دارد و آنچه نوشته که اعتقاد

بحقیت خلافتش لازم نمی آید منافی قول ابن عمر انا بایعنا هذا الرجل علی بیعة اللہ

ورسوله ولا اعلم عذرا اعظم من ان یبایع الخ است و همچنین تابعین و تبع تابعین که اقامت

جمع و اعیاد باذن خلفای عباسیه نموده اند اگر قائل بحقیت خلافت آن

نباشد صحت عبادت تابعین و غیره محل اشکال است اما قوله و

من قال العدالة لیست شرط عند الحنفیة

فقطع النظر عما فیه من السماجة والرکاکة یحسب اللہ

عما تلونا علیک [illegible]

به نیت دفع فساد آن سینه بختان بود که سنت سنیه پیغمبر را تبدیل الی اقول و لابیان

نمایند که از یزید در بدو خلافتش تبدیل کدام سنت سنیه حضرت خیر الانام

ذلیل شدن کدام بنده از بندگان ملک علام واقع شده که جناب سید الشهداء ام

برای دفع فساد آن متوجه گردید و ثانیاً نقر باید که بعد دریافت شدن خبر

شهادت حضرت مسلم و تفرق اهل کوفه جناب سید الشهدا که بزعم سامی قصد

مراجعت فرموده بود اگر رفع تسلط او واجب بوده کما ادعیت از انکار [illegible]

اولاد عقیل سقوط وجوب آن نمی تواند شد والا انهدم اساس ما اسسته سابقا

و ثالثاً میگوییم که ممانعت ابن عمر ازین امر خیر و حمل آن بر طلب دنیا که سابق

از تاریخ الخلفا مذکور شد از چه راه بود وابا عبدالله ابن عمر را که اورع صحابه بود

تبدیل سنت سنیه خیر الانام و خوار و ذلیل کردن بندگان ملک علام مطبوع و

مرغوب بود فلیضحک قلیلا ولیبک کثیرا اما باقی امور که صاحب آنرا مذکور ساخته از

محل بحث خارج است فلا اعتناء به لایلیق اما آنچه نوشته که حاصل که قتال

آنجناب دفعاً عن نفسه بوده قطع نظر از منافات این وجه از وجه سابق میگوییم

که حفاظت نفس و اهل بیت باختیار بیعت یزید باسهل وجوه ممکن بود چه پس الامام

حسین بیعت او اختیار ننموده و متارکت را اختیار فرمود چنانچه بنا بر زعم

جناب عبدالله بن عمر [illegible] و ما بیعت ننموده بود و اگر جهاد حضرت

[illegible] از جمله ضروریات بود اما ابن مالکی که فقه با قتل مسلمین الا

الدهلوی رح فی تالیفه المسمی بسر الشهادتین **قوله** ندانم که شیر خدا را باآن زور و شجاعت قبیله بنی هاشم که سالم آزرده بود ندالخ **اقول** اینکلام مخدوش است بچند وجه اول آنکه کتب معتمده اهل سنت مملو و مشحون است از روایاتیکه دال بر عدم رضای جناب ولایتماب ببیعت ابوبکر و غضب او وارد چنانچه بعضی روایات بطریق نموذج درین مقام منقول می شود در کتاب صحیح بخاری که بزعم اهل سنت اصح الکتب بعد کتاب الباری است حدیثی طولانی متضمن طلب فدک مذکور است که بعضی فقرات آن درین مقام نقل نموده می شود فابی ابوبکر ان یدفع الی فاطمة منها شیئا فوجدت فاطمة علی ابی بکر فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت وعاشت بعد النبی صلی الله علیه وسلم ستة اشهر فلما توفیت دفنها زوجها علی لیلا ولم یوذن بها ابابکر وصلی علیها وکان لعلی من الناس وجه حیاة فاطمة فلما توفیت استنکر علی وجوه الناس فالتمس مصالحة ابی بکر ومبایعته ولم یکن یبایع تلک الاشهر فارسل الی ابی بکر ان ائتنا ولا یاتنا احد معک کراهیة لیحضر عمر فقال عمر لا والله لا تدخل علیهم وحدک فقال ابوبکر وما عسیتهم ان یفعلوا بی والله لاتینهم الخ این عبارت حدیث دلالت بر فوائد عدیده دارد اول غضب جناب سیده که مصداق من غضبها فقد اغضبنی است و هجران و عدم تکلم با او مدت حیات خود دوم دفن کردن جناب امیر آن معصومه مظلومه را وقت شب و اذن ندادن با بوبکر سوم آنکه جناب امیر را در حیات جناب سیده

تفریح

روا داری نبود و بعد وفات آن معصومه استنکار وجوه ناس از آنحضرت شد چهارم
التماس مصالحه و مبایعه ابوبکر بر استنکار وجوه ناس پنجم طلب ابوبکر تنها و کراهیت
حضور عمر و ممانعت خلیفه ثانی از آن پس اہل انصاف [illegible] باشد
که غضب آن معصومه بر ابوبکر و هجران او ما دام الحیوة باوجود حقیقت خلافتش
از شنیده و شما اہل جنت نتوانند شد و باوجود اینکه نماز جنازه وظیفه سلطان
و خلیفه بود اذن ندادن ابوبکر برای نماز جنازه و وقت شب دفن نمودن
آن معصومه باوجود علم بحقیقت او از مثل نفس رسول ممکن است آیا عاقلی دین دار تجویز
خواهد کرد که جناب امیر کل امیر مصداق علی مع الحق والحق مع علی تا عرصه شش ماه
بیعت امام بحق ننموده خود را معاذ الله داخل من لم یعرف امام زمانه مات میتة
جاهلیة بسازد که اینکه به پاس مطهر جناب رسالت مآب اعتنا نمی بجال خلافت نفرماید
و با اصحاب سقیفه شریک نشود و چگونه بعد عرصه شش ماه و بعد استنکار وجوه ناس التماس
بیعت از امام بحق خواهد نمود هیهات هیهات هیهات تعصب و عناد بصر بصیرت اہل سنت را
کور ساخته که درین مقامات دست از انصاف بر داشته اند و ابن اثیر در نهایه
میفرماید فی حدیث علی لنا حق ان نعطه ناخذه وان نمنعه نرکب اعجاز الابل وان
طال السری الرکوب علی اعجاز الابل شاق ای ان منعنا حقنا رکبنا علی الابل مرکب المشقة
صابرین علیها وان طال الامد وقیل اعجاز الابل مثل لتاخره عن الحق الذی کان له
وتقدم غیره وانه یصبر علی [illegible] ان طال الامد ای ان [illegible]

وان اخرنا صبرنا علی الاثرة وان طالت الایام الخ ملاحظه نمایند که این کلام معجز نظام
جناب امام ہمام دلالت تمام دارد بر عدم رضا بر بیعت خلیفه اما هم صبر نمودن
بطریق [illegible] لنا حق دلیل صریح است بر اینکه آنحضرت امامت را
حق خود میدانست و علامه تفتازانی در شرح مقاصد میفرماید و فی ارسال ابی بکر
وعمر ابا عبیدة بن الجراح الی علی رسالة لطیفة رواها الثقات باسناد صحیح یشتمل علی
کلام کثیر من الجانبین وقلیل غلظة من عمر رضی الله عنه وعلی ان علیا علیه السلام جاء
الیهما ودخل فیما دخلت فیه الجماعة وقال حین قام عن المجلس بارک الله فیما ساءنی
وسرکم پس اہل انصاف بفرمایند که اگر آنحضرت راضی بر بیعت ابو بکر بود کلام کثیر
از جانبین وغلظت از طرف خلیفه ثانی چرا واقع شد و کلام صدق نظام بارک الله
فی ما ساءنی وسرکم که دلیل صریح بر عدم رضا است چرا جناب امیر فرمود و از
عمده شواہد عدم رضای آنحضرت بر امامت ابو بکر خطبه شقشقیه است که در نہج البلاغة
واقع و تصحیح آن خطبه بلکه تمام کتاب نہج البلاغة در کلام بسیاری از اہل سنت واقع
شده چنانچه علامه قوشجی در شرح تجرید در شرح قول ماتن وافصحهم لسانا نوشته علی
ما یشهد به نہج البلاغة الخ و علامه تفتازانی در شرح مقاصد فرموده و ایضا هو افصحهم لسانا
علی ما یشهد به کتاب نہج البلاغة و ملا یعقوب در شرح تہذیب گفته من اراد مشاہدة
بلاغته ومسامعة فصاحته فلینظر الی کتاب نہج البلاغة ولا ینبغی ان ینسب هذا الکلام
الی رجل شیعی و ملا احمد کافروزنی در مفتاح فرموده اعلم ان علمه لا یوازی علم احد و فضائله

لا تشاکل فضائل احد بعد محمد و من جملتها کتاب نهج البلاغة و ابن ابی الحدید در شرح
نهج البلاغة بدلیل و برهان ثابت نموده که نهج البلاغة کلام آنحضرت است و علاوه
بر تصریحات این علما فیروزآبادی در قاموس در تحقیق لغت شقشقه نسبت خطبه شقشقیه بطرف
آنحضرت نموده و ابن اثیر جزری در نهایه در پانزده موضع اسناد آن خطبه بطرف
آنحضرت نموده و محمد طاهر گجراتی در مجمع البحار در لغت جذ اکتفه و منه حدیث علی اصول
بید جذا کنی به عن قصور اصحابه و تقاعدهم عن الغزو و نیز ذکر این خطبه ابن عبد ربه در
کتاب عقد و ابو هلال در کتاب اوائل و ابو علی جبائی در کتاب خود و غیر ایشان
نموده اند و بعض فقرات این خطبه اینست و الله لقد تقمصها ابن ابی قحافة و انه لیعلم
ان محلی منها محل القطب من الرحی ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر فسدلت دونها
ثوبا و طویت عنها کشحا و طفقت ارتأی بین ان اصول بید جذاء او اصبر علی طخیة عمیاء
یهرم فیها الکبیر و یشیب فیها الصغیر و یکدح مومن حتی یلقی ربه فرأیت ان الصبر علی هاتا
احجی فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی اری تراثی نهبا الخ حضرات اهل سنت در
عبارات این خطبه بلیغه تامل فرمایند که هر فقره از فقرات آن دلالت بر عدم رضای
آنحضرت بر خلافت ابوبکر و صبر نمودن بکمال اکراه دارد و جمال الدین محدث
در تاریخ روضة الاحباب که فاضل دهلوی نسخه مصححه آنرا بهترین سیر دانسته نوشته
گویند که چون مهاجر و انصار و اهل مدینه گروه گروه شرف بیعت آنحضرت دریافتند
امیر المومنین روز جمعه بر منبر رسول برآمده خطبه در غایت بلاغت و فصاحت

انشا فرموده گویند اول آن خطبه این بود الحمد لله علی احسانه قد رجع الحق الی مکانه
این خطبه نیز دلالت صریح بر حقیت خلافت آنحضرت و غاصب بودن ابوبکر و غیره
دارد پس هرگاه که معتقد اهل سنت مملو و مشحون از چنین روایات باشد و اجماع
فرقه حقه شیعه بر آن منعقد باشد علمای اهل سنت را لازم است که جواب تقیه نمودن
آنحضرت با وجود کثرت شجاعت و شرکت بنی هاشم بتحریر در آرند و ترک احادیث
متفق علیها و اختیار روایات منفرده بهاشتم جان انصاف و اعتساف صا
ست دوم آنکه جناب ولایتمآب در باب ترک جهاد منافقین بمقتضای آیه وافیه
هدایه لکم فی رسول الله اسوة حسنة تاسی بجناب رسالتمآب فرموده آیا نمی بینی که
آنحضرت که بالاتفاق بین الفریقین اشجع و افضل از جناب امیر بود در ابتدای نبوت
حق و اظهار آن نفرمود و بعد اظهار چه آزارها که از دست کفار کشید چنانچه
جمال الدین محدث در تاریخ روضة الاحباب نوشته درین سخن بودند که حضرت پیدا
شد و طواف خانه آغاز کرد و چون ویرا دیدند از غایت غیظ و غضب که داشتند همه
یکبار بر سر آنحضرت ریختند و گفتند تویی که سخنان در حق ما و بتان ما گفتی. فرمود
آری منم آنها گفتم و میگویم مردی را دیدم که گوشه ردای ویرا گرفت و در گردن
آنحضرت بپیچید چنانچه راه نفس بروی تنگ شد ابوبکر صدیق رضی الله عنه حاضر
بود فریاد بر آورد و در گریه افتاد و میگفت اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله و قد
جاءکم بالبینات من ربکم و دست از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم باز داشتند و روی بابوبکر.

نهادند بر محاسن وی را بگرفتند و چندان بر وی زدند که بینیش شکسته شد

و در روایتی آنست که چندان نعلین بر سر و روی و سایر اعضای وی زده بودند

که بیهوش بیفتاد والحاصل سبحان الله از جناب رسالت مآب با وصف کمال شجاعت

و حصول مرتبه نبوت و رسالت و اعانت ملائکه و نصرت جناب رب الارباب

ممکن نشد که عوض سوء ادب از کفار قریش بگیرد و نبرد و از شمشیر ابوبکر بیچاره را

از پاپوش کاری نجات و بعد باز جمال الدین محدث میفرماید عبدالله بن

مسعود رضی الله عنه گوید که ندیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که دعا بد کرده

باشد بر قریش الا یک روز که نزد خانه کعبه نماز میگذارد و ابوجهل با گروهی از

قریش در مجالس خویش نشسته بودند و در آن حوالی شتری کشته بودند

و شکمبه وی آنجا افتاده بود و ابوجهل لعین گفت کیست که برود و آن شکمبه را هم

چنین با خون و سرگین بیارد و در وقتیکه محمد بسجده رود آنرا بر میان

هر دو شانه وی نهد بدبخت ترین قوم یعنی عقبه بن ابی معیط روان شد

و آن شکمبه را برداشت و بیاورد و بایستاد تا زمانیکه حضرت بسجده رفت در

میان هر دو شانه وی نهاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در سجده توقف فرمود

و ایشان می خندیدند چنانکه نزدیک بود که از نهایت خنده بر بالای یکدیگر

افتند الحاصل و عجباه جناب سید المرسلین و اشجع اولین و آخرین با وجود اعانت

الهی و نصرت ملائک عاجز نمی چگونه قتال کفار قریش نفرمود و کشتن ایشان

شتر بر پشت مبارک خود که مستلزم هتک آنحضرت و هتک اسلام بر اهل اسلام سخت
گوارا فرمود و نیز محدث مذکور در وقایع سال ششم [illegible] درین سال عم
آنحضرت [illegible] المطلب بشرف اسلام مشرف شد و سبب اسلام وی
آن بود که روزی ابو جهل پیغمبر را ایذا بسیار رسانید و دشنام داد و آنحضرت
تحمل فرمود و جواب وی هیچ نگفت الحاصل حضرات اهل سنت بفرمایند که استماع
دشنام به هیچکس گوارا نمی شود چگونه سید انام با وجود شجاعت تمام و اعانت
حضرت ملک علام و تایید ملائکه عظام استماع دشنام گوارا فرمود و از تیغ بیدریغ
قتل آن ملعون و دیگر لیام نه نمود و نیز محدث مذکور میفرماید مشرکین اتفاق کردند
که پیغمبر را هلاک کنند این خبر به ابو طالب رسید بنو هاشم و بنو مطلب را جمع کرد و از
صورت حال وقوف گردانید و از ایشان در باب محافظت و حمایت پیغمبر
موافقت خواست همه اجابت نمودند پس ابو طالب پیغمبر و اصحاب سایر بنو هاشم
و بنو المطلب را در شعب خود آورد بجهت احتیاط بر محافظت آنحضرت الی ان قال
القصه کفار دران شعب ایشان را محاصره کردند و هر گاه که یکی از ایشان ازان
شعب بجهت مهم بیرون آمدی لت میکردند و ایذا مینمودند الحمد انهم که رسول خدا
را با کثرت و شجاعت قبیله بنی هاشم و بنی مطلب رجوع اکثری از صحابه مثل ابوبکر
صدیق و عمر فاروق و اقرار ملائکه با عانت آنجناب و مواعید و مواثیق آنحضرت
در باب حفظ اسلام و انبیا و دوق و فتق کار خانه زمین و آسمان و در ذلیل کردن

اعداء خود وتمامی اهل اسلام تا آنکه نوبت بانداختن ردا در گلوی مبارک رسید
دشنام نوازی بدشمنان آنحضرت رسید کدام عذر بود که مثل چنین رحیم پرده
نشین شدند واز شعب ابوطالب برون تشریف نه آوردند تا صحابه لیت
نشنوند الی آخر ما قال محصل کلام وملخص مرام آنکه انبیای کرام واوصیای
عظام در اقوال وافعال خود متبع اوامر ونواهی جناب اقدس الهی میباشند
برخیکه مامور بجهاد وقتال بودند بآن اقدام کردند وجمعیکه بترک جهاد وقعود
وکتمان مامور شدند بر طبق آن بعمل آوردند بعضی بذبح ولد وبعضی بعروج
آسمانی مامور شدند ومطابق آن عمل نمودند بلکه گاه هست که حکم الهی درباره
یک پیغمبر باختلاف حکم ومصالح خفیه در اوقات مختلفه مختلف میشود چنانچه جناب
سید ابرار گاهی باختفاء در غار وکتمان دین خود محکوم بوده وگاهی باظهار
دین وجهاد مشرکین بلکه در هنگام اظهار شعائر اسلام نیز اکثر امور را بنابر مصالح
وعدم تیسر اسباب آن ترک فرموده چنانچه حدیث لولا قومک حدیثو عهد بالجاهلیة
فاخاف ان یدخل قلوبهم الشرک لامرت بالبیت فهدم فجعلت له بابین بابا شرقیا وبابا غربیا
فبلغت به اساس ابراهیم بآن ناطق هست ودر مقدمه افک وتهمت امر شنیع نالائق
که بعایشه شده بود هرچند در بدو امر خواست که بعض ناکسان شرامی ها اصحاب باهم
اختلاف ورزیدند وآنحضرت متمکن بر انتقام نشد چنانچه در صحیح مسلم در حدیث عائشه
فی قصة الافک نوشته قالت فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم علی المنبر فاستعذر من عبد الله

بن ابی سلول قالت فقال رسول اللہ علی المنبر یا معشر المسلمین من یعذرنی فی رجل قد بلغ اذاہ
فی اہل بیتی فواللہ ما علمت علی اہلی الا خیرا ولقد ذکروا رجلا ما علمت علیہ الا خیرا وما کان
یدخل علی اہلی الا معی فقام سعد بن معاذ فقال اعذرک منہ یا رسول اللہ ان کان من الاوس
ضربنا عنقہ وان کان من اخواننا من الخزرج وامرتنا بقتلہ قبلنا امرک وضربنا عنقہ
قالت فقام سعد بن عبادہ وہو سید الخزرج وکان رجلا صالحا احتملتہ الحمیۃ فقال
لسعد یا سعد بن معاذ کذبت لعمر اللہ لا تقتلہ ولا تقدر علی ذلک فقام اسید بن حضیر
ہو ابن عم سعد بن معاذ فقال لسعد بن عبادہ کذبت لعمر اللہ لنقتلنہ ان لم تقتلہ فانک
منافق تجادل عن المنافقین فثار الحیان من الاوس والخزرج حتی ہموا ان یقتتلوا
ورسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یخفضہم قایم علی المنبر فلم یزل رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم حتی سکتوا وسکت انتہی وبرہمین منوال ست حال وصی بحق کہ چون
جناب سالتمآب آنحضرت را از حوادث آتیہ وحقد وعناد صحابہ با آنجناب خبر دادہ بود
چنانچہ کلام معجز نظام ضغائن فی صدور قوم لا یبدونہا لک حتی یفقدونی
غیر از شاہد عادل است وآنحضرت را اذن جہاد وقتال ندادہ بود لاجرم
صبر نمودہ جناب سالتمآب اکثر صحابہ را عموما بحدیث بدء الاسلام غریبا
وسیعود غریبا وانتم اشبہ الامم ببنی اسرائیل از گوسالہ پرستی وترک خلیفہ
بحق کہ نازل منزلہ ہارونی بودہ مخبر ساختہ بود وبعض اصحاب خاص خود را
مثل حذیفہ وابوذر صراحۃ اعلام نمودہ چنانچہ در مشکوۃ شریف در کتاب الفتن

وارد شده عن حذیفة قال کان الناس یسألون رسول الله صلعم عن الخیر وکنت اسأله
عن الشر مخافة ان یدرکنی قال قلت یا رسول الله انا کنا فی جاهلیة وشر فجاءنا الله بهذا
الخیر فهل بعد هذا الخیر من شر قال نعم قلت وهل بعد ذلک الشر من خیر قال نعم وفیه
دخن قلت وما دخنه قال قوم یستنون بغیر سنتی ویهدون بغیر هدیی تعرف
منهم وتنکر قلت فهل بعد ذلک الخیر من شر قال نعم دعاة علی ابواب جهنم من
اجابهم الیها قذفوه فیها قلت یا رسول الله صفهم لنا قال هم من جلدتنا
ویتکلمون بالسنتنا قلت فما تامرنی ان ادرکنی ذلک قال تلزم جماعة المسلمین وامامهم
قلت فان لم تکن لهم جماعة ولا امام قال فاعتزل تلک الفرق کلها ولو ان
تعض باصل شجرة حتی یدرکک الموت وانت علی ذلک متفق علیه حضرات اهل سنت
حق سبحانه وتعالی را حاضر و ناظر دانسته اندکی انصاف فرمایند و پرده عصبیت
وغشاوه از بصر بصیرت وا زنند و در عبارت این حدیث تامل نمایند که دلالت
واضحه صریحه دارد بر اینکه جناب رسالتمآب بعد از خیر که زمان آنحضرت بود خبر از
حدوث شر داده و بعد از آن شر خبر از خیری که در آن دخن است و این خبر مطابق نمی‌شود
الا در صورتیکه زمان خلفای ثلثه از شر مراد باشد و زمان جناب امیر از خیر
و مخالفت قوم عایشه و طلحه و زبیر و معاویه وغیره از دخن مراد باشد و سوای
این احتمال صحیح هیچ احتمال مطابق مضمون این حدیث نیست و نیز در کتاب مذکور
مرقوم است و فی روایة لمسلم قال یکون بعدی ائمة لا یهتدون بهدای ولا یستنون بسنتی

بسنتی و سیقوم فیهم رجال قلوبهم قلوب الشیاطین فی جثمان انس قال حذیفة قلت
کیف اصنع یا رسول الله ان ادرکت ذلک قال تسمع و تطیع الامیر ان ضرب
ظهرک واخذ مالک فاسمع و اطع این حدیث نیز دلالت صریح دارد برانیکه مراد
از ایمه ضاله خلفای ثلثه اند زیراکه حذیفه در اوائل خلافت جناب ولایتمآب
در سنه سی و شش هجری وفات یافته کما فی الاستیعاب و در جامع الاصول
مذکورست ابو ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کیف انتم
وائمة من بعدی یستاثرون بهذا الفیء قلت اما والذی بعثک بالحق اضع سیفی علی
عاتقی ثم اضرب به حتی القاک او الحقک قال اولا ادلک علی خیر من ذلک تصبر
حتی تلقانی اخرجه ابو داود انتهی و دلالت این روایت نیز بر بطلان خلافت خلفای
ثلثه و صدور حکم آنحضرت برای صبر مستغنی عن البیان است زیراکه وفات حضرت
ابوذر در آخر خلافت عثمان است پس لابد که هر سه خلیفه مصداق وایمه من بعدی
یستاثرون بهذا الفیء و مورد اضع سیفی ثم اضرب به بوده باشند الحق که باوجود
تحریف مخالفین در آیات و احادیث و [illegible] وجود چنین احادیث در
کتب معتبره اهل سنت مثل تربیت حضرت موسی علیه السلام بخانه فرعون است بالجمله
چنانچه حذیفه و ابوذر را اذن جهاد نبود همچنین جناب ولایتمآب را
اذن جهاد از طرف جناب رسالتمآب حاصل نبود و بسبب مفاسد و فتن
که در زمان خلفای ثلثه واقع شدی جناب امیر در [illegible]

فی الامم السابقه هرگاه از تحریر جواب کلام مجیب فارغ شدیم عنان شبدیز
قلم را بسوی جواب تعریضات او معطوف میسازیم فنقول **قوله** تا آنکه بتحریف
قرآن و تبدیل شریعت و تهمت نالایق بدشمنان جناب سیده الی قوله کدام
عذر بوده **اقول** قول بتحریف قرآن مجید مختص [illegible] اثنا عشریه نیست
بلکه احادیث صحاح اهل سنت با آن ناطق است فی المشکوة عن انس بن مالک
رضی الله عنه ان حذیفة بن الیمان قدم علی عثمان وکان یغازی اهل الشام
فی فتح ارمینیة واذربیجان مع اهل العراق فافزع حذیفة اختلافهم فی القرآن
فقال حذیفة لعثمان یا امیر المومنین ادرک هذه الامة قبل ان یختلفوا فی الکتاب
اختلاف الیهود والنصاری فارسل عثمان الی حفصة ان ارسلی الینا بالصحف
ننسخها فی المصاحف ثم نردها الیک فارسلت بها حفصة الی عثمان فامر
زید بن ثابت وعبد الله بن الزبیر وسعید بن العاص وعبد الله بن الحارث
بن هشام فنسخوها فی المصاحف وقال عثمان للرهط القرشیین الثلاث اذا اختلفتم
انتم وزید بن ثابت فی شیء من القرآن فاکتبوه بلسان قریش فانما نزل
بلسانهم ففعلوا حتی اذا نسخوا الصحف فی المصاحف رد عثمان الصحف الی حفصة
وارسل الی کل افق بمصحف مما نسخوا وامر بما سواه من القرآن فی کل صحیفة
او مصحف ان یحرق قال ابن شهاب فاخبرنی خارجة بن زید بن ثابت انه سمع زید
بن ثابت قال فقدت آیة من الاحزاب حین نسخنا المصحف قد کنت اسمع رسول الله

صلی الله علیه و آله وسلم یقرأ بها فالتمستها فوجدناها مع خزیمة بن ثابت الانصاری من
المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فالحقناها فی سورتها فی المصحف رواه البخاری
انتهی پوشیده نماند که ازین روایت چنانچه اختیار نمودن جامع قرآن لغت قریش
را و ترک کردن دیگر لغات که کلام الله بر آنها نازل شده بود ظاهر میشود همچنین
حکم احراق مصاحف نیز مستفاد میگردد پس هرگاه خلیفه ثالث احراق مصاحف
که احد الثقلین است نموده باشد اگر خلیفه ثانی احراق بیت اهلبیت که ثقل ثانی
اند نماید عجب نیست چه ظاهر است که مرتبه قرآن زیاده از رتبه بیت اهل بیت است
و همچنین وقوع ظلم بر اهلبیت آنحضرت از کتب معتمده اهل سنت مستفاد می شود چنانچه
قصد احراق بیت اهلبیت که خلیفه ثانی نموده بود در اکثر کتب اهل سنت وارد شده و
شاه عبد العزیز دهلوی نیز آنرا تسلیم کرده بر تخویف محض حمل نموده است حالانکه
تخویف و تنبیه بامر نامشروع نامشروع است پس یا التزام ارتکاب امر نامشروع را باید فرمود
و این امر بر اصل اهلسنت متعذر است و یا مشروعیت احراق بیت اهلبیت قائل باید شد
فتم الدست و حصل المطلوب مع ما ورد من روایات الاحراق ایضا بخوف تطویل
از ذکر آنها اعراض نموده شد اما روایت اسقاط پس مؤید این روایت است آنچه ابن
اثیر در جامع الاصول در ذکر جناب سیده نوشته یعنی سیدة نساء العالمین
زوجها علی بن ابی طالب فی السنة الثانیة من الهجرة فی شهر رمضان و بنی علیها فی
ذی الحجة وقیل تزوجها فی رجب وقیل فی صفر وقیل تزوجها بعد غزوة احد فولدت

الحسن والحسین والمحسن انتہی وفیروزآبادی در قاموس نوشتہ شبر کبقم وشبیر کقمیر ومشبر
کمحدث ابناء ہارون علیہ السلام قیل وباسمائہم سمی النبی صلعم الحسن والحسین والمحسن رضوان الله
علیہم پس تمامی اہل سنت از کتب معتمدہ خود بیان نمایند کہ ولادت محسن در
حیات جناب سیدہ کائنات شدہ یا بعد آنحضرت وچگونہ ولادت او شدہ
سببش چہ بود ودر سیر ملا معین کہ مشہور بمعارج النبوۃ است مذکور است بتول
را رضی اللہ عنہا از امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ چند فرزند ارزانی داشت حسن
حسین وزینب وام کلثوم ورقیہ ومحسن کہ سقط شد وبآن مرض فاطمہ رضی اللہ
عنہا ازین جہان رحلت فرمودہ وفاتش بعد از شش ماہ یا کمتر از وفات حضرت
سید المرسلین باعلی علیین واقع شد در مدینہ وقبر او فی التحقیقہ معلوم نیست انتہی مخفی
نماند کہ اسقاط محسن ووفات جناب سیدہ دران عارضہ وخفای قبر آن معصومہ
دلالت صریح بر ظلم وجور ظالمین دارد ومنصف لاف زنی این قوم باید دید کہ تا کجا
رسیدہ ولکن سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون وشہرستانی در ملل ونحل از
نظام کہ از علمای معتزلہ است نقل نمودہ فقال ان عمر ضرب بطن فاطمہ علیہا السلام
یوم البیعۃ حتی سقطت المحسن من بطنہا وکان یصیح احرقوہا بمن فیہا وکان فی الدار
غیر علی وفاطمۃ والحسن والحسین علیہم السلام انتہی ومیل الی الرفض کہ شہرستانی
اسناد آن بطرف نظام نمودہ مستلزم رفض نیست کما لا یخفی پس اگر ہم
از تہمت ما لائق ہمین ظلم است واستیکہ علمای شیعہ باسناد آن منفرد نیستند

و جناب رسالت مآب نیز در ظلم کفار گرفتار شده فلا بعد فیه و اگر مراد اهانت [illegible]
امری دیگر است پس سناً و آن العیاذ بالله سبب خروج از اسلام و ارتداد است چه
انکار ضروریات دین مستلزم کفر است حاشا که کسی از علمای فریقین بسنا و آن معتقد بوده
باشد و ظاهر است که هرگاه با وصف وقوع ماجرای قصه فدک احدی از اهل اسلام اسناد آن
نمینموده اند ذکر و تکلیف بما لیس له اثر و انتساب تزویج حضرت ام کلثوم به ابن الخطاب
ثبوت نرسیده و مثل جناب سید مرتضی که قریب العهد از زمان ائمه معصومین بوده
و غیر ایشان انکار بلیغ از آن نموده اند و بر تقدیر تسلیم زائد بر تزویج حضرت
رسالت پناه با کفار نیست در تاریخ خمیس دیاربکری که از کتب معتبره اهل سنت
است مسطور که هرگاه اکثری از مردمان بشرف اسلام مشرف شدند ابو العاص
که شوهر زینب بنت رسول خدا بود مسلمان نشد و پیغمبر خدا بنابر مغلوبیت و ضعف اسلام
اراده فسخ نکاح زینب از ابو العاص نفرموده انتهی از اینجا معلوم شد که ترک فسخ نکاح
زینب بسبب عدم نسخ نبود بلکه بسبب ضعف و عدم غلبه بود و مؤید این معنی
است عبارت جامع الاصول حیث قال زینب فان خدیجة ولدتها فی الجاهلیة
سنة ثلثین من الفیل و هی اکبر بناته و قیل اکبر اولاده کلهم و زوجها ابن خالتها ابو العاص
بن الربیع فلما اسر زوجها یوم بدر فادت نفسه و اطلق اخذ النبی صلی الله علیه و آله و سلم
العهد ان ینفذ بها الیه [illegible] ففعل فهاجرت مهاجرة الی المدینة الخ ظاهر است
که اگر آنحضرت را اختیار تام می بود فسخ نکاح ابو العاص میفرمود و [illegible] فرستاد

زینب نمیداد و پس اگر وصی آنحضرت بسبب مغلوبیت نکاح دختر خود با کسیکه بظاهر
مسلمان باشد نماید مقام تعجب نیست **قوله** که مثل چنین پرده نشین شدند
**اقول** تعریض فاضل مجیب بذکر فقره مثل چنین پرده نشین شدند که در بعض
[illegible] صالح همه از زبان سیده زنان عالمیان در گذشته بوقوع
پیوسته اینکه جناب امیر علیه السلام و جناب سیده باجماع فرقه حقه اثنا عشریه
از صغائر و کبائر عمدا و سهوا معصوم اند و بنا بر حدیث فاطمه سیدة نساء اهل الجنة
و در روایت الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنة وابوهما خیر منهما که در کتب معتمده
اهل سنت وارد شده هردو بزرگوار افضل امت و سردار اهل جنت اند پس کلامیکه
فیما بین این هردو بزرگوار واقع شود بعد تسلیم صحت آن ماول خواهد بود مثل
کلام حضرت موسی و حضرت هارون علیهما السلام چنانچه بیضاوی در تفسیر خود
بذیل تفسیر آیه وافی هدایه یا ابن ام لا تاخذ بلحیتی و لا براسی نوشته ای بشعر راسه
قبض علیهما یجره الیه من شدة غیظه و فرط غضبه لله تعالی و کان علیه السلام حدیدا
خشنا متصلبا فی کل شیء فلم یتمالک حین رآهم یعبدون العجل انتهی کلامه و معلوم
است که کلام جناب سیده که از جناب ولایت مآب فرموده بر تقدیر تسلیم نسبتی
از گرفتن ریش و موی سر و کشیدن آن بغیظ ندارد پس اگر این حرکت حضرت
موسی از راه غضب بود چنانچه بیضاوی و علامه زمخشری و دیگر مفسرین
نوشته اند و معهذا باعث حط مرتبه حضرت موسی و حضرت هارون نشده

کلام جناب سیده نیز باعث حط مرتبه آن معصومه و جناب امیر نخواهد شد اگر گویند
این حرکت حضرت موسی برای اظهار عظمت گناه بنی اسرائیل و تنبیه آنها بود
کلام جناب معصومه نیز بهمین نهج خواهد بود و معلوم و مشاهد است که بسا امور
برای تنبیه دیگران واقع میشود آیا نمی بینی که لفظ عفا الله عنک در حق جناب
رسالت مآب وارد شده حال آنکه هیچ گناه از آنحضرت ثابت نیست و
غرض از آن تنبیه صحابه مثل ابوبکر وغیره است و مثل عرب ایاک اقول واسمعی
یا جاره و مصرعه ای در تو میگویم دیوار تو هم بشنو مشهور و بر السنه خواص
و عوام مذکور است پس غرض جناب سیده ازین کلام همین بود که سامعین معلوم
نمایند که اخذ فدک بسبب روایت موضوعه لا نورث ما ترکنا صدقه نیست
بلکه محض از راه ظلم و غصب است پس اگر فاضل مجیب را در پرده اعتراض بر فرقه
حقه اعتراض نمودن بر حضرت موسی و حضرت هارون و خروج از دائره اسلام
منظور است چشم ما روشن والا ما به الفرق فیما بین موسی و هارون و جناب امیر
و جناب سیده بنابر مذهب فرقه حقه اثنا عشریه ثابت نماید خلاصه آنکه چون
عصمت هر دو جناب نزد فرقه حقه و عدالت و اهل جنت بودن نزد شما ثابت
است تاویل اقوال و افعال ایشان بجا و مستحسن بخلاف مشائخ شما که باعتراف شما
غیر معصوم و نزد ما غیر مسلم بودند پس اقوال شان واجب التاویل نباشند
ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا بعد تمهید این مقدمه میگوئیم که اکنون

شمارا چه چاره وگریزگاه است در باب خشونتهائیکه خلیفه ثانی قولا وفعلا نسبت
بجناب رسالت مآب بعمل آورده مثل اعتراض او در روز حدیبیه بر مصالحه آنحضرت
[illegible] در نبوت وتلفظ بکلام ضلالت نظام الشک بنبی محمد حقا و
مانند کشیدن جامه آنحضرت در حال نماز بر ابن ابی سلول وقول او یهجر وغلبه
الوجع کما فی الکتب المعتبرة وچه جازه خواهند کرد در باده لکدزدن خلیفه اول
بحضرت عائشه که باعث درد وخفت اوشان شده حال آنکه لکدزدن
باعث هتک هر مومن است چه جای لکدزدن بام المومنین صدیقه کبری زوجه
محبوبه رسول خدا که بر تقدیر ثبوت ایمان خلیفه اول والده ماجده او شان
بود وطرفه اینست که لکدزدن هم وقتی واقع شده که سر مبارک جناب رسالت مآب
در حجر ایشان بود واین امر مستلزم سوء ادب نسبت بسید عرب است وباین
همه باعث حط رتبه صدیق وام المومنین نمیشود وچه خواهند گفت در کلام صدق
نظام ام المومنین عائشه در حق فرزند ارجمند شدید الحیا خلیفه ثالث مقتول
جور وجفا اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا که در نهایه ابن اثیر مذکور است وچه خواهند گفت
در قول حضرت عباس در حق جناب امیر اقض بینی وبین هذا الکاذب الغادر
[illegible] صحیح مسلم مذکور است پس هرگاه این همه امور باعث انحطاط رتبه متخاطبین
نباشد قول جناب سیده که معانی صحیحه ومحامل صریحه دارد چگونه قابل تقریر
خواهد بود قوله آخر مانند دیار رجال ماتقاوت وبا در سنگ احم اقول وجوه والا مم در

زمانی از آیه وافی هدایه اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم ویا ایها الذین آمنوا
اتقوا الله وکونوا مع الصادقین وحدیث من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة
جاهلیة واحادیث اثنا عشر خلیفه که متفق علیها بین الفریقین است واحادیث معتمده
دیگر ثابت است پس لابد که امام این زمان حی وموجود باشد وهو المطلوب واکثر
علمای اهل سنت تصریح بولادت باسعادت آنحضرت نموده اند وبعضی ذکر غیبت
آنحضرت نیز فرموده وابطال آن جز نانموده اند چنانچه ابن حجر در صواعق محرقه
فرموده لم یخلف غیر ولده ابی القاسم محمد الحجة وعمره عند وفات ابیه خمس سنین
لکن آتاه الله فیها الحکمة ویسمی القائم المنتظر قیل انه ستر بالمدینة وغاب فلم یعرف
این ذهب وفی الآیة الثانیة عشر قول الرفضة فیه انه المهدی ورد ذلک مبسوطا
فراجعه فانه مهم وسواء قلنا ان هذا هو المهدی او المهدی غیره فالمهدی من اهل بیت
النبوی علی کل تقدیر فاندرج فی سلکهم رح فلا باس بذکر بعض النصوص الواردة
فیه الخ ازین عبارت چنانچه علی مبنی ظاهر میشود که ولادت آنحضرت وحصول علم
کمال برای آنجناب درسن پنج سالگی یقیناً ثابت است وعدم غیبت متیقن نیست بلکه محتمل
است که مهدی موعود همین مهدی باشد وهو المطلوب ومحمد پارسا در کتاب
فصل الخطاب نوشته وکانت مدة بقاء الحسن العسکری بعد ابیه علی الهادی
عند ستة سنین ولم یخلف الحسن العسکری رضی الله عنه ولدا ظاهرا ولا باطنا غیر
ابی القاسم محمد المنتظر المسمی بالقائم عند الامامیة کان ولادة المنتظر لیلة النصف

من شعبان سنه خمس وخمسین ومائتین امام ولد یقال لها نرجس و در مقام
دیگر نیز تصریح بولادت آنحضرت نموده بخوف تطویل ذکر آن نه نموده شد و شیخ
محیی الدین که عارف کامل سنیان است در فتوحات مکی در باب سه صد و
شصت و ششم فرموده ان لله خلیفة یخرج من عترة رسول الله صلعم من ولد
فاطمه علیها السلام یواطی اسمه اسم رسول الله صلعم جده الحسین بن علی علیهما السلام
یبایع بین الرکن والمقام یشبه رسول الله في الخلق بفتح الخاء وینزل عنه في الخلق
بضم الخاء اسعد الناس به اهل الکوفة یعیش خمسا او سبعا او تسعا یضع الجزیة یدعو
الی الله بالسیف ویرفع المذاهب عن الارض فلا یبقی الا الدین الخالص اعداؤه
مقلدة العلماء اهل الاجتهاد لما یرونه یحکم بخلاف ما ذهب الیه ائمتهم فیدخلون
کرها تحت حکمه خوفا من سیفه الخ این کلام عارف کامل نزد هر عاقل دلالت بر وجود
حضرت صاحب الزمان دارد و استبعاد در غیبت آنحضرت بسبب عدم ظهور
درین مدت مدید که موجب تشکیک فاضل عزیز بطریق تعریض اشاره بآن نموده
مدفوع است باینکه بالاتفاق بین الفریقین ثابت است که حضرت عیسی علی نبینا و
علیه السلام زنده است و بنا بر تصریح جناب رسالت پناهی در آخر زمان بحکم الهی
نزول خواهد فرمود چنانچه در مشکوة مذکور است عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم
والذی نفسی بیده لیوشکن ان ینزل فیکم ابن مریم حکما عدلا فیکسر الصلیب ویقتل
الخنزیر ویضع الجزیة ویفیض المال حتی لا یقبله احد حتی تکون السجدة الواحدة خیرا من الدنیا وما

و با فیها ثم یقول ابو هریرة الا لیؤمنن به قبل موته الآیة متفق علیه پس معالم [illegible]
آنحضرت را باوصف علم بطول عمر چه امر مانع شده که با وجود امتداد مدت مدید
وعهد بعید در اختفا و استتار مبالغه و اصرار و از هدایت استنکاف و انکار دارد
معلوم است که هیچ یکی از اهل اسلام طالب ایذای آن عالی مقام امام
نیست و نصاری که خود را بدین مسیحی میدانند تسلط تام و حکومت عام بر افراد
انام دارند و سپاه خونخوار و تفنگهای آتش بار و توپخانهای صاعقه کردار مهیا دارند
و تمام اهل اسلام سیما شیعه اولی و اهل بلخ و بخارا جان و مال خود را نثار مقدم
همایون آن محبوب و لهذا میباید این جماعت در کثرت و عدد بیش از ریگ
بیابان و برگ درختان هستند بتوهم مخالفت چندی از یهود و مجوس که بجز نام
نشان آنها بر صفحه روزگار باقی نیست اینقدر تاخیر نمودن و خود را ظاهر نساختن
مبنی بر چه چیز خواهد بود قال السید العلامة الوحید و پر ظاهر است که خلافت یزید
بن معاویه بطرق ثلثه مذکوره ثابت است و این مرتبی است که برای خلفای
ثلثه حاصل نبوده انتهی کلامه بحروفه قال المجیب الفقیر السدید اقول ادعای
در ثبوت خلافت یزید بطرق ثلثه از عجائب افادات جناب مجتهد الزمان و مصداق قول
شاعر [illegible] از افادات مجتهد چه عجب گر به [illegible] گفته [illegible]
زیرا که آنفا بمعرض بیان آمده که وقت خروج امام حسین علیه السلام همه
اهل حل و عقد بطوریکه [illegible] باشد صلوت گرفته و [illegible] خلاف بر آمدند

شدین خلفای خلافت باستخلاف آمده کار روی بر استیلا و قهر نه و بوده مفید تحکمش
چه احادیث بسیار در مقبولیت خلافت راشده ایشان وارد است که عند التحقیق
نص بر مدعا نتواند شد مع ذلک فعلیت امامت شان ببیعت اهل حل و عقد مؤید گردیده
و غایه استیلای اسلام بر کفار که پنج بار تجدید پدید آمد که بنیان سلطنت کسری و قیصر از هم
شکسته و معنی استخلاف الهی در ضمن آن مطابق وعده صادقه قرآنی جلوه
ظهور گرفته چنانچه حضرت امیر علیه السلام نیز باعتراف بآن فرموده اند با آنکه در کتب
معتمده شیعه مدون گشت فاین هذا من ذاک و این الثری من السماک علاوه
مصنفات متعصبین امامیه که در دفع تمام خلاف و حسبت وجوهی بسعی
ایشان عمر عزیز خود را صرف ساخته اند خالی از مناقب روایات الی حقیت حالا
خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین نیست و این از عجائب قدرت الهی
در رنگ تربیت موسی بخانه فرعون است و ازینجا گفته اند مصراع
عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد هرچند ذکر آن روایات درین نجاله متعسر
اما در گذشتن از امثال درین زمان که مخاطب بمعنی دعوی بطلان شهادت فرزند
برگزیده پیغمبر لوعه قلوب مخلصین برافزوده متعذر باشد پیش سند آنکه ملا
خلیل قزوینی در ترجمه کافی کلینی در حدیث صادق که بواسطه ابو عمیر بیست
متضمن حال جهاد ذیل آیت کریمه اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا آنکه
گفته است از آن جهاد مخصوص بود که مهاجرین چنانچه اهل که حضرت الهی جهاد کرده

بودند همچنان در جهاد قبائل عرب و عجم و کسری و قیصر نیز مرخص بودند و شروط
جهاد همه در دولت عالیات ایشان فراهم آمده بود و حق تعالی ازین جهاد
راضی و خوشنود شده و ایشان لیاقت تصرف ملک آنها داشتند و حصول
دولت و حشمت آنها با ایشان رسیدن حق بمرکز خود
و عدالت و رضامندی خدا بجهاد ایشان با قبائل عرب و عجم و کسری و
قیصر و شروط جهاد برای مهاجرین ثابت شد برای ثبوت خلافت راشده
خلفا حالت منتظره باقی نماند والحمد لله علی ذلک و مؤید
این معنی است آنچه از تفاسیر بوضوح انجامید که چون غزوه خندق صحابه کبار رضی
الله عنهم از شکستن سنگی که در زمینش پدید آمده و صلابتی داشت که تبر و
تیشه بر آن کارگر نشد بآنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم التجا بردند بدست مبارک
خود کلنگ برگرفته و بنام خدا ضربتی بر آن سنگ زد قدری از آن بشکست
و نوری از آن پیدا گشت که نظر مقدس بر قصور شام افتاد فرمود الله اکبر
مفاتیح شام بمن تفویض کردند نوبت دوم لمعان دیگر ملتمع شد فرمود
کلید های یمن بدست نهادند بار سوم که تمام شکست و نوری دیگر بر
تکبیر گویان ارشاد نمود که ملک فارس بدست من افتاد مؤمنین ازین
کمال خوشوقت گردیدند و منافقین گفتند ما وعدنا الله و رسوله الا غرورا
و ... که خلفا ثلثه و خلافت راشده ایشان مقبول آنحضرت ...

ندارند و شیخ ابن بابویه که علی الاطلاق فرد کامل امامیه است کما نص علی ذلک غیر واحد
منهم آنچه در عیون آورده مثل سفیده صبح ازان روشن و ظاهر است که این ارکان
مثل گوش و چشم و دل نیز در آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عزیز بوده اند و قد صرح
بعدم جواز التقیة علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی غیر موضع و این مرتبه که فوق آن متصور
نیست بدون ایمان کامل و تورع مفرط و اجتناب از بد و مانند آن ممکن نیست و تعیین
استحقاق الخلافة الراشدة گو مثل دیگر نفوس قدسیه در موقف حساب استاده
شوند هر کس که اشتیاق تفاصیل مناقب آنحضرت و سر رشته بکتاب صاعقه مسماة
علی عدة الملة الاسلامیة که بجواب خریده حیدریه در چند مجلدات ضخیم پیرایه تسوید پوشیده
و هم بجواب ذو الفقار که بدلائل از امامیه و تحقیقیه مؤید و مزین گردیده رجوع نماید
مسکن تعطش خود خواهد یافت و در باب بطلان خلافت یزید آنچه در احادیث نبویه
و تصریح اکابر اهل سنت مذکور است اگر مخاطب والاشان را شوق استماع آن در سر باشد
مختصرش بگوش دل بشنود اخرج الرویانی فی مسنده عن ابی الدرداء قال سمعت
النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقول من یبدل سنتی رجل من بنی امیه یقال له یزید
الی غیر ذلک من الاحادیث والآثار المرویة فی الصواعق وغیره و نیز ذکر کرده اند
در واقعات عمر بن عبد العزیز آورده که هر که یزید را امیر المؤمنین بگفت بست تازیانه
بر وی میزد و ایضا در مقامیکه عقائد اهل سنت و جماعت را در باب امیر شام نوشته
تصریح کرده که بر معاویه اطلاق لفظ خلیفه بسبب تغلب امام حسن صحیح نیست ملوکی

در مناقب خلفای ثلثه معین نموده بود وکما نص علیه ابن ابی الحدید فی الشرح وغیره فی غیره

وغرض ازین همه اهتمام فقط اخفای مناقب نفس رسول و مطاعن خلفای ثلثه بود

علاوه برین علما و محدثین اهل سنت حذف و اسقاط و تحریفات در احادیث نموده

اند تا باین وسیله ای بر روی کار آرند چنانچه با وجود تصریح مسلم بفقره کان ذنبا فاورا

خاتنا بخاری بر لفظ کذا بسبب عدم خوف روز جزا اکتفا نموده و در تفسیر آیه نساءکم

حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم تا تنها فی نوشته مجرور را حذف و نساخته بعض شراح

قبل و بعض دبر نهاده اند و در روایت موضوعه ان آل ابیطالب لیسوا لی

باولیاء که راوی آنجناب عمرو عاص است از لفظ ابیطالب حذف نموده

و بعض شراح الی البیاض و بعض ابی العاص و بعض مصنفین ابیطالب ذکر نموده

اند و کم من نظائر پس با وجود چنین اهتمام سلاطین بیدین و محدثین محرفین موجود

و مذکور بودن مطاعن خلفای ثلثه در کتب معتبره اهل سنت از عجائب قدرت الهی

در رنگ تربیت حضرت موسی بخانه فرعون است و ازینجا گفته اند مصرعه عدو شود سبب خیر گر

خدا خواهد و حال ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نیز بر متتبع خبیر ظاهر است که عمرها تحقق

بخوف تلف جان در تقیه صرف نموده اند و با وجود آن از دست ظلمه است بزهر یا شمشیر

بدرجه شهادت فائز گردیده و ابعضی جدی شائع و ذائع است که صاحب تحفه [illegible]

استدلال باین آیه استخلاف اعتراف بان نموده حیث قال و از ائمه [illegible]

[illegible] نشد چه صرف توان زد که همه در آن وقت [illegible]

وهم تسلط ایشان در زمین و رواج دین پسندیدهٔ ایشان بزعم شیعه واقع نشده

هم امن نداشتند بلکه همیشه خائف و مختفی بودند انتهی پس بر فرض محال اگر حدیثی دال

بر مدح خلفای ثلاثه در کتب فرقهٔ حقه منقول شود مقام عجب نیست لکن بحمد الله اگر بنظر

انصاف تفحص کتب معتمدهٔ فرقهٔ ناجیه نموده شود ظاهر میگردد که حدیثی در مدح خلفا

ثلثه در کتب معتمدهٔ ایشان مذکور نیست وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل

العظیم آمدیم بر حال روایت کلینی که مجیب آنرا دلیل حقیت خلافت خلفای خود

دانسته ذکر نموده باید دانست که حدیث مذکور طولانی ست و بعض فقرات آن

اینست فلما نزلت هذه الآیة اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا ای المهاجرین الذین اخرجهم

اهل مکه من دیارهم واموالهم احل لهم جهادهم بظلمهم ایاهم واذن لهم فی القتال فقلت فهذه

نزلت فی المهاجرین بظلم مشرکی اهل مکه لهم فما بالهم فی قتالهم کسری وقیصر ومن دونهم

من مشرکی قبائل العرب فقال لو کان انما اذن لهم فی قتال من ظلمهم من

اهل مکه فقد لم یکن لهم الی قتال جموع کسری وقیصر وغیر اهل مکه من قبایل العرب

سبیل لان الذین ظلموهم غیرهم وانما امره لهم فی قتال من ظلمهم من اهل مکه لاخراجهم

ایاهم من دیارهم واموالهم بغیر حق الخ ونهایت آنچه ازین حدیث ظاهر میشود

اینست که مهاجرین ماذون بجهاد کسری وقیصر بودند و حقیت خلافت خلفا

ازان اصلا مستفاد نمی شود زیرا که در احادیث معتمدهٔ اہلسنت وارد شده که

جناب رسالت مآب مسلمین را خبر تسلط خلفای جور داده امر باطاعت آنها

بود چنانچه در مشکوة شریف مکتوبست عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال اسمعوا
واطیعوا وان استعمل علیکم عبد حبشی کان راسه زبیبة رواه البخاری و نیز در همان کتاب
مسطورست عن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم من رای من امیره شیئا یکرهه
فلیصبر فانه لیس احد یفارق الجماعة شبرا فیموت الا مات میتة جاهلیة و عن ام سلمة قالت
قال رسول الله صلعم یکون علیکم امراء تعرفون وتنکرون فمن انکر فقد برئ و من کره
فقد سلم ولکن من رضی و تابع فقد هلک قالوا افلا نقاتلهم قال لا ما صلوا الا ما صلوا ای
من کره بقلبه و انکر بقلبه رواه مسلم و عن عبد الله بن مسعود قال قال لنا رسول الله صلعم
انکم سترون بعدی اثرة و امورا تنکرونها قالوا فما تامرنا یا رسول الله قال ادوا الیهم
حقهم و اسئلوا الله حقکم متفق علیه و عن وائل بن حجر قال سال سلمة بن یزید الجعفی رسول الله
فقال یا نبی الله ارایت ان قامت علینا امراء یسئلونا حقهم و یمنعونا حقنا فما تامرنا
قال اسمعوا و اطیعوا فانما علیهم ما حملوا و علیکم ما حملتم رواه مسلم و امثال این احادیث در
کتب معتبره اهل سنت بیش از بیش وارد ست و همه دلالت واضحه صریحه دارد برین
که بعد آنحضرت خلفای جور خواهند شد و اطاعت انها ضرور باید کرد پس ماذون
بودن مهاجرین برای جهاد کسری و قیصر دلیل حقیت خلفای جور نمی تواند شد
بلکه حدیث کافی کلینی که دران ذکر ماذون بودن مهاجرین بجهاد وارد است شعار
مینماید بعدم حقیت خلافت خلفا و الا آنحضرت میفرمود که مهاجرین بموجب حکم خلیفه
حق جهاد نموده اند چگونه جهاد آنها صحیح نخواهد بود و ذکر اذن الهی و عدم ذکر خلفا

اشعار بعدم حقیت خلافت آنهاست و درین مقام سری دیگرست که تعرض بآن
پرضرور و آن اینست که خلیفه ثانی بلکه خلفای ثلثه چون برای العین مشاهده نموده
بودند که جناب ولایت مآب افضل و اعلم صحابه است لهذا در اکثر امور عظام
مثل جهاد و اجرای حدود وغیره بطریق مشوره مرضی مبارک جناب امیر ع
دریافت مینمودند چنانچه این امر بر متتبع خبیر ظاهر و روشن است و کلام صدق
نظام خلیفه ثانی لولا علی لهلک عمر و معضلة لا ابا الحسن لها که در کتب معتمده اهل سنت
وارد شده نیز بران دلالت صریح دارد و در خصوص جهاد فارس فاضل دهلوی
نیز مشوره نمودن خلیفه ثانی با آنحضرت مذکور ساخته پس برین تقدیر مأذون بودن
مهاجرین و انصار برای جهاد فارس و شام وغیره مستغنی عن البیان است و آنچه جناب
امام جعفر صادق علیه السلام درباب اذن آنها فرموده بسبب اذن دادن جناب
امیر بوده نه بسبب حقیت خلافت ثلثه و هذا کله بعد اغماض البصر عن احتمال التقیة فی
ذلک الحدیث و آنچه نوشته که مؤید این معنی است آنچه از تفاسیر بوضوح می انجامد
که چون در غزوه خندق الخ بهیچ وجه مؤید صحت خلافت خلفای او نیست زیراکه
نهایت آنچه ازین روایت ثابت میشود اینست که ملک شام و یمن وغیره در قبضه اهل اسلام
خواهد آمد و ازان ظاهر نمیشود که کسانیکه در ایام حکومت آنها این ممالک در قبضه خواهد آمد
خلیفه بحق خواهند بود زیراکه از جمله احادیث معتمده اهل سنت است که ان الله یؤید هذا الدین بالرجل الفاجر
پس اگر تقویت دین و رواج شرع متین در عهد احدی دلیل حقیت او باشد لازم آید حقیت خلافت بادشاه فاجر جابر هم [illegible]

العجيب وان كان الامر غير خافٍ على اللبيب وقد مضى فيما مضى نبذ من الاخبار الدالة على
اخبار النبي بقيام امراء الجور بعده وايضاً يؤيد ما نحن فيه ما في جامع الاصول قال ابو سعيد
ان رسول الله قال لتتبعن سنن من كان قبلكم شبراً بشبر وذراعاً بذراع حتى لو دخلوا
جحر ضب لاتبعتموهم قلنا يا رسول الله اليهود والنصارى قال فمن اخرجه البخاري
ومسلم و در مشکوة مذکور است عن ابي واقد الليثي ان رسول الله لما خرج الى غزوة
حنين مر بشجرة للمشركين كانوا يعلقون عليها اسلحتهم يقال لها ذات انواط فقالوا يا رسول الله
اجعل لنا ذات انواط كما لهم ذات انواط فقال رسول الله سبحان الله هذا كما قال
قوم موسى اجعل لنا الها كما لهم آلهة والذي نفسي بيده لتركبن سنن من كان قبلكم رواه
الترمذي انتهى و قریب باین احادیث بسیار و روایات بیشمار در کتب معتمده اهل سنت
واقع شده سبحان الله بشارت بفتح شام و یمن دلیل حقیقت خلافت امرای جور
باشد و تشبیه حاضرین صحابه بنی اسرائیل و یهود و نصاری در اتخاذ عجل و ترک وصی
نبی که صاحب منزله هارون است دلیل بطلان خلافت آنها نباشد ان هذا لشیء
عجاب علاوه آنکه زمره غزاة و مهاجرین که فتح فارس و شام کردند بخطاب متحاسدون و
متباغضون مخاطب شدند و بعوض استحقاق مدح مورد لوم گشتند پس خلفای
بیچاره که از دار الاماره حرکت نکردند و بنام هم سپر و شمشیر زیب اندام خود نساختند
چگونه مورد مدح توانند بود و فضلاً عن حقیة خلافتهم تفصیل این اجمال آنکه ابن اثیر در
جامع الاصول از مسلم نقل نموده ابن عمرو بن العاص قال قال رسول الله اذا فتحت

علیکم خزائن فارس والروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف تکون کما امرنا
الله فقال رسول الله صلعم تتحاسدون ثم تتحاسدون ثم تتدابرون ثم تتباغضون او غیر
ذلک ثم تنطلقون الی مساکن المهاجرین فتحملون بعضهم علی رقاب بعض اخرجه مسلم و
نیز در کتاب موطا که بنابر تصریح فاضل دهلوی اصح الکتب بلکه بهتر از صحیح بخاری است
مزبور که چون جناب رسالت مآب در حق شهدای احد فرمود هولاء اشهد علیهم صدیق
عرض نمود الستا مثلهم اسلمنا کما اسلموا وجاهدنا کما جاهدوا آنحضرت در جواب او
فرمود ولا اعلم ما تحدثون بعدی پس اگر خلافت آنها مقبول میبود چرا این کلام
درباره شان میفرمود که در حقیقت اخبار از احداث و ابداع آنها در دین نبوی است
و موید این معنی است روایتیکه بخاری در صحیح خود آورده احمد بن اشکاب قال حدثنا
محمد بن فضیل عن العلاء بن مسیب عن ابیه قال لقیت البراء بن عازب فقلت طوبی
لک صحبت رسول الله صلعم وبایعته تحت الشجرة فقال یا ابن اخی انک لا تدری ما احدثنا
بعده زیرا که براء بن عازب از اکابر صحابه اهل سنت و اهل بیعت رضوان است و در عهد
خلفا اجها و کفار زنده بوده پس سوای ترک خلیفه بحق ابتدا آنحضرت چه احداث نموده
و در مشکوة شریف مذکور است عن ابی بردة بن ابی موسی قال قال لی عبد الله
بن عمر هل تدری ما قال ابی لابیک قال قلت لا قال فان ابی قال لابیک یا
ابا موسی هل یسرک ان اسلامنا مع رسول الله صلعم وهجرتنا معه وجهادنا معه وعملنا
کله معه برد لنا وان کل عمل عملنا بعده نجونا منه کفافا راسا براس فقال ابوک لا ابی لا والله

قد جاهدنا بعد رسول الله صلعم وصلینا وصمنا وعملنا خیرا کثیرا واسلم علی ایدینا بشر کثیر وانا لنرجو
ذاک قال ابی لکنی انا والذی نفس عمر بیده لوددت ان ذلک برد لنا وان کل شیء
عملناه بعده نجونا منه کفافا راسا براس فقلت ان اباک والله کان خیرا من ابی
البخاری حضرت سلامت اندکی انصاف فرمایند که اگر خلافت خلفای ثلثه حق
بود چرا خلیفه ثانی قسم شرعی یاد کرده برانیکه من دوست میدارم که اعمال سابقه
بمن رد شود و اموریکه بعد از آنحضرت نموده ام عفو کرده شود ازین کلام ظاهر میشود
که خلیفه ثانی را یقین حصول ثواب بر اعمال سابقه خود نیز بخوف حبط عمل نبود
چه جای اعمال لاحقه سبحان الله خلیفه ثانی با آن همه وانی عارف نباشد باینکه حصول
مفاتیح شام و یمن بموجب بشارت رسول مؤتمن باعث حقیت خلافت [illegible]
حصول اجر و ثواب رب ذو المنن است و فضل عجیب عارف بآن اند ان هذا لشیء
عجاب صاحب تفسیر مدارک و امام زاهدی در تفسیر خود بذیل تفسیر آیه [illegible]
ولولای متضمن سوالات سید الوصیین از سید النبیین نوشته یک فقره آن اینست قلت ما [illegible]
قال الاسلام والقرآن والولایة اذا انتهت الیک باید که تمام علمای اهل سنت [illegible]
انصاف این فقره را ملاحظه فرمایند وارشاد نمایند که هرگاه مراد از حق [illegible]
بولایت جناب امیر باشد ولایت خلفای سابقین باطل خواهد بود و بنا بر [illegible]
مفاتیح شام وغیره دلیل حقیت خلافت ثلثه باشد و تصریح بحقیت خلافتی که [illegible]
[illegible] جناب امیر بود دلیل بطلان خلافت آنها نباشد [illegible] که وجود [illegible] و الا

در تفاسیر و کتب معتمده اهل سنت بمقتضای آیه وافی هدایه یریدون لیطفئوا نور الله
بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون از قسم تربیت حضرت موسی بخانه فرعون
است قوله نوشته شیخ ابن بابویه که علی الاطلاق فرد کامل امامیه است کما نص علی
ذلک غیر واحد منهم آنچه در عیون آورده الخ اقول لاریب که شیخ صدوق از جمله
اساطین محدثین و فقهای قدمای امامیه باشند و در جلالت و عظمت شأن
ایشان مثل دیگر قدمای عظما کلامی نیست اما علی الاطلاق فرد کامل بودن
ایشان حرفی است که تا حال احدی بآن متفوه نشده فضلا عن ان ینص علیه
غیر واحد منهم و روایتی که از عیون نقل کرده بعین بصیرت آنرا ندیده کورانه
در صدد الزام گشته و اقتصار بر نقل محصل بعض فقرات از قبیل لا تقربوا الصلوة
نموده بر مطلب باطل خودش احتجاج ازان فرموده و تمامش اینست حدثنا
ابو الفضل علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق قال حدثنا محمد بن ابی عبد الله
الکوفی قال حدثنا سهل بن زیاد الادمی عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی قال حدثنی
سیدی علی بن محمد بن علی الرضا عن ابیه محمد بن علی قال قال رسول الله ان
ابابکر منی بمنزلة السمع وان عمر منی بمنزلة البصر وان عثمان منی بمنزلة الفؤاد قال فلما
کان من الغد دخلت الیه وعنده امیر المؤمنین وابوبکر وعمر وعثمان فقلت له یا ابت
سمعتک تقول فی اصحابک هؤلاء قولا فما هو فقال نعم ثم اشار الیهم فقال هم
السمع والبصر والفؤاد وسیسئلون عن وصیی هذا واشار الی علی بن ابی طالب ثم

قال ان الله عز وجل یقول ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا ثم قال
وعزة ربی ان جمیع امتی لموقوفون یوم القیمة ومسئولون عن ولایته وذلک قول الله
عز وجل وقفوهم انهم مسئولون وهرگاه برین جمله مجملا آگاه شدی پس میگوییم اولا
لا نسلم که روایت مذکوره صحیح السند باشد زیرا که حال جمعی از رواة آن نزد اکثر علمای
رجال محل بحث وکلام وقدح وطعن است ازانجمله است سهل بن زیاد آدمی
قال النجاشی انه ضعیف فی الحدیث غیر معتمد فیه وکان احمد بن محمد بن عیسی یشهد
علیه بالغلو والکذب واخرجه من قم الی الری وکان یسکنها وقال ابن الغضائری
انه کان ضعیفا جدا فاسد الروایة والمذهب وکان احمد بن محمد بن عیسی الاشعری
اخرجه عن قم واظهر البراءة منه ونهی الناس عن السماع منه والروایة عنه ویروی
المراسیل ویعتمد المجاهیل کذا فی الخلاصة وقال الکشی قال علی بن محمد القتیبی سمعت الفضل
بن شاذان یقول الی ان قال ولا یرتضی ابا سعید الآدمی ویقول هو الاحمق
چنین کسی که علمای جلیل القدر شهادت بر فساد روایت او وگواهی بر سفاهت
او داده باشند از پایه اعتبار ساقط واز مقام حجیت بالکل دور است و ورود صحیح
ضعیفه در کتب احادیث دلیل بر مقبولیت آن نزد محدثین نمی تواند شد
زیرا که اکثر روایات مطروحه یا ماوله در کتب فریقین اندراج یافته و علمای ایشان
تلقی بقبول نکرده اند ازینجاست که علمای فریقین برای تمییز اخبار صحیح از سقیم
فاسد از سلیم تدوین کتب رجال وتعیین امارات صحت وضعف اقوال نموده اند

وثانیا بعد تسلیم صحت سند و دلالت آن بر مطلوب معترض چون از جمله اخبار احاد است
معارضه با اخبار متواتره متفق علیها نمی تواند کرد و صلاحیت مقاومت با اجماع
عترت طاهره و علمای ملت زاهره نمی تواند داشت فلا یعبأ بامثالها مع ما فی مضمونها
من الرکاکة و ثالثا ظاهر مضمون صدر روایت مذکوره که معترض را باعث انشراح
صدر بسبب عدم فهم مرام گردیده مخالف مسلک کافه اهل اسلام است اما مخالفت
آن با مذهب امامیه پس ظاهر و عیان و مستغنی از بیان است و اما مخالفت آن
با معتقد اهل سنت پس بسبب استلزام اثبات فضیلت ثالث را بر اولین زیرا که خوف
بنسبت سمع و بصر افضل است و از جمله اعضای تشبیه حسب تصریح روایت لزوم
ریاست و فضیلت ثالث بر اول و ثانی بین است و هو خرق الاجماع المرکب و مناف
لما اجمع علیه اهل السنة من فضیلة الشیخین و ریاستهما علی الثالث پس مستدل که در صدد
اثبات فضیلت مشایخ ثلثه باین روایت است اکنون مصداق قول قائل گردیده حکایت
ذهب الحمار یستفید لنفسه ۞ قرنا فآب و ماله اذنان ۞ لاجرم روایت مذکوره
مطروح یا ماول خواهد بود و ابکار روایت مذکوره علاوه بر مخالفت آن با اجماع
اهل اسلام منافی عقل اولی الالباب من الخواص و العوام است تفصیل اجمال
و تبیین مقال این است که چگونه ممکن میتواند شد که جناب رسالت مآب صلی الله
علیه و آله و سلم در حق کسانیکه ناصیه مودت شان بتکرار فرار از غزوات موسوم
و ادبارشان بداغ تولی از زحف و تحار باشد گویا بوده چنین کلمه که دلالت

بر اختصاص عدم افتراق وارد فرموده باشند از آن جهت تا لازم آید هیچ گونه شنیده
باشد که وقت جدال و منازلت رجال چشم و گوش و دل از پیش شخصی
از وی جدا شده باشند و بنا بر ظاهر مفاد روایت مذکوره لازم می آید
کمال اسائت ادب بنسبت بجناب سید المرسلین و لا یقول به کافر فضلا عن المسلمین الا اتفاق
الناس علی ان صلی الله علیه و آله کان جوادا رابط الجاش غیر خائف ولا خاشع خاصه
در الحش بر اختصاص ابو بکر دال بر فضیلت مشایخ ثلاثه باشد ممنوع است زیرا که اراده تشبیه تام
که عبارت از اختصاص کامل مستتبع فضیلت است منفی است و از شواهد این مقال است
استجواب ابوبکر از حضرت امام حسین علیه السلام از ظاهر معنا و استفسار از معنی مراد
زیرا که حال این مقال نزد اهل بیت که مصداق هم ابصر بما فی البیت و اعرف بمراد
جناب رسالت مآب بوده اند نظیر قول مومن موحد انبت الربیع البقل که از قبیل مجاز
عقلی است بوده و غرض ازین استفسار اظهار و کشف استتار و نصب قرینه جلیه بر نفی
مراد و اعتقاد ضعفاء العقول از ثمرات غباوت بفهم معنی ظاهری جمود بر آن بوده
و لهذا در مقابل جواب با صواب جناب رسالت مآب گفته شد که حمل سمع و بصر و غیره بر
مشایخ ثلاثه بنا بر مجاز عقلی یا باعتبار تشبیه ناقص است در خصوص اصحاق و اکتفا نشان آن
آنحضرت را چنانکه چشم و گوش محدود و بصاحبش میباشند لکن این اطلاق ظاهری و لهذا بر
قرب باطنی و قابلیت خلافت شان نیست بلکه شاهد بر مستقل بودن آنها است
چنانچه حق تعالی میفرماید ان السمع والبصر والفواد کل اولئک کان عنه مسئولا

بتقریر آخر می توان گفت که تشبیه در باب مسئولیت است پس اطلاق سمع و بصر و فواد
بر ایشان من حیث المسئولیة خواهد بود و آن مستلزم فضیلت نیست و توهم
اختصاص که بسبب اضافت بسوی یای متکلم متعرض آن شد اشتباه کرده
مدفوع است باینکه اضافت و نحوها بادنی ملابست است کما یقال بزاجمای
و ذلک بعثی و سما و سما میگویم که بطریق مبالغه و مخالف بر سبیل حقیقه
نشده که جناب رسالت مآب در حق عمار یاسر فرموده که عمار جلدة ما بین عینی
یا بین العینین والانف و ظاهر است که این تشبیه دلالت بر فضیلت و اختصاص آن زیاد
از تشبیه بسمع و بصر باشد لا اقل که اقل از آن نباشد و هرگاه این فضیلت از حضرت
نبوت بعمار رافع و مبطل عداوت عثمان نشده کما صرح به جمال الدین المحدث فی روضة
الاحباب و محمد بن اعثم الکوفی فی تاریخه پس در ما نحن فیه هم مانع برائت از خلفاء ثلثه برای اهل
البیت علیهم السلام نخواهد بود و تنبیه تحقیق الحق بکلماته و بعد اللتیا و التی میگویم که در
صورت تسلیم ضرورت تحمل حدیث مذکور بر محل تقیه نیست بلکه دور نیست که گنجایش آن هم در مقام
نبوده باشد پس توجه بدفع آنچه در ماده سلب تقیه نوشته ضرور نیست لکن تیمناً
و تبرعاً میگویم که نفی جواز تقیه بر جناب رسالت مآب بر سبیل اطلاق و سلب کلی
ممنوع است کیف و روایات و احادیث فریقین دلالت بر تقیه آنحضرت فی بعض الاوقات دارد
وقد مر بعضها فی دفع استبعاد تقیة امیر المومنین فی بیعة السلاطین نزدیک بیان ما فی
ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی حیث قال ذکر الحافظ ابو القاسم الدمشقی

اسلام نمودن یعنی ضرب ابوبکر چون ظهور رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قبل اسلام عمر رضی
الله عنه من دار الارقم وفدوی ان ذلک کان قبل اسلام عمر بثلثة ایام الخ ودر سیره
شامیین مذکور است ابوبکر مبالغت بسیار نمود حضرت رسالت مآب صلی الله علیه وآله
وسلم بیرون رفتند ودر مسجد حرام نشستند وابوبکر بایستاد وخطبه بلیغه برخواند
وآن اول خطبه بود که در اسلام خوانده شد ودران خطبه دعوت باسلام نموده بود
مشرکان را بغایت ناخوش آمد وبغلظت تمام بایذای اهل اسلام برخاستند
وابوبکر رضی الله عنه را درمیان گرفتند وعتبه بن ربیعه علیه اللعنه بنعلین برگرفت
وچندان برروی ابوبکر زد که بینی وی از رخسار امتیاز نمی گشت الخ پس
فاضل محجوب بیان نماید که توقف آنحضرت در خانه ارقم وسکوت فرمودن
درباب ضرب ابوبکر که بزعم محجوب مثل گوش وچشم ودل نزد آنحضرت بوده
از راه تقیه بود یا بسبب استحقاق خلیفه اول برای آن فلیختر ای الامرین شاء
وهمچنین سبب ترک هدم بیت الله بسبب قرب عهد قوم عائشه بکفر وجاهلیت
وهمچنین تخصیص حذیفه بتعلیم اسامی منافقین که باعث کمال خلجان خلیفه ثانی
شده بود وبسبب فرط احتیاط از حذیفه استفسار می فرمودند که من داخل منافقین
ام یا نه کما فی احیاء العلوم للغزالی ومؤید اینمعنی است روایت صحیح بخاری سیجاء
برجال من امتی فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول یارب اصحابی فیقال انک لا تدری
ما احدثوا بعدک الخ که نص صریح درباب ارتداد صحابه است با عدم ذکر اسامی ایشان

وہمچنین حدیثیکہ در باب حدائق سبعہ جنابت لایت مآب وارد شدہ و یک فقرہ آن
اینست فضرب بیدہ علی راسہ و لحیتہ و بکی حتی علا بکاؤہ قبل ما یبکیک یا رسول اللہ
فقال ضغائن فی صدور قوم لا یبدونہا لک حتی یفقدونی دلیل بر تقیہ آنحضرت
است و در بعضی صحاح ایشان مذکور است عن عروۃ بن الزبیر ان عائشۃ اخبرتہ استاذن
علی النبی صلعم رجل فقال ائذنوا لہ فلبئس ابن العشیرۃ او بئس اخو العشیرۃ فلما دخل
الان لہ فی الکلام فقلت لہ یا رسول اللہ صلعم قلت ما قلت ثم النت لہ فی القول فقال
ای عائشۃ ان شر الناس منزلۃ عند اللہ من ترکہ او ودعہ الناس اتقاء فحشہ این کلام
معجز نظام حضرت خیر الانام بر جواز تقیہ دلالت تمام دارد و شان نزول آیہ
و اذ اسر النبی الی بعض ازواجہ الآیہ کہ از امہات ذمائم بعض امہات مومنین است
نیز دلالت بر تقیہ آنحضرت دارد و اگر بر فرض محال تسلیم نمائیم کہ آنحضرت تقیہ نمی
فرمود پس این قدر بالاتفاق ثابت است کہ در عہد کرامت عہد حضرت سید
المرسلین مولفۃ القلوب منافقین بودند و آنحضرت با آنہا اخلاق و مدارا میفرمود
و این امر باعث حقیقت اینہا نشدہ فہکذا حال روساء المنافقین و آنچہ نوشتہ کہ تفصیل
مناقب خلفای ثلثہ در کتاب صاعقہ حسامیہ کہ بجواب ضربت حیدریہ تالیف شدہ
و ہم در جواب ذو الفقار مذکور است پس بظاہر معلوم میشود کہ کتابہای مذکورہ
از قسم عنقا وجود فرضی تقدیری دارد و بالفرض اگر موجود ہم بودہ باشد در کنج
در صندوق مقفل از راہ تقیہ کہ معمول حضرت ابن عمر بود گذاشتہ اند و در وقت

خلوت از اغیار ترسان و لرزان که مبادا یکی از شیعیان همه باشد و آن
صاعقه را سرد ساز دیگ و صفحه آنرا مطالعه میفرمایند همین و همین پس اگر خیری در
جواب ضربت حیدریه نوشته اند حاضر نمایند و تماشای قدرت قادر علی الاطلاق
فرمایند و لنعم ما قال سید الوصیین و یعسوب الدین امیر البررة و قاتل الکفرة الفجرة
فی کتابه الذی ارسله الی معاویة و ذکرت انه لیس لی و لاصحابی عندک الا السیف
فلقد اضحکت بعد استعبار متی الفیت بنی عبد المطلب عن الاعداء ناکلین و بالسیوف
مخوفین قوله و در باب بطلان خلافت یزید آنچه در احادیث نبویه و تصریح اکابر
اهل سنت مذکور است اقول اینکلام مخدوش است بچند وجه اول آنکه روایات
داله بر مذمت یزید معارض است باستخلاف معاویه که بزعم اهل سنت مجتهد اهل
اسلام بود و بیعت اهل مدینه که صحابه کبار بودند و باجماع مسلمین که از عبارت سابقه
و بیعت عبد الله بن عمر مستفاد میگردد و سبحان الله معاویه با وصف اجتهاد که اهل سنت او را
برای محاربه نفس رسول حجت شرعی و دست آویز فوقی میگردانند و صحابه کبار
و قراء قرآن عارف بلزوم استحقاق یزید برای خلافت نباشند و فاضل مخاطب
عارف باین امر ظاهر است که اگر چنین روایات صحیح میبود ابن عمر صحابی عبد الله بن
عمر ابن مطیع را از خروج ممانعت نمینمود و بقطیعه و فیصل بخدم و حشم خود تخویف
نمیفرمود و ترک بیعتش را از اعظم غدرها نمیشمرد دوم آنکه روایات وارده
در مذمت یزید معارض است بروایاتیکه دلالت بر مدح او دارد از انجمله ...

داله بر مغفرت غازیان مدینه قیصر چنانچه در جامع صغیر سیوطی مذکور است انه قال
اول جیش من امتی یرکبون البحر قد اوجبوا واول جیش من امتی یغزون مدینة قیصر
مغفور لهم شارح جامع مذکور در شرح آن نوشته قال المهلب فی هذا الحدیث منقبة
لیزید بن معاویة لانه اول من غزا مدینة قیصر ای کان امیر الجیش بالاتفاق وتعقبه
ابن التین وابن المنیر بما حاصله انه لا یلزم من دخوله فی ذلک العموم ان لا یخرج بدلیل
خاص اذ لا یختلف اهل العلم ان قوله مغفور لهم مشروط بان یکونوا من اهل المغفرة
حتی لو ارتد واحد ممن غزاها بعد ذلک لم یدخل فی ذلک العموم اتفاقا وقال
شیخ الاسلام زکریا استدل بذلک علی ثبوت خلافة یزید بن معاویة وانه من
اهل الجنة لدخوله فی عموم قوله مغفور لهم واجیب عنه بانه لا یلزم من دخوله فیهم ان
لا یخرج بدلیل خاص اذ لا خلاف ان قوله مغفور لهم مشروط بکونه من اهل المغفرة ویزید
لیس کذلک حتی اطلق بعضهم جواز لعنه لامره بقتل الحسین واستبشاره واهانته
اهل البیت مما تواتر معناه وان کان تفاصیلها احادا فنحن لا نتوقف فی شانه بل
فی ایمانه لعنة الله علیه وعلی انصاره واعوانه قال ابن الحجر فی شرحه علی الهمزیة وقد قال
احمد بن حنبل بکفره وناهیک به ورعا وعلما انتهی ازین عبارت چنانچه بهمین ظاهر
میشود که بشارت مغفرت برای غازیان مدینه قیصر از طرف آنحضرت وارد شده
ومهلب بآن استدلال بر مغفرت ومنقبت یزید نموده امّا تاویل ابن التین وابن المنیر
وغیره پس تاویل علیل است زیرا که بر تقدیر تسلیم این چنین [illegible] تاویلات ثبوت مغفرت

برای هیچکس از مبشرین که از انجمله اکثر عشره مبشره اند حاصل نخواهد شد چنانچه قاضی شهاب الدین دولت آبادی در کتاب مناقب السادات نوشته است حدیثنا الاول لکتب انی ا

رواه علی بن ابی طالب کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلعم یا علی اول من دخل فی الجنة انا وانت والفاطمة والحسن والحسین سوار و اجنا عن ایماننا وشمائلنا وذریاتنا عن خلف ازواجنا وهذا الحدیث حجة الفقهاء وبرهان العلماء لانه مروی عن ابراد الفقیه سوال اگر کسی گوید تاویل این حدیث آنست که هرکه از اولاد رسول با ایمان آید خلف زوجات در بهشت رود جواب مقدار تاویل حدیث حرام است لانه اقصر من القاصر و اگر مجتهد این تاویل کند روا نباشد زیراکه اگر این قول را در اداریم قول رسول تردد باشد و بشارت برخیزد زیرا چه بشارت از احتمال بری است و ازین تاویل این لازم آید که ان ابابکر فی الجنة ان جاء بالایمان و هذا باطل انتهی

و از انجمله است آنچه در تاریخ اخوان الصفا مذکور است عن عبد الله بن عمر فی حق معاویه و یزید و امثالهما کلهم من بنی کعب بن لوی کلهم صالح لا یوجد مثله و سیوطی در تاریخ الخلفا آورده اخرج ابن عساکر عن عبد الله بن عمر قال ابو بکر الصدیق اصبتم اسمه عمر الفاروق قرن من حدید اصبتم اسمه ابن عفان ذو النورین قتل مظلوما یوتی کفلین من الرحمة معاویة و ابنه ملکا الارض المقدسة و السفاح و سلام و منصور و جابر و المهدی و الامین و امیر الغضب کلهم من بنی کعب بن لوی کلهم صالح لا یوجد مثله قال الذهبی له طرق عن ابن عمر و لم یرفعه احد انتهی و درین هر دو روایت به نظر انصاف ملاحظه

فرمایند که او در ربع صحاح بر یزید بن معاویه را ملک ارض مقدس و صالح دانسته بکلام
ورع نظام را بوجود مشدد متفقه گردیده و نیز در کتاب مذکور مسطور است اخرج الواقدی
عن ابی جعفر الباقر قال اول من کسی الکعبة الدیباج یزید بن معاویة انتهی این
روایت نیز خالی از مدح یزید ملعون نیست الی غیر ذلک من الروایات سوم آنکه
روایات مذمت یزید مشابه و مماثل است بروایات داله بر مذمت معاویه و قد مر
بعضها سابقا و نذکر بعضها ههنا ایضا علامه زمخشری در ربیع الابرار آورده
الحسن ان فی معاویة ثلثا مهلکات موبقات غضب الامامة فی هذه الامة و فیهم بقایا
من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و ولی ابنه سکیرا خمیرا یلبس الحریر
و یضرب بالطنبور و ادعی زیادا و ولاه العراق و قد قال رسول الله صلعم الولد للفراش
و للعاهر الحجر و قتل حجرا و اصحاب حجر و یل له من حجر و اصحاب حجر و نیز در ربع صحابه عبد الله
بن عمر منقول است قال اتیت النبی صلعم فسمعته یقول یطلع علیکم رجل یموت علی
غیر سنتی فطلع معاویه و از جمله سخافت اعمال و خباثت افعال او سب جناب
نفس رسول عالی قباب است چنانچه جمال الدین محدث در روضة الاحباب نوشته
چون خلق از محاکمه مراجعت نمودند و بخدمت امیر المومنین علی پیوستند بر روس منابر
زبان بلعن معاویه و عمرو بن العاص و ابو الاعور السلمی و حبیب بن مسلمه فهری و
ضحاک بن قیس و ولید بن عقبه و ابو موسی بگشادند و چون این خبر بسمع معاویه رسید
امر کرد تا امیر المومنین علی و حسن و حسین و ابن عباس و مالک اشتر را رضی الله عنهم

بر منبرها بالعنت کنند انتهی وقد استمرت هذه البدعة الی وقت عمر بن عبدالعزیز کما یدل
علیه عبارة التواریخ والسیر و در تاریخ الخلفا مذکور است قدم معاویة المدینة فلقیه ابو قتادة الانصاری
فقال معاویة تلقانی الناس کلهم غیرکم یا معشر الانصار قال لم یکن لنا دواب قال فاین النواضح
قال عقرناها فی طلبک و طلب ابیک یوم بدر ثم قال ابو قتادة ان رسول الله قال لنا انکم
سترون بعدی اثرة قال معاویة فما امرکم قال امرنا ان نصبر قال فاصبروا اذاً
و قریب باین روایات احادیث صحیحه بسیار و دلالت بر کفر و فسق معاویه وارد [نیست]
فاضل محبب اهل بخلاف او را لازم است که مثل یزید بتفسیق و تکفیر معاویه نیز نماید و توهم
در رد بعض احادیث در مدح معاویه از قبیل وهم و خیال و انیاب اغوال است زیرا که
شیخ عبدالحق دهلوی در شرح مشکوة میفرماید سیوطی گفته و صاحب سفر السعادة نیز
میگوید که محدثان گفته اند که صحیح نشد در فضائل معاویه هیچ حدیثی انتهی و نیز
فاضل مذکور در شرح سفر السعادة میفرماید و در باب فضائل معاویه حدیث صحیح [نشده]
گفته اند آنچه ثابت شده است در وی کتابت اوست مر حضرت رسالت صلعم را و کتابت
او نیز به ثبوت نرسیده کذا فی جامع الاصول وغیره دیگر انچه بیشتر است الی ان قال
و امثال آن بسیار وضع کرده اند و گفته اند و رسانیده آن جماعه اند که علمند در وضع
و افترا انتهی و عینی در شرح صحیح بخاری میفرماید فان قلت قد ورد فی فضله احادیث
کثیرة قلت نعم ولکن لیس فیها حدیث یصح من طریق الاسناد و نص علیه اسحق بن راهویه
والنسائی وغیرهما فلذلک قال باب ذکر معاویة ولم یقل فضیلة ولا منقبة قوله

ونیز درین کتاب در واقعات عمر بن عبد العزیز آورده الخ اقول ازین کلام مل
کاری بهم نرساید او لامی باید که خلافت عمر بن عبد العزیز و اثبات عدالت و
حجیت قول و فعل او را بیان سازند و نسبت میان او و خال المومنین معاویة
بن ابی سفیان که حسن اجتهادش باعث اجر و ثواب در باب محاربه جناب ولایت مآب
و قتل حضرت عمار و دیگر اصحاب کردید اظهار نمایند که آیا افضل بوده یا عمر بن
عبد العزیز و ابن حجر در صواعق محرقه روایت کرده ومن ثم سئل عبد الله بن المبارک
و ناهیک به جلالة و علما ایما افضل معاویة او عمر بن عبد العزیز فقال الغبار الذی
دخل فی انف فرس معاویة مع رسول الله خیر من عمر بن عبد العزیز کذا کذا مرة
اشار بذلک الی ان فضیلة صحبة صلی الله علیه و آله و سلم و رؤیته لا یعدلها شیء و بذلک
علم الجواب عن استدلال ابی عمر لقضیة عمر بن عبد العزیز آن قول اهل زمنه له انت افضل
من عمر انما هو بالنسبة لما ثابت و یا فیه الخ پس هرگاه غبار انف فرس معاویة
بهتر از عمر بن عبد العزیز باشد البته بخلاف او از ضرب تازیانه عمر بن عبد العزیز
افضل خواهد بود و نیز بیان نمایند که قول ابن عمر در باب نکث بیعت یزید لا اعلم
غدرا اعظم من ان یبایع رجل الخ راجح است یا فعل ابن عبد العزیز و نیز قلمی فرمایند
که بیعت اهل مدینه که صحابه کبار و تابعین ابرار بودند بلکه اجماع مسلمین که منعقد شده بود
علی ابنه یزید است ترجیح دارد یا فعل عمر بن عبد العزیز احد الشقوق را اختیار فرما
و بینه عادله تحریر نمایند تا حقیقت حال و حقیقت مآل ظاهر و باهر گردد و آنچه

نوشته که ابن حجر تصریح کرده که بر معاویه اطلاق لفظ خلیفه بعد از خلع امام حسن علیه السلام
پس قطع نظر از اینکه کلام ابن حجر از خلیفه حق و امام صدق دلالت بر تثبیت امامت
معاویه دارد نه جواز اطلاق لفظ خلیفه بر و میگوئیم که هرگاه قول ابن حجر نزد جناب
معتبر است البته حقیت خلافت معاویه و استخلاف او که مفاد قول ابن حجر است و ولی عهد
بعد ابیه است نیز معتبر خواهد بود وهو المطلوب علاوه آنکه الحاق ابن عبد العزیز بخلفا تا بحیه
اطفال دبستان است اگر خلافت و عدلتش ثابت است پس بعد طفره چندین
سال خلافت که در او جا گرفته داخل خلفا باشد نه ملحق بخلفا و اگر ثابت نشد بنا
پس الحاق یعنی چه الا اجتهاد پس این عنقائیست که از بدو عهد خلفای ثلثه تا زمان
ایمه اربعه خانه بخانه و کو بکو سایه فگن گردیده پس هرگاه خال المومنین و مجتهد
المسلمین باین علو مرتبه یزید را ولی عهد خود فرمایند و بکلام صدق نظام
لما رایت من فضله در حق فرزند ارجمند خود تفوه نمایند چگونه عنقای مذکور در
کاشانه ابن المجتهد مزبور پرتوی نزول نخواهد افگند و یدل علی اجتهاده بیعة اورع
الاصحاب و نجل نجل الخطاب واهل المدینة من التابعین و الاصحاب کما لا
یخفی علی اولی الالباب من بعد گذارش میشود که عبارتیکه ابن حجر در حق یزید
عنی گونه من شر الملوک نوشته سفینه در حق خال المومنین ارشاد فرموده [illegible] اخرج
ابن ابی شیبه فی المصنف عن سعید بن جمهان قال قلت لسفینة ان بنی امیه یزعمون
ان الخلافة فیهم قال کذبوا بنو الزرقاء بل هم ملوک من شر الملوک و اول الملوک

ترک قول سفینه در حق معاویه الحریص قبول کلام ابن حجر در باب یزید و ترک قول سفینه در حق معاویه
از انصاف بعید است علاوه برانچه سابق بجز تحریر آمد میگوییم که فعل عمر بن عبد العزیز
و قول ابن حجر که بعد از انقضای زمان خلافت یزید واقع شده مفید مجیب و مضر
مستفتی نیست زیراکه کلام در حقیت خلافت یزید در بدو عهد او و قبل قتل
جناب سید الشهدا و قتال اهل مدینه است و از تقریر ابن عبد العزیز و قول ابن حجر
عدم حقیت خلافتش از بدو عهد ثابت نمیشود کما لایخفی علی اولی الابصار
قال السید العلامة الوحید و بیعت عبد الله بن عمر با یزید و منع از خلع او
اول دلیل بر حقیت خلافت اوست زیراکه جلالت شان و تورع و تقدس او
بمرتبه ایست که صاحب استیعاب نوشته قال میمون بن مهران ما رایت اورع
من ابن عمر و کافی است در تورع و تقدس جناب ایشان اینکه بسبب فرط احتیاط
و وفور تورع از بیعت خلیفه چهارم یعنی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام انکار
و اعراض فرمودند و بطیب خاطر و صمیم فواد بیعت معاویه بن ابی سفیان را
از جهت تحقق شرائط خلافت بعمل آوردند قال فی الاستیعاب قیل لنافع ما
بال ابن عمر بایع معاویة و لم یبایع علیا فقال کان ابن عمر لا یعطی یدا فی فرقة
و لا یمنعها من جماعة و لم یبایع معاویة حتی اجتمع علیه و هرگاه اهل مدینه خلع بیعت یزید
کردند جناب ایشان اظهار ملال و انکار و وعید فرمودند چنانچه در جامع الاصول
از بخاری و مسلم آورده قال لما خلع اهل المدینة یزید بن معاویة جمع ابن عمر حشمه و ولده

قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول ینصب لکل غادر لواء یوم القیمۃ
وانا قد بایعنا ہذا الرجل علی بیعۃ اللہ ورسولہ وانی لا اعلم عذرا اعظم من ان یبایع
رجل علی بیعۃ اللہ ورسولہ ثم ینصب لہ القتال وانی لا اعلم احدا منکم خلعہ ولا
تابع فی ہذا الامر الا کان الفیصل بینی وبینہ انتہی بالفاظہ قال الحبیب الغیر المصیب
حال بیعت ایشان پیش ازین مذکور شد فلیتذکر ورشید المتکلمین ازار اللہ برہانہ الی
یوم الدین در کتاب ایضاح بدلائل وحجج قاطعہ باثبات رسانیدہ اند کہ عبد اللہ
بن عمر باوجود اعتقاد وتحقیق خلافت امیر المومنین از حرب بغاۃ متقاعد شدہ
اند واعذار ایشان مقبول جناب ولایت مآب گردیدہ مع ہذا ندامت وتاسف
ایشان در آخر بعدم بیعۃ آنجناب منقول است واین شمہ انصاف لب معوج
تورع وتدین ایشان تواند بود کما نطق بہ الکتاب المجید ان الذین اتقوا اذا مسہم طائف
من الشیطان تذکروا فاذا ہم مبصرون بنا بر نکاشی شد ورش وسرزنش ونہ الا اکثر
مقدمات ممہدہ واصول موضوعہ سیاہ پوشان بطریق اولی درہم خواہد شد
کما لا یخفی علی من طالع خلاصۃ الاقوال من بعد التماس میدارد کہ تخلف بعضی از
فرزندان امیر علیہ السلام ودیگر بنی ہاشم کہ مورد لعن وقتال است ودر طلب
آنہا چندان اہتمام مبذول شد کہ وقت توجہ بعراق وعدہا ووعید ہم از امام
مظلوم نسبت بآنہا بعمل آمد وسودی نکرد وعلاوہ بران بیعت یزید اختیار کردند
وحالانکہ گناہ ایشان موجب ضعف عقل است کافی در تورع وتقدس آنہا تواند

بوده‌اند والعاقل تکفیه الاشارة یا آنکه خدا یا مراد از لعن حمیت و رفعت ائمه اطهار
یا ابعاد از مقام ابرار و از لفظ قتال دفع عین الکمال باشد و فضیلت و بزرگی
عبدالله بن عباس که طوق حسابهای جناب امیر در گردن داشتند و از فضایل
و کمالات ایشان بسبب قرابت و لزوم صحبت آنجناب واقف‌تر بودند غالبا نهی
از همان امر باشد که در وقت خلع امام حسین از ایشان وقوع پذیرفته که بنظر معانی
موجب واقعه کربلاست فانه الاقرب مع ان الاقرب کالعقرب یا مبنی بر عدم
معیت شهید کربلا بوده که روبروی ایشان نهضت فرمودند و از روایت صادقه
خود خبر دادند و معذور نشدند و نه بر مداهنت دنیاداری مثل عبدالله بن عمر زار
زار میگریستند و بمنطوق آیه کریمه اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب
ولا هم ینصرون می‌گریستند بالجمله مقبولیت این بزرگان که پایه از وصفشان بقلم آید مثل دیگر نصوص
معصومین دلالت بر عینیت با سیدها دارد و حالیا علمای ایشان را غیر از آنکه بنا بر تطبیق روایات مسلوک
مسلک انصاف در حدیث معرفت امام طریق تاویل مسلوک دارند گویند دلالتش بر وجود امام
در هر زمانه ممنوع است و وضع اضافه برای عهد است نه برای استغراق
و ترتب وعید وقتی است که امام موجود باشد و معرفتش حاصل نکنند یا وعید
با وجود معنی تشبیه محمول بر مبالغه و تاکید است یا مراد از امام پیغمبر زمان یا کتاب خدا
اعنی قرآن است در حقیقت علاجی نیست و ان کان بعض هذه التاویلات مخالف
زعمهم لبعضهم وظهر مما تلونا علیک ان المتخالفین المتباعدین عن بصیرة الائتمام بالحق الی آخره

انما اتقين على انفسهم واموالهم واولادهم ونسائهم من سطوة يزيد وقهره وعناد
عبيد الله بن زياد ونصبه لم يخرجوا عن دائرة التشيع فكيف يعد ان من جملة المرتدين
على اعقابهم بل هم الاكرمون المكرمون عند الله لاختيارهم التقية وقد قال الله
تعالى ان اكرمكم عند الله اتقيكم قوله حال بيعت ايشان پيش ازين مذكور شده فليتذكر
ورشيد المتكلمين الخ اقول حال تخلف ابن عمر ببيعت يزيد وعدم رضاى او
برنكث بيعتش در ماسبق بدلائل واضحه بتحرير آمد فليتذكر وكلام فاضل رشيد كه
در ايضاح نوشته لانسلم كه قابل تشبث باشد فضلا عن كونه دليلا قاطعا ومن ادعى
خلاف ذلك فعليه البيان واعتقاد ابن عمر بحقيت خلافت جناب ولايت مآب
با وجود ترك بيعت آنحضرت كه بنابر روايت خودش من لم يكن فى عنقه بيعة لقى الله
ولا حجة له دليل موت جاهلية است وهمى بيش نيست وترك جهاد بغات وخوارج
در كتاب سعادت انتساب سيف الصارمين كه مجيب ذكر نموده حال آنكه در كلام
مشفقى علامه مذكور نبوده همانا بسبب نوشتن محبت ابن عمر
اعتقاد او بحقيت خلافت نفس رسول افزوده داع اين كار از تو آيد ومردان
الحق كه دليل عمده بر سوء ظن ابن عمر نسبت بمصداق على خير البشر من ابى فقد
كفر ترك جهاد در كتاب سعادت انتساب آنحضرت است اما بقول معذور بودن
ايشان پس ادعاى عجيب است كه از قلم مجيب چكيده زيرا كه اگر كسى عذر شرعى
داشته باشد از وجوب جهاد ساقط است وهرگاه آن عذر را بخدمت امام

عوض نماید و اما هم نیز قبول فرماید بطریق اولی سقوط وجوب از وی میشود و مفید
میکرد پس با وجود قبول عذر ندامت آخر عمر معنی ندارد و طرفه‌تر آنست که فضایل
عزیز کدار اکابر اهل سنت محسوب است در تحفه اثنا عشریه ترک جهاد و همچون
کمال تورع و احتیاط نموده و خطا نشمرده سبحان الله قتال مانعین زکوة و
قتل سیف الله شد مالک بن نویره رضی الله عنه که مثل عمر بن الخطاب الذی نزل
علی رایه الکتاب بکلام صدق نظام بدرهم المسلم تکلم میفرمود خلاف احتیاط
نباشد و جهاد در رکاب سعادت انتساب سید وصیین و افضل اولین و آخرین
خلاف احتیاط باشد ان هذا لشیء عجاب از اینجا معلوم میشود که اعتقاد حقیت
خلافت آنحضرت بنا بر قول عزیز نیز حاصل نبود والا ترک بیعت و اطاعت امام
بحق را احتیاط نمیدانست اما آنچه مجیب نوشته که این شیمه انصاف البته منتج
تورع ابن عمر است پس معلوم نیست که ترک بیعت را انصاف دانسته یا تقاعد
از جهاد را باید ندامت لسانی را که در آخر عمر منقول است و پر ظاهر است که ندامت
آخر عمر بر تقدیر تسلیم لا یسمن و لا یغنی من جوع و هرگاه ندامت آخر عمر دلیل تورع ابن
عمر باشد مدح ورع او که میمون بن مهران بر سبیل تعجب نموده که نسبت صحیح خواهد
بود و من [illegible] آنست که ترک بیعت امام حق کبیره است یا صغیره و کسیکه تارک
بیعت باشد مدح او بورع و تقوی دلیل فسق مادح است یا نه و استدلال بآیه
آیه اذا مسهم طائف من الشیطان بعید از انصاف است زیرا که ترک بیعت امام

بحق بمقتضای روایات متفق علیها باعث موت جاهلیت واکر کبایر نیست آنرا
قسم طائف شیطان و وانستن و بمنزله وسوسه قرار دادن موهم اعتقاد عدم حقیقت
جناب ولایت مآب است و آنچه نوشته که الا اکر مقدمات مهمه شیعیان در هم
خواهد شد غلط فهمی عجیب است زیرا که اصول اصیله شیعیان بواسطه ائمه معصومین و سید المرسلین
و جبرئیل امین با خود از حضرت دیان یوم الدین است و در هم کردن آن از فحل
عجیب و اهل نحله و غیره ممکن و از خلاصة الاقوال امر که باعث ابطال اصول فرقه ناجیه
باشد ظاهر نمیشود و من ادعی خلاف ذلک فعلیه البیان و تعریض سیاه پوشی
که از جمله علامات ماتم است راجع بطرف خلفای عباسیه که بنا بر تصریح سیوطی و غیره
خلفای حق بوده باشند و که سیاه پوشی را شعار و دثار خود ساخته بودند و خبر نشان
سیاه که در لشکر قتال المؤمنین بود و آن نشان را نشان جناب رسالت مآب صلعم
میگفتند نیز بسمع شریف رسیده باشد قوله من بعد التماس میدارد که تخلف بعض از
فرزندان امیر علیه السلام و دیگر بنی هاشم که مورد لعن و قتال است الخ اقول از
مبانی پی بحسن معانی میتوان برد و بر ماهران فن معانی و بیان پوشیده نیست
که بنا بر تخییب غیر مصیب سراپا مملو و مشحون بتقییدات لفظیه و ترکیبات غیر مانوسه
و ضعف تالیف و خیال مفضی الی الاهمال میباشد چنانچه در نهایت نیز لفظ مورد
لعن و قتال چه قدر بعید و از قواعد فصحا و ارباب کمال است با این همه مجیب
مذکور معتاد بذکر تحکمات و دعاوی بلا بینه که دیده هیچ جا شاهدی و دلیلی نمی آرد

و بر محض ادعای بلا سند اقتصار مینماید و این طرز غیر سدید که مجیب مفید در تحریر عبارات
مخترع ساخته از عبارات سابقین و لاحقین بمراحل دور افتاده و طرفه تر آنست که چنین
عبارتی که عاری از معانی و شواهد در مقابله خصم مینویسد مینازد و بر خود میبالد
بالجمله اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه ایدهم الله بنصره اینست که کسانیکه بدون عذر
شرعی تخلف از سعادت صحابت جناب سید الشهدا و خامس آل عبا علیه
افضل التحیة والثنا نمودند و قبول دعوت آنحضرت بسوی جهاد نکردند از دایره
ایمان خارج گردیدند کائنا من کان خواه از بنی هاشم باشند و خواه از بنی
مطلب خواه از فرزندان امام باشند و خواه از برادران امام و آنچه نوشته
که گناه ایشان موجب ضعف عذاب است عجب عجاب است خود فضیحت و دیگران را
نصیحت چه هرگاه باوصف نص قرآنی و من یات منکن بفاحشة مبینة یضاعف
لها العذاب ضعفین در زیاده اند ازواج رسول قائل بضعف عذاب و نکال ام المؤمنین
زبال محاربه بنفس رسول که عین محاربه بجناب رسالت مآب است نمیشود بلکه بعذر
ماموریه خطای اجتهادی معذورش میدارد پس چگونه حرف تضعیف عذاب در حق
بنی هاشم بر زبان می آرد و عجب تر آنکه فاضل مجیب از لعن متخلفین جیش اسامه چشم
پوشیده در صدد لعن متخلفین از بیعت امام حسین علیه السلام برآمده حالانکه محمد
بن عبد الکریم شهرستانی که از اعاظم علمای اهل سنت است در ملل و نحل مینویسد
الخلاف الثانی فی مرضه انه قال جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنها

فقالت رحم الله امیر المومنین یعنی عمر بن الخطاب فقال ابن عباس هذا والله امیر المومنین حقا
وان تربدت فیه وجوه وغمزت فیه معاطس اما والله لهو امیر المومنین و اخص من رسول الله
رحما واقرب قرابة واقدم سبقا واکثر علما واعلی منارا واکثر آثارا من ابیک ومن عمر الخ
ونیز در بیان کتاب ابن جحدر منقول است قال اتینا ابن عباس نعوده فی مرضه
الذی مات فیه قال فاغمی علیه فی البیت فاخرج الی صحن الدار فلما افاق قال ان
خلیلی رسول الله صلی الله علیه وآله قال انی ساهجر هجرتین وانی ساخرج من هجرتی
فهاجرت هجرة مع رسول الله صلی الله علیه وهجرة مع علی علیه السلام وانی ساعمی
فعمیت وانی ساغرق فاصابنی حکة فطرحنی اهلی فی البحر فغفلوا عنی فخرجت ثم
استخرجونی بعد وامرنی ان ابرأ من خمسة من الناکثین وهم اصحاب الجمل ومن القاسطین
وهم اصحاب الشام ومن الخوارج وهم اهل النهروان ومن القدریة وهم الذین ضاهوا
النصاری فی دینهم فقالوا لا قدر ومن المرجئة الذین ضاهوا الیهود فی دینهم فقالوا الله
اعلم قال ثم قال اللهم انی احیی علی ما حیی علیه علی بن ابیطالب واموت علی ما مات
علیه علی بن ابیطالب قال ثم مات فغسل وکفن ثم صلی علی سریره قال فجاء طائران
ابیضان فدخلا فی کفنه فرأی الناس انما هو فقهه فدفن انتهی مخفی نیست که این
روایت صریح است در تایید ابن عباس تا وقت فوت شان ظاهر میشود و مثل این
هر دو روایت احادیث بسیار در کتب فرقه ناجیه وارد گردیده که ذکر آنها
باعث طول است و آثار و روایات اهل سنت پس صاحب طرائف در ذخائر العقبی

الله عنهما من اصحاب رسول الله کان محبا لعلی علیه السلام و تلمیذه و حاله فی الجلالة و الاخلاص
لامیر المومنین علیه السلام اشهر من ان یخفی و قد ذکر الکشی احادیث تتضمن قدحا فیه و هو
اجل من ذلک و قد ذکرناها فی کتابنا الکبیر و اجبنا عنها انتهی کلامه اعلی الله مقامه
و عالم ربانی جناب شهید ثانی در حاشیهٔ خلاصه میفرماید جملة ما ذکره الکشی من الطعن
فیه خمسة احادیث کلها ضعیفة السند و الله اعلم بحاله انتهی و محمد بن الحسن الحر العاملی در
آخر کتاب وسائل الشیعه الی تحصیل المسائل الشرعیه میفرماید عبد الله بن عباس حاله
فی الجلالة و الاخلاص لامیر المومنین اشهر من ان یخفی روی فیه مدح و ذم و هو
اجل من ذلک قال العلامة و بعض الذم الوارد فیه محمول علی انه فی الحقیقة ذم عبید الله
و یحتمل ان یکون الوجه ما فی زرارة انتهی پس فضیلت و بزرگی ابن عباس بنا بر
مذهب فرقهٔ ناجیه بسبب اخلاص ایشان از جناب سید الوصیین و برنداق اهلسنت
بسبب تعظیم خلیفهٔ ثانی و تقلید فرزند لاثانی ایشان ثابت است بنا بر آنچه مخاطب توهم
نموده و قیاس حال ابن عمر که مناقب او متفق علیه نیست بر حال جناب عبد الله
بن عباس قیاس مع الفارق باشد سبحان الله خلیفهٔ ثانی با آن همه دانی در حق
ابن عباس شیخ که دل داله قلب عقول فرمایند و در مشوره مقدمات مهمه حکومت
بن عباس را شریک جلهٔ صحابه نمایند و اورع صحابه خلف رشید خلیفهٔ ثانی
در مسئلهٔ رویت و غیره رجوع بابن عباس نماید و عمر را شهد علم ایشان را منشا
برآید از علم عائشه اند و فاضل محبت کلامش سولاب مثل ان الاقرب کالعقر

در حق شان فرمایند اما آنچه نوشته که فضیلت ابن عباس غالباً ناشی از همان امر است
که بنظر معاویه موجب واقعهٔ کربلا است الخ پس دعوی بلا دلیل است فاضل مجیب را
لازم که بدلیل مقبول باعث شدن ابن عباس بر معرکهٔ کربلا باثبات رساند و دونه
خرط القتاد و اگر منصفی بنظر معان تامل نماید معلوم خواهد کرد که باعث شهادت حضرت
سید الشهدا و خامس آل کسا همان ثبوت خلافت به بیعت واحد و اثنین و اشتراط عدم
عصمت و نص است کما لا یخفی و ترک معیت حضرت سید الشهدا بدون اثبات
عدم عذر شرعی سبب مذمت ابن عباس نمیتواند شد و دنیاداری ابن عباس بر تقدیر
تسلیم نسبتی از دنیاداری عبد الله بن عمر ندارد که ایشان قصد جهاد حضرت سید الشهدا
را محمول بر طلب دنیا نموده بودند و معهذا از زاهد میگرفتند و بمنطوق آیهٔ کریمه
اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینصرون
نمی نگریستند و آنچه نوشته که مقبولیت این بزرگان مثل دیگر نصوص معصومین و آیات
بر فرعیت امامت وارد دعوی بلا دلیل است و در مقابلهٔ خصم چنین کلام
تحریر نمودن از فن مناظره نهایت بعید و اگر امامت از قسم فروع می بود
اورع صحابه چگونه یک شب بدون بیعت عبد الملک خواب نمی نمود کما لا یستطاع
علیه و در تاریخ روضة الاحباب در احوال طلحه که منجملهٔ عشرهٔ مبشره است مذکور در
بعضی از کتب اهل سیر و تواریخ هست که قبل از مفارقت روح سواری در گذار
آمد و درین حال چشم طلحه بران سوار افتاد او را بنزد خود طلبید و از وی پرسید که

از کدام لشکری سوار گفت از زمره اصحاب علی بن ابیطالب ام طلحه گفت دست پیش آر

تا بدست تو بیعت امیر المومنین تازه و خود را شایسته رحمت بی اندازه گردانم چه

مناسب این محل است آنچه شاعر گفته شعر یکسر مو ولیت [illegible] نشد ای هیچ موی بر تنت

ای حسرت تو به آن زمان کردی که تیر [illegible] سوار مسئول طلحه را مبذول

و بعد از آن سوار روحش از مرکب تن پیاده گشت در زمان بجانب جهان جاوید

روان گشت سوار مذکور بملازمت جناب ولایت پناه خلافت دستگاه رسید و

کیفیت حال [illegible] نمایند فرمود که حضرت عزت شانه نخواست

که طلحه را در حال احتضار به نقض بیعت من به بهشت فائز گرداند والله ولی التوفیق

و بیعت از مته التحقیق و هو کاشف الکروب انتهی و مطابق این عبارت در دیگر کتب

اهل سنت مذکور است پس اگر امامت از جمله مسائل فرعیه بود چرا آن بدل

[illegible] جاری نمود و بدون بیعت موت خود را اکراه [illegible] علما

ایشان غیر از اینکه بنابر تطبیق روایات و سلوک مسلک [illegible] در حدیث معروف ام

اقوال [illegible] محتجب نماند که حدیث من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة

از روایات [illegible] علیها است و علمای فریقین بطرق متعدده آنرا روایت

کرده اند و این حدیث از جمله دلائل داله بر وجود و بقای حضرت صاحب الزمان خلیفة

الرحمان عجل الله ظهوره است و قاعده مسلمه بین الفریقین بلکه جمیع فرق اسلام

اینست که بدون قرینه صارفه جلیه معنی آیه و حدیث را از ظاهر آن صرف کردن

و ازینجاست که ابن عمر که اورع و اعلم صحابه بود حدیث مذکور را محمول بر ظاهرش
نموده فی صحیح المسلم عن نافع لما خلعوا یزید و اجتمعوا علی ابن مطیع اتاه ابن عمر فقال عبد الله
بن مطیع اطرحوا لابی عبد الرحمن وسادة فقال له عبد الله بن عمر انی لم آتک لاجلس اتیتک
لاحدثک حدیثا سمعته من رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من خلع یدا من طاعة لقی الله یوم
القیمة ولا حجة له ومن مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة و ابن ابی الحدید
در شرح نهج البلاغة نوشته ان عبد الله بن عمر [illegible] طرق الحجاج بابه لیلا لیبایع لعبد الملک
لکیلا یبیت تلک اللیلة بلا امام لانه روی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من مات ولا امام له مات
میتة جاهلیة الی غیرها من الروایات پس هرگاه اورع صحابه آن قدر اهتمام در بیعت امام
نماید که یک شب بدون بیعت خواب نفرماید و استدلال بر عدم جواز ترک بیعت
باحادیث مذکوره نماید چگونه صرف حدیث متفق علیه مذکور از معنی ظاهر صحیح
خواهد بود و احتمال اضافت برای عهد [illegible] ست و دلالت بر کمال جهالت
از فنون علوم دارد و احتمال ترتب وعید در صورت وجود امام که معتقد تو
اگر مراد ازان وجود عام از ظهور و عدم ظهور ست فهو المطلوب اگر وجود در
ظهور استعمال شده محتاج به بینه است و احتمال مبالغه در [illegible]
بر اصل بعید و آنچه نوشته که مراد از امام پیغمبر زمان است عجب العجاب است زیرا که
جناب رسالت مآب فرموده من مات ولم یعرف امام زمانه و این کلام عام و
شامل حاضرین و غائبین الی یوم القیام است پس تفسیر امام را از اضافت امام [illegible]

میشود دلالت بر وجود پیغمبر دیگر بعد از آنحضرت دارد و مصداق این سوای لو کان بعدی
نبی لکان عمر کسی دیگر نمیتواند شد و هذا مع قطع النظر عن استدلال ابن عمر و اراده قرآن مجید
از امام زمان بعید است و لا سیبد دلالت اضافه بر تغییر امام و القرآن لا یتغیر و لا یتبدل
و ثانیا باینکه مراد از معرفت قرآن اگر مجرد اعتقاد حقیت آنست جمیع فرق اسلام درآن
شریک اند و اگر مراد از معرفت فهم معانی یا حفظ مضامین و الفاظ آنست بسیاری
از اهل سنت خارج ازین معرفت و داخل در موت جاهلیت خواهند شد و ظهر مما
تلونا علیک ان المتخلفین و المتقاعدین عن نصرة الامام الحق لا یعزب عن اولی الالباب
ان من تخلف عن نصرة [illegible] عن الرسول المختار و لا عذر له یقبل شرعا فهو البتة
یستحق النار فکیف یعد من الشیعة و الانصار للعترة الاخیار و لیت شعری ما یقول
هؤلاء الغوی فی المتخلفین و المتقاعدین عن نصرة جامع القرآن عثمان بن عفان مع
من الصحابه و التابعین لهم باحسان و قراء القرآن و اهل بیعة الرضوان فانهم
مع عدم الخوف و عدم جواز التقیة عندهم لم یخرجوا [illegible] اهل السنه و الجماعة و لم یعدوا
من اهل السنة و الجماعة بل هم من الاصحاب الاخیار و التابعین الکبار لم یخرجوا
عنها بترکهم [illegible] المرسلین و افضل الاولین و الآخرین بین الکفار و الاعادی و الاغیار
و ابیهم الله لقد فروا افرارا و ترکوا سید المرسلین مرارا و مع ذلک لا یطعنون بهم انهم کانوا
من المنافقین او صاروا بعد رسول الله صلی مرتدین بان قال فی حقهم رسول الملک
المتعال انه سیجاء برجال من امتی فیؤخذ بهم ذات الشمال و هم هذا النبی الجلیل بانهم

اشبه الامم ببنی اسرائیل و یأولون الاحادیث بالتأویل وان لم یشف العلیل ولا یروی الغلیل فما یکذب بعد بالدین الیس الله باحکم الحاکمین قال السید العلامة الوحید وابن حجر عسقلانی یزید را از جمله خلفای اثنا عشر که در حدیث نبوی منصوص است شمرده پس لابد که هرکه [illegible] که از جمله محاربین خلفا بوده باشند انتهی بلفظه قال المجیب الغیر المصیب ظاهر است که [illegible] ازینکه حدیث حضرت امیر است که در نهج البلاغة وارد شده عنی لله بلاد فلان که در تعیین مصداق آن در میان شیعه خیلی اختلاف و اضطراب بوده و هرکس مطابق فهم و ادراک خود [illegible] ادیر یزید در خلفای اثنا عشر مستلزم حقیت خلافتش نزد شیخ ابن حجر نیست زیراکه خلفا [illegible] اعم از حق و باطل گرفته کما فی الصواعق المراد ثم مطلق اطلاقه التی فیها کمال و غیره لما مر ان جملتهم نحو یزید بن معاویة الخ ومن ادعی الاستلزام فعلیه البیان وعلینا التسلیم او رده بالبرهان علاوه برین تقدیر آنچه در وافی و کافی مروی شده در باب الزام شیعه نحوتر ین [illegible] و وافی خواهد بود چه ازان منکشف میگردد که شرک و کفر هم منافی خلافت پیغمبر نیست هر قدر که انکار توحید و سوء اعتقاد در اشد باشند تحقاق و غلبه خلافت راشده جناب خاتم النبیین زیاده تر خواهد بود تفصیل این اجمال آنکه صاحب وافی از [illegible] آورده که روزی آنحضرت فرمود که بار خدایا رحم کن بر خلفای من گفتند یا رسول الله خلفای [illegible] چه کسانند فرمود خواهند آمد بعد از من و احادیث و سنت مرا روایت خواهند کرد انتهی مقصود و ناظر کتب طائفه شیعه نیک میداند که [illegible] هشامین و مومن الطاق در اصحاب

ایمه شهرهٔ آفاق و در علم کلام و فقه و اصول و حدیث و تفسیر بر قدما شیعه کالشمس من
النجوم اند اما زراره فقالوا فی حقه فقیه الشیعة زرارة و اما هشام فانه فاق اصحاب
ابی عبد الله کلهم و حال مومن الطاق و غیر او همه ما از تصریح فاضل سبزواری عیان
میشود و بعد ذکر اسامی بزرگان خود مینویسد که ایشان روسا شیعه در فقه و حدیث
و کلام بودند و کتابها تصنیف کرده اند و مسائل راجع شده و هر یکی از ایشان
اتباع و شاگردان بسیار داشتند انتهی و حال زراره بسبب سوء اعتقادش بحدی
رسیده بود که امام صادق علیه السلام در یک مجلس سه بار بر وی لعنت خدا
درخواسته و حال دیگران از کتاب کافی که نزد شیعه بهتر از بیاض عثمانی است
مجملا باید شنید که بشهادت تکفیر ایمه این روسا امامیه خدای تعالی را جسم بمعنی العاد
اعتقاد میکردند و میگفتند که او تعالی از بالا تا ناف صمد و پر و باقی اجوف و خالی است
و ایمه از استماع این عقاید ایشان بر ملاعین میکردند و بیزاری از انها می جستند و از این
مقدمات بشکل اول بدیهی الانتاج ثابت میشود که خلافت راشده پیغمبر با شرک و
کفر نزد امامیه جمع تواند شد چه جای فسق و فجور و اخذ احادیث از کلاب ممطوره و
حدیث رجوع علمی که ذکرش با مامیه میرسد بانکه نافع دیگران و بحکم حدیث کافی
مفید مدعای مخالفان بثبوت قول رجعت شاید است کلا انها کلمة هو قایلها و من ورائهم
برزخ الی یوم یبعثون و تنزیه بحمل جسم بر ذات مستقل و صورت بر حقیقت الحقائق
و مجموع عالم را ذات خدا گفتن و سفلش را بشیمه تخلا دادن و اعلی نداده جانی و صمد قرار

دادن ولفظ لعن وقتال را بتاویلات رکیکه کما مرت الیه الاشارة اول ساختن در معنی
ابطال حقیقة ولایت وتوثیق نصاری ومن سیجیئ وخود وهم خواهد بود کما هو مبین فی
الکتاب الثانی من المذکورین وآیه هنا در کتاب علل الشرائع مؤلف الشیخ ابن
بابویه قمی ست که صیغه مبالغه از صدوق در حق او صیغة الانهاینده بروایت فضیل از
امام رضا علیه السلام آورده فان قیل فلم لا یجوز ان یکون فی الارض امامان فی وقت
واحد واکثر من ذلک قیل لعلل منها ان الواحد لا یختلف فعله وتدبیره والاثنین لا
یتفق فعلهما وتدبیرهما وذلک انا لم نجد اثنین الا مختلفی الهمم والارادة فاذا کان اثنین ثم
اختلفت همتهما وارادتهما وکانا کلاهما مفترض الطاعة لم یکن احدهما اولی بالطاعة من صاحبه
فکان یکون فی ذلک اختلاف الخلق والتشاجر والفساد ثم لا یکون احد مطیعا لاحدهما الا و
هو عاص للآخر فتعم المعصیة اهل الارض ثم لا یکون مع ذلک السبیل الی الطاعة والایمان
ویکونون انما اتوا فی ذلک من قبل الصانع والذی وضع لهم باب الاختلاف
اذ امرهم باتباع المختلفین انتهی بلفظه وازین تعلیل امامت ناسوتی بعضی دیگر از هنا
که هم جنب و دوش بر دوش او باشد لازم می آید چه سوال از امامت مستقل با وجود
امام رضا نتواند بود والا در بطلان آن لفقدان عصمت کافی بایست فرمود و ترتیب این
مقدمات که مطابق واقع ست نزد مخالفین با آن قائل اند چه مصرفی داشته باشد
بطلان مقدمه اولی نزد مخالفین فهو جلی البرهان غنی عن البیان فان النهایة
الاجتهاد وهو مستتبع باب اختلاف [illegible] الواقع فلا یخفی ان ذلک کذلک الامر

ان دأب المامورين باظهار الحق ان يجيبوا سائلا لشيء والآخر بخلافه والثالث بما
يخالفهما مصرحين بانه من قبلنا وهذه معاملتهم بالنسبة الى المخلصين فما ظنك بالمخالفين
واما مقدمه ثانيه پس آن نيز ظاهر السقوط است چه اين استقراء در معصومين مخالف
نفس الامر است وهو ظاهر لمن طالع سير الماضين من انبياء بني اسرائيل
فكيف يخفى على المتبحرين نه بيني كه چون موسى براى اخذ توريه بوادى ايمن رفت
گوساله سامرى جمعى كثير را از بنى اسرائيل كه دود انحراف بدماغ آنها پيچيده بود از شاه
راه هدايت بخارزار ضلالت مبتلا ساخت و در اجتماع ايشان نسبت باممه بهيچ
فتنه برپا نشد معهذا در معصومين چه اختلاف و خرفشار كه هرگز معلوم نميشود فانهم
لا يعصون الله ما امرهم ويفعلون ما يؤمرون بلكه در هنگام اتفاق ميبايد كه اصلاح
امور امت از معاش و معاد آنها زياده تر متحقق گردد وكما عرفت چه جاى آنكه منجر
ضلالت و فساد بندگان خدا باشد ومن العجائب دعوى ان اطاعة احدهما علة
لعصيان الآخر در اينجا دريافت كرده ديد كه سوال از امامت معصومين هم واقع نشده
پس متعين باشد كه سوال از جواز خلافت خلفا در وقت واحد بوده و اين كتاب
از عجائب اوان ائمه اثنا عشريست و كمال قدرت آلهى در ضمن آن جلوه گر خود
ذوق سخن تا باينجا رسانيد بعضى از علل ديگر براى عبرت و حيرت سامعين
و نظار واجب الاظهار است قال امير المومنين وانا كبر الشي فان رسول الله صلعم علمني باباً يفتح
ذلك الباب الف باب وازدحم فى اذنى فتفجرت عن ضلوعى ملخص آنكه از جناب امير

داد انتهی کلامه اقول قوله ظاهر این حدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است که
در نهج البلاغه وارد شده یعنی لله بلاد فلان الخ اقول کلام معجز نظام که در نهج البلاغه
واقع است بنابر تفسیر قطب الدین راوندی مراد از لفظ فلان که در آن واقع شده
شخصی از انصار بوده و بعضی تفسیر آن بعمر کرده اند و بر هر دو تقدیر مرضی حقه است
و مطابق مذهب فرقه حقه است زیرا که این مدح دلیل حقیت خلافت عمر نیست
چنانچه روایات وارده بر مدح خلفای بنی امیه و بنی عباس دلیل حقیت آنها نیست
آیا نمی بینی که در کلام جناب سید انام بشارت مغفرت برای غازیان روم که
رئیس آنها یزید بود وارد شده و در حق خلفای بنی عباس روایت ان هذا الامر اذا
وصل الی بنی العباس لا یخرج عنهم حتی یسلموه الی عیسی بن مریم او المهدی منقول ع
گردیده و در روایت احبتهم ابغضهم وکلهم صالح لا یوجد مثله از زبان صدق بیان اورع
صحابه باز مذکور گردید و سیوطی از نافع در حق عبد الملک بن مروان نقل کرده
قال نافع لقد رأیت المدینة وما بها شاب اشد تشمیرا ولا افقه ولا انسک ولا
اقرأ لکتاب الله من عبد الملک بن مروان و نیز در کتاب مذکور مسطور است قال
ابو الزناد فقهاء المدینة سعید بن المسیب و عبد الملک بن مروان و عروة بن
الزبیر و قبیصة بن ذویب و نیز در همان کتاب مذکور است قال ابن عمر ولد الناس
ابناء و ولد مروان اباء و قال عبادة بن نسی قیل لابن عمر انکم معشر اشیاخ قریش یوشک
ان تنقرضوا فمن نسأل بعدکم فقال ان لمروان ابنا فقیها فاسألوه و از این جا

مستفاد میشود که ابن عمر عبد الملک را در علم و ورع مماثل خود و دیگر اشیاخ قریش میدانست و نیز تقسیم
احادیث در مدح خلفای بنی امیه و بنی عباس بسیار وارد شده پس اگر مدح عمر مستلزم
حقیت خلافت او باشد خلافت بنی امیه و بنی عباس نیز ثابت خواهد شد علاوه آنکه
لفظ فلان نیز دلالت بر کمال [illegible] و تعریض نسبت بآنکس دارد و بهمین [illegible] القلیل العیب
صریح است در اثبات عیوب برای او و این مدح بالنسبه والاضافه دیگران مثل
عثمان و غیره رجحانی داشته و الا ضیر فیه باقی ماند لفظا قام السنه و ذهب نقی الثوب
پس چنین الفاظ مدحیه برای متوکل و غیره هم نوشته اند چنانچه در تاریخ الخلفا مذکور
است جلس ابو بکر بن ابی شیبة فی جامع الرصافة فاجتمع له نحو من ثلاثین الف نفس و
جلس اخوه عثمان فی جامع المنصور فاجتمع الیه ایضا نحو من ثلاثین الف نفس و توفر
دعاء الخلق للمتوکل و بالغوا فی الثناء علیه و التعظیم له حتی قال قائلهم الخلفا ثلثة ابو بکر الصدیق
فی قتال اهل الردة و عمر بن عبد العزیز فی رد المظالم و المتوکل فی احیاء السنة و اماتة التجهم
انتهی و عدم رضای آنحضرت بر خلافت خلفای ثلثه سابق از کتب اهل سنت مذکور شد
و خطبه شقشقیه که بنابر تصریح ابن اثیر و فیروزآبادی و فاضل گجراتی و غیرهم کلام آنحضرت است
دلالت صریح بر غاصب بودن ثلثه دارد و دران کلام [illegible] مستغرق است
و ما درین مقام از حضرات اهل سنت سوال مینمائیم که نزد شما خلیفه دوم الذی نزل
علی رایه الکتاب افضل است یا جناب امیر بشهادت آن لا ثانی جناب ولایت مآب
خلیفتین را کاذب غادر و خائن [illegible] پس چگونه مدح او دلیل حقیت خلافت خواهد

رد و ظاهر است که ... کاذب و غادر و خائن و آثم باشد مصداق ...
نمیتواند شد علاوه برین میگوییم که هرگاه مدح اصنام که در اثنای تلاوت کلام ملک علام
بر زبان صدق بیان سید انام بعبارت تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی
جاری گردیده باعث مدح اصنام نشود و مدح جناب امیر چگونه باعث مدح ضمنی قریش
تواند شد سبحان الله مدح اصنام در اثنای تلاوت قرآن با وجود عدم جواز
تقیه بزعم مجیب بر آنحضرت باعث مدح اصنام نشود و مدح جناب امیر با وجود تقیه
باعث مدح ضمنی قریش شود ان هذا لشیء عجاب این است حال حدیث ائمه بلاد
فلان اما روایت اثنا عشر خلیفه پس بهیچ محملی محمول نمیشود و اگر از یک طرف اصلاح
میخواهند از طرف دیگر معنی بر هم میخورد و پس تشبیه تاویل اهل سنت در حدیث
اثنا عشر بعیش بلاد در پیاده بالفظ فلان که در روایت عمرو بن العاص وزیر
خاص و نائب باختصاص خال المؤمنین و قاتل الانصار والمهاجرین در صحیح بخاری
منقول شده است قوله لکن تعداد نیز شاید در خلفای اثنا عشر مستلزم حقیقت حال ...
این جبر نیست الخ اقول چون فاضل مجیب درین جواب تقلید مفتی اعظم این
لهذا ما نیز در تتمیم التفاوت بنقل عبارت رسالة ثمرة الخلافة میپردازیم و آن اینست
این قول ناشی از عدم اطلاع بر روایات و اخبار مذهب خود شان است فی ...
استخلافا عن جابر بن سمرة عن النبی قال لایزال هذا الامر عزیزا ...
ینا واهم علیه الی اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش اخرجه الشیخان وغیرهما ...

والفاظ منها لا یزال هذا الامر صالحا ومنها لا یزال هذا الامر ماضیا رواهما احمد ومنها عند مسلم
لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا ومنها عنده ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفة
ومنها عنده لا یزال الاسلام عزیزا منیعا الی اثنی عشر خلیفة ومنها عند البزار لا یزال امر امتی قائما حتی یمضی اثنا عشر
خلیفة کلهم من قریش وزاد فیها عند ابی داود بزیادة فلما رجع الی منزله اتته قریش فقالوا
ثم یکون ماذا قال ثم یکون الهرج ومنها عنده لا یزال هذا الدین قائما حتی یکون علیکم
اثنا عشر خلیفة کلهم تجتمع علیه الامة وعند احمد والبزار بسند حسن عن ابن مسعود انه سئل کم
یملک هذه الامة من خلیفة فقال سألنا عنها رسول الله صلعم فقال اثنا عشر کعدة
نقباء بنی اسرائیل وفیه ایضا انه اخرج مسدد فی مسنده الکبیر عن ابی الجلد انه قال
لا یهلک هذه الامة حتی یکون منها اثنا عشر خلیفة کلهم یعمل بالهدی ودین الحق منهم
رجلان من اهل بیت محمد انتهی ظاهر است که اگر حضرت مفتی را اطلاع برین جمله حاصل
میبود لفظ خلیفه را که در معظم این اخبار وارد است تعبیر بلفظ امرا که خالی از تحقیر نیست
نمیفرمودند و هم انکار مدح اثنا عشر نمیکردند زیرا که اخبار از عزت و مناعت
دین اسلام و صلاح امر خلافت و قیام امر امت و وقوع هرج بعد از ان و نسبت ایشان
بعدة نقبای بنی اسرائیل که درین اخبار وارد شده سوای مدح محملی دیگر ندارد خصوصا
روایت اخیره که صریح است در عدم هلاک امت تا وجود خلفای اثنا عشر و نص است
بر اینکه همگی ایشان عامل بهدی و دین حق خواهند بود پس انکار مدح قابل
انکار و قدح است و ثانیا ظاهر [illegible] مفتی کلام ابن حجر عسقلانی را که مستقی در استفتا

سابق بآن اشاره کرده بود ملاحظه نفرموده اند و الا چنین توجیه غیر وجیه باطل رکیک که از قسم تاویل القول بما لا یرضی به قائله است نمیکردند فی تاریخ الخلفا
قال قاضی عیاض لعل المراد بالاثنی عشر فی هذه الاحادیث و ما شابهها انهم یکونون فی مدة [illegible] الخلافة و قوة الاسلام و استقامة امور[illegible] و الاجتماع علی من یقوم بالخلافة
و قد وجد هذا فیمن اجتمع علیه النا[illegible] الی ان اضطرب امر بنی امیة و وقعت بینهم الفتنة زمن
الولید بن یزید فاتصلت بینهم الی ان قامت الدولة العباسیة فاستاصلوا امرهم
قال شیخ الاسلام ابن حجر فی شرح البخاری کلام القاضی عیاض احسن ما قیل فی الحدیث
وارجحه لتاییده بقوله فی بعض طرق الحدیث کلهم یجتمع علیه الناس و ایضاح ذلک
ان المراد بالاجتماع انقیادهم لبیعته و الذی وقع ان الناس اجتمعوا علی ابی بکر ثم عمر ثم
عثمان ثم علی الی ان وقع امر الحکمین فی صفین فسمی معاویة یومئذ بالخلافة ثم اجتمع الناس
علی معاویة عند صلح الحسن ثم اجتمعوا علی ولده یزید و لم ینتظم للحسین امر بل قتل قبل ذلک
ثم لما مات یزید وقع الاختلاف الی ان اجتمعوا علی عبد الملک بن مروان بعد قتل ابن
الزبیر ثم اجتمعوا علی اولاده الاربعة الولید ثم سلیمان ثم یزید ثم هشام و تخلل بین سلیمان
و یزید عمر بن عبد العزیز فهؤلاء سبعة بعد الخلفاء الراشدین و الثانی عشر هو الولید
بن یزید بن عبد الملک اجتمع الناس علیه لما مات عمه هشام فولی نحو اربع سنین ثم
قاموا علیه فقتلوه فانتشرت الفتن و تغیرت الاحوال من یومئذ و لم یتفق ان یجتمع
الناس علی خلیفة بعد ذلک انتهی [illegible] و این کلام ابن حجر عسقلانی

است برآنکه معاویه و یزید پدر او در سلک خلفاء دوازده گانه مثل خلفاء راشدین منسلک
و منظوم ساخته پس اگر احادیث مذکوره عاری از عن المدح باشد قدح در مدح خلفاء
راشدین با هم لازم خواهد آمد و ثالثاً اینکه هرگاه حضرت [illegible] یزید پدر را در نظم امرای دوازده
گانه منتظم فرموده و جابجا [illegible] پارسا و ابن حجر عسقلانی پیموده اند پس
قطع نظر از دلالت روایات مذکوره بر [illegible] اثنا عشر و عدم آن او صاف خجسته
که در اخبار مذکوره دیده مثل عزت و مناعت و قوت اسلام و صلاح و استقامت
امور امت و مانند آن لابد که در زمان خلفای اثنا عشر که از جمله یزید بن معاویه
یافته شود و در زمان یزید امری که باعث شوکت و مناعت دین اسلام بر زعم حضرات
اهل سنت تواند بود و غیر از معرکه کربلا و قتل جگر گوشه سید انبیا با اولاد و اقربا و نهب و سبی
حرم محترم آن قتیل بوقوع نه پیوسته و معرکه حره و قتل و غارت مدینه بر زعم اهل سنت
باعث هتک دین اسلام بوده فانحصر الامر فی معرکة الطف پس وقتیکه قتلش باعث
عزت و مناعت اسلام باشد چگونه شهیدش خوانند و قتل او را شهادت حقیقیه دانند
وان هذا الا جمع بین الضدین و قول المتنافیین قوله علاوه برین تقدیر حصر در وافی
کافی مروی شده در باب الائمة [illegible] بخوبترین وجوه کافی و وافی خواهد بود و الم
اقول متحیرم که چرا این قدر تعب [illegible] کشیده در پی حدیث کافی و وافی گردید
و از قول حسبنا کتاب الله غفلت ورزیده چرا کتاب الهی که آنرا ملقب بتبیان کل شیء
ملقب نموده رجوع نکرده [illegible] جعلکم خلائف الارض پس بقیه آن خواهد گفت بجا

تمام خلق قائل شود و از مذهب فریقین دست بر دارد و معلوم نیست که با وجود این آیت
چرا ابوجهل و ابولهب و شمر و عمر سعد و هر فاسق و کافر را خلیفه نمی دانند و گاهی
باشتراط اجتهاد و گاهی بشرط عدالت می پرداز و خلاصه آنکه کلام در خلافت بمعنی
ریاست عامه و زعامت کبری است و مجیب غیر مجیب هر جا که لفظ خلیفه می بیند
پی بمعنی آن نبرده قیاس بر ما نحن فیه و مبحوث عنه میکند و معلوم است که احدی از
فریقین بمعنی مبحوث عنه رواة حدیث را خلیفه نمیدانند اما اینکه بعض مثالب زرارۀ
وغیره نموده پس جواب تفصیلی آن در صوارم الالهیات و نزهۀ اثنا عشریه
مذکور است درینمقام مجملا نوشته میشود که ورود لعن بر بعض رواة در هنگام فساد
اعتقاد آنها دلالت بر سوء حال شان بعد استقامت ندارد و پر ظاهر است که
هرگاه لعن جناب رسالت مآب بکلام معجز نظام لعن الله من تخلف عنه در خلافت
اصطلاحیه تخلفین خللی نه نماید لعن امام در خلافت غیر مصطلح رواة چه حرج خواهد کرد
بر همین منوال است لعن آنحضرت بر معاویه که سابق مذکور شد مع هذا احتمال تقیه در
روایات مثالب رواة بنا بر صیانت آنها از اعدا متطرق است و مثل ذهبی ازرا
نقل کرده حیث قال فی المیزان حدثنا ابو یحیی ابن ابی میسرة حدثنا سعید بن منصور
بن السماک قال حججت فلقینی زرارة بن اعین بالقادسیة فقال ان لی الیک حاجة
عظیمة فقلت ما هی فقال اذا لقیت جعفر بن محمد فاقرأه منی السلام و سئله ان
یخبرنی انا من اهل الجنة فانکرت ذلک علیه فقال لی انه یعلم ذلک و لم یزل بی حتی
[illegible]

اجابته فلما لقیت جعفر بن محمد اخبرته بالذی کان منه فقال هو من اهل النار فلما رجعت
لقینی زرارة فاخبرته بانه قال لی انت من اهل النار فقال کان ذلک من جواب النورة
فقلت ما جواب النورة قال عمل معک بالتقیة انتهی پس [illegible] روایات مثالب از وجه
معارضه روایات مناقب که در آنها احتمال [illegible] بسبب عدم خوف اصلا گنجایش ندارد و
معارضه باجماع فرقه حقه سست [illegible] خواهد شد و آنچه این قول
شریف بدان ماند که گفته میشود و بمنا و حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل جماعه
رواة اهلسنت که بعضی از صحابه و بعضی از تابعین و تبع تابعین بوده اند برابر انبیاء
پس مثل معاویه و مضر و کهمس و جهمی برابر حضرت عیسی و علیه السلام خواهند بود و
حال کفر معاویه سابق بحیز تحریر آمده و حال کهمس و غیره از بحر المذهب تحریر منقول
میشود قال و منهم المشبهة الحشویة کمضر و کهمس و الجهمی قالوا هو جسم کالاجسام من
لحم و دم وله الاعضاء والجوارح [illegible] والمصافحة [illegible]
الذین یزورونه فی الدنیا و یزورهم انتهی بلکه از عبارت علامه تفتازانی که در شرح
عقائد النسفیه نوشته ظاهر میشود که اکثر محدثین اهل سنت مجسمه بودند حیث قال
اکثر الحشویة هم الظاهریة [illegible] بظواهر الکتاب والسنة و اکثرهم المحدثون و لابن
تیمیة ابی العباس احمد و اصحابه [illegible] الی اثبات الجهة و مبالغة فی القدح فی
نفیها و رایت فی بعض تصانیفه انه لا فرق عند بدیهة العقل بین ان یقال هو
معدوم و بین ان یقال [illegible] الا کلامه فلم اجده و نسب النافین الی التعطیل الخ

پس لاجرم خود احادیث از کلاب ممطوره اهل نحله مجیب خواهند بود نه علمای فرقه حقه
اما آنچه نوشته که حدیث رجوع آنها با مامیه نمی زیبد همان کلام مجمل است که تحصیلش نمی
زیبد و تاویلات کلام رواة که بعض علمای ما نموده اند مشابه و مماثل است به تاویلات
آیات و احادیث داله بر تجسیم و تشبیه که غیر مجسمه از علمای اهلسنت نموده اند پس اگر
کسی از مجسمه بگوید که این تاویلات مفید نیست و در معنی ابطال حقیقت و لایت و
و توثیق نصاری و من یجد و خد وهم است البته فاضل مجیب جواب با صواب برای
آنها تجویز خواهد نمود فهو جوابنا بعینه قوله علاوه در کتاب علل الشرائع که مؤلف
آن شیخ ابن بابویه قمی است که صیغه مبالغه از صدق اقول در لقب صدوق
بنا بر مبالغه چه جای استغراب است اگر استغرابی هست در صحت خطاب صدیق
است نسبت بقائل ان لی شیطانا یعتريني با وجود ثبوت کذب او از صحیح مسلم و غیره
و با وصف حدیث صحیح متفق علیه الصدیقون ثلثه حزقیل مومن آل فرعون و حبیب
النجار صاحب آل یس و علی بن ابیطالب بالجمله این افاده جدیده که از قلم مجیب
چکیده کشف حال و قال او نموده زیرا که سوال سائل درین حدیث از سبب عدم
اجتماع دو امام واجب الاطاعة در زمان واحد واقع شده و آنحضرت در جواب او
ارشاد فرموده که فعل و تدبیر یک شخص مختلف نمیباشد و فعل و تدبیر دو کس مختلف
میشود پس اگر مکلف مامور باطاعت دو امام فی وقت واحد باشد محال لازم
آید این جواب عین صواب است و آنچه مجیب را توهم شده که سوال از امامت مشتغلین

واقع شده دعوی بلا دلیل است وفقره کانا کلاهما [illegible] الطاعة [illegible] الی الزمان
اما آنچه نوشته که مقدمه اولی نه مطابق واقع است ونه مخالفین قائل بآن تو همی
[illegible] زیرا که اختلاف مجتهد واحد در مسئله واحده فی وقت واحد ممکن نیست
اما اختلاف او در اوقات متعدده [illegible] چون حکم آلهی بنا بر زعوم اهل سنت
باطاعت ما ادی الیه الاجتهاد [illegible] موافق فعل وتقریر مجتهد
خواهد بود وباختلاف فتوی اختلاف فعل وتقریر مجتهد لازم نخواهد آمد لان فعله
انما هو اثبات المسائل الشرعیة عن ادلتها التفصیلیة بخلاف اینکه دو مجتهد فی
وقت واحد واجب الاطاعة باشند چه درین صورت اگر اختلافی فیمابین مجتهدین
در مسئله واحده واقع شود لازم آید که مقلد نقیضین را اختیار نماید آیا نمی بینی که
بزعم اهلسنت جناب سید الوصیین و افضل الاولین و الآخرین [illegible] اطلیق
هر دو مجتهد بودند و در مسئله واحده که [illegible] گردیده اختلاف
نمودند پس اگر مکلف مامور باطاعت هر دو مجتهد می بود چگونه اطاعت ایشان
مینمود از اینجا است که علمای اهل سنت امعاویه را خطا میدانند ورای جناب
ولایت مآب را صواب اما آنچه [illegible] که این جواب مطابق واقع نیز نیست لان
دأب المامورین باظهار الحق ان یبینوا [illegible] مخالفه والثالث بما
یخالفها الخ پس آن نیز ناشی از عدم فهم مرام جناب امام همام است فان اختلاف احکامهم
کاختلاف احکام النبی [illegible] حکم الله وظاهر است که از اختلاف اختلاف فعل وتقریر

ثابت نمیشود و هذا فی الظهور کالنور علی شاهق الطور ومن لم یجعل الله له نورا
فما له من نور و آنچه نوشته که مقدمه ثانیه یعنی ان الاثنین لا یتفق عقلهما و تدبیرهما
ظاهر السقوط است الخ ظاهر السقوط است زیرا که لا نسلم که در انبیا [illegible]
دو پیغمبر در زمان واحد بر قوم واحد مبعوث بودند و یکی مامور باطاعت
دیگری نبود [illegible] مطالب ثابته و اختلاف رای حضرت هارون
با حضرت موسی در باب گوساله پرستی قوم از کتب و تفاسیر معتمده اهل سنت ثابت است
علی انا لا نسلم ان هارون لم یکن مطیعا لموسی و کان انبیا را بسبب اختلاف [illegible]
سفینه از کلام الهی نیز ثابت است پس تعبیر از اختلاف انبیا بخرخشه نمودن و دلیل بی
دینداری و حسن اسلام عجیب است خلاصه اینکه این حدیث بمنزله دلیل تمانع است
که در آیه وافی هدایه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا اشاره بآن واقع شده و
علمای فریقین در باب ابطال شریک باری بآن تمسک نموده اند پس اگر
عجیب است در پرده ابطال کلام معصوم ابطال دلیل تمانع و اثبات تعدد آلهه
منظور است صاف اذعان باید کرد که در تعدد آلهه که از کذب و ظلم و مقتضیات بشری
مبرا و معصوم اند وجه اختلاف هرگز معلوم نمیشود بلکه در هنگام اتفاق در تعدد آلهه
میباید که صلاح امور را مد نظر داشته [illegible] زیاده تر متحقق گردد و چه جای
آنکه موجب ضلالت و فساد بندگان خدا باشد قوله این کتاب از عجایب
افادات ایمه اثنا عشریست اقول مخفی نماند که مراد ازین [illegible]

رسول الله انما زقنی رسول الله زقا من غیر وحی اوالی الی محصلش آنکه جناب ولایت
مآب فرمود سوال کنید از من قبل از اینکه نیابید مرا پس بدرستیکه درمیان هردو
پهلوی من علم بسیار جمع است و اشاره کرد بطرف شکم مبارک و پهلوهای خود
و فرمود که این دانه علم است و این لعاب رسول خداست و این ست آنکه جناب
رسالتماب خورانیده مثل خورانیدن پرندگان جوجه های خود را پس معاذ الله بتعریض این
مجیب ناصف توان گفت که شکم جناب امیر جا بدان خورد و شکم مبارک جناب رسالتماب جا بدان رکو[د]
مقر علم دماغ است نه جوانح و بطن پس چرا آنحضرت اشاره بطرف جوانح و بطن خود
نموده فرمود ههنا علما جما و چرا آنحضرت که افصح عرب بود لفظ زق را که معنی
خورش دادن مرغ جوزه را بدهان است کما فی الصراح وغیره در حق خود و جناب
رسالتماب استعمال نموده و نیز در همان کتاب مذکور است وعن علی رضی الله تعالی
عنه قال قلت یا رسول الله اوصنی قال صلی الله علیه وآله وبارک وسلم قل ربی الله
ثم استقم قال کرم الله تعالی وجهه قلت ربی الله وما توفیقی الا بالله علیه توکلت
والیه انیب فقال لیهنک العلم ابا الحسن لقد شربت العلم شربا ونهلته نهلا رواه الحافظ
ابونعیم فی الحلیة انتهی پس مجیب انصاف نماید که عبارت ازاوراک است یا
از لبن و آب وغیره مشروبات و شرب آن چه معنی دارد و کسیکه زیاده شرب
آن نماید باعث ارتفاع بطن او خواهد شد یا نه ظاهرا مجیب غیر مصیب را از هردو
اعتراض بر شیعیان اعتراض بر جناب ولایتمآب امیر و جناب رسالتماب و خروج

از اسلام منظور رسیده نشاید چنین استعارات در کلام [illegible] بسیار [illegible] ایما نمی
بینی که بسیاری از علمای اهل سنت در مدح اکابر خود [illegible] مثال الکعب [illegible] مذکور نموده
اند بطبق کلام مجیب میتوان گفت که ارتفاع کعب بسبب کثرت علم اهل بیت که
سامعین را از کثرت مشغول نشده و تا میکرد اند ازینجا ارتفاع کعب
رسالت مآب قیاس باید کرد که در چه مقدار خواهد بود و عجب تر آنکه [illegible]
که مقام حیرت است از کثرت علم مرتفع نمیشود و ارتفاع کعب از کثرت علم چه معنی
باشد ابن حجر مکی در صواعق از دیلمی روایت کرده قال قال رسول الله صلعم
انا مدینة العلم و ابو بکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها و علی بابها و ازین روایت
بنا بر مزعوم مجیب ثابت میشود که لوازم سقف از قسم چوب و تخته و میخهای آهنی
در خلیفه ثالث هم موجود باشد و همچنین لازم می آید که لوازم اساس در خلیفه اول
و لوازم دیوار از قسم خشت و آهک [illegible] تر
آنکه با وجود جمع کردن لوازم [illegible] مدینه فکر مدرر و ولیت انحلال درین حدیث موضوع
نموده اند اگر ابوهریره را [illegible] محدثین است مدرر و همگان معاویه را
ولیت انحلال [illegible] تر آنست که اگر دیلمی [illegible] و بر [illegible]
و باز بر زمین آید و رجعت قهقری نماید [illegible] ولیت فکر او بجای نخواهد رسید
معهذا اگر مثال این حدیث را محدثین فرقه ناجیه امامیه شنیده تصحیح میکردند بلا شبهه
متکلف علمای سنیان [illegible] و بازار از هندوستان تا بلخ و بخارا مناد می کردند

که ای نبذکر ملخص التحفة فرقه شیعه ابیسنید که خلیفه ثالث را بمنزله سقف قرار دادند ۱۵۳
و خلیفه ثانی را بمنزله دیوار این چه منقبت است که بر زبان شان جاری میشود ظاهرا
خلفای ثلثه را همشکل عمر عیار ساخته اند و این روایت که مذکور شد قطره از دریای
احادیث سنیان است اگر زمانه مساعدت نمود و این قال و مقال باقی ماند انشاالله
عجائب دیگر مثل مشابهت عائشه با نان شکسته در شور با و کور شدن ملک الموت
بیک طپانچه حضرت موسی بیان نموده حدائق امانی و امال اهل حق را نضارت تازه
و بهجت بی اندازه خواهد داد والله ناصر عبده و معز جنده خلاصه آنکه بطین از القاب
شریفه جناب امیر المومنین است چنانچه علمای فریقین بآن تصریح کرده اند و بوجه
تسمیه آن اشعار نموده و شعرا در اشعار این تصریح نموده اند فمن ذلک قول القائل فی البحر الکامل

شعر

من کان قد عضته مدیة دهره ... وجرت له اخلاق سم منقع
فلیعتصم بعری الدیانة و لیکن ... بامامه الهادی البطین الانزع
نزعت عن الاثام طرا نفسه ... ورعا فمن کالانزع المتورع
و حوی العلوم عن النبی وراثة ... فهو البطین بکل علم مودع
و هو الوسیلة فی النجاة اذا الوری ... رجفت قلوبهم لهول المفزع

و کمال الدین بن طلحه در کتاب مطالب السؤل چنین فرموده و حیث اتضح
ما اتاه الله تعالی من انواع العلم و اقسام الحکم فباعتبار ذلک وصف بلفظ
البطین فانها لفظة یوصف بها من هو عظیم البطن متصفا بامتلائه و کان علیه السلام قد

علیهم خارجیا سواء کان الخروج فی ایام الصحابة علی الائمة الراشدین او کان
بعدهم علی التابعین لهم باحسان والائمة فی کل زمان انتهت عبارته بلفظه قال المجیب العصر
المصیب مقصود مخاطب از ضمیمه این عبارت آنکه هرگاه از شرح مقاصد و شرح مواقف
و جامع الاصول ثابت شده که یزید خلیفه برحق است با انضمام این مقدمه معلوم شد که
هرگاه بروی خروج نماید خارجی است فیلزم ان یکون الامام کذا و کذا فضلا عن
ان یکون مظلوما شهیدا و نحو ذالک که استیصال این استدلال از سابق و لاحق پر ظاهر است
زیرا که خلافت و تسلط تام یزید هنوز ثابت نشده بود چه جای حقیقة آن اگر نزد مستدل
ثابت باشد عجب نیست که علمای مذهبش انچه در باب مختار از روایات معتبره ایمه ذمائم
و قبایح او بالخصوص دعوی نبوت کاذبه آورده اند عیان است مع ذلک در حمایتش
هرگز کمی نکرده اند و کفر شخصیکه مدعی نبوت کاذبه و یا منکر توحید باری تعالی
باشد مقام وفاق است نه محل خلاف اگر بمدح یزید و حقیة خلافتش و مقبولیتش کوفیان
بی وفا نیز قائل شوند و حمایت ایشان مد نظر دارند دور نیست و عجب است از جناب مخاطب
که مدعی جامع علوم عقلیه و نقلیه و مجتهد طائفه امامیه که در عبارت ملل و نحل تحریر را
بکار نمی برند و درپی باشند که در عبارتش چند قید واقع است اول آنکه در خارجی بودن
شخص خروج بر امام برحق با نکار لیاقتش معتبر است و برحق بودن یزید نزد او و
کوفیان دغاباز اگر باشد باشد نزد اهل سنت که شیعه خاص حضرت مرتضی علی
علیه السلام اند بصحت نرسیده است دوم آنکه اهل حل و عقد برای او اتفاق کرده
باشند

وهو ایضا کما تری وفساده فیما نحن فیه مما لا یخفی سوم آنکه خروج بر ائمه [illegible] نیست ملزوم
شناعت نیست که از تابعین لهم باحسان باشند وهر چند یزید از زمره [illegible] تابعی
بوده لکن از قید مذکور از عدالت و امامت برآمده ومراد از ائمه در هر زمان کسانی
اند که مجمع شرور و اند کرده و مصداق وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا وکانوا
بایاتنا یوقنون باشند نه مثل وجعلناهم ائمة یدعون الی النار ویوم القیمة لا ینصرون
غالبا این همه رکون نفس وتشمیر ذیل او بواسطه اثبات خلافت یزید پلید که از جناب
اقدس حضرت مجتهد الزمانی علامه دورانی جلوه ظهور میکرد و مقتضای حب الشی
یعمی ویصم سرایت بسیار در معنی ایصال ثواب بروح پر فتوح جناب جد و آبا و والد
ماجد خودش خواهد بود که درباره ادخال پدرش در زمره قادسیه خلفای
راشدین اخراج امیر المومنین چه تحریفها که بکار برده اند عفاه الله عن شر النواب
جزاه الله فی الدارین خیر **قوله** مقصود مخاطب از ضمیمه این عبارت آنکه الخ
**اقول** چنانچه این عبارت بر بیان معنی خروج مشتمل است همچنین بر اینهم دلالت
بر حقیت خلافت یزید دارد زیرا که شهرستانی درین عبارت تصریح نموده که الامام
الحق الذی اتفقت الجماعة علیه واز عبارت سیوطی اجماع مسلمین بر اتفاق جماعت بر بیعت
یزید ظاهر گردید پس بنابر مذاق اهل سنت لاجرم مجاهد و مصداق آنچه شهرستانی نوشته
خواهد بود ولفظ کذا و کذا که مجیب بدعوی ولای اهل بیت با وجود غفلت از عبارت
ابن مالکی واول خارجی فی الاسلام که مدلول احادیث صحیحه سنیان است تحریر نموده

بظاهر شده است بطرف الیه لیکن مراد از کذا و کذا که در صحیح بخاری واقع شده کاذب نبوت

و دعوی است کما فی صحیح المسلم ویدل علیه جوابه الله یعلم انه بار راشد الخ و آنچه نوشته که استعمال تحقیق

این استدلال از سابق و لاحق ظاهر است پس بر هر ماهر ظاهر و باهر است که سابق و لاحق

عبارات در روایات بل سنت دلالت بر خلافت یزید دارد اما آنچه نوشته که علمای

مذهب شیعه در حمایت مختار با وجود روایات ذمائم و قبائح او کمی نکرده اند پس ناشی از

عدم اطلاع او بر کتب و اقوال فرقه حقه است زیرا که احادیث در حق مختار مختلف وارد

شده بعض آنها دلالت بر مدح و حسن عقیدت مختار دارد و بعض بر مذمت و سوء

عقیدتش نظر بآن بعض علمای ما احادیث مدح را بر روایات مذمت بقرینه جهاد اکبر

او ترجیح داده اند و بعض بالعکس و بعض توقف نموده اند پس بدون اثبات اینکه روایات

مدح مختار در کتب شیعه مذکور نیست فکر مجیب بجایی نخواهد رسید لیکن باتفاق فرقه حقه

کسی مختار را امام نگفته و از جمله خلفای اثنا عشر نشمرده و کسی از اکابر شیعه تکفیرش را از

اعاظم غدرها شمار نکرده پس قیاس حال مختار بر حال یزید قیاس مع الفارق است

اینکه ابن حجر در مقدمه شرح صحیح بخاری نوشته که ابو الطفیل صحابی جلیل القدر نشان دار

مختار بود حیث قال قلت اساء ابو محمد بن حازم و ضعف احادیث ابی الطفیل

قال کان صاحب رایة المختار الکذاب اما ابو الطفیل فصحابی لا شک و لا یؤثر فیه

کلام احد انتهی پس معلوم نیست که با وجود ثبوت کفر شخصیکه دعوی نبوت کاذبه باشد

چنین صحابی جلیل القدر چرا نشان برداری و حمایت مختار اختیار نمود و مقتضا

حدیث

حدیث سنیان اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم اگر شیعیان [illegible] نمود

حسن ظن از مختار و حمایت او نمایند چگونه محل طعن خواهند شد و سنیان [illegible]

اند که هر قسم که هستند [illegible] مخلص بوده و در رواة صحیح بخاری و غیره صحاح

داخل اند و عمر سعد که رئیس لشکر اشقیا و قاتلین حسین فرزند خیر البشر بود

بنابر تصریح علمای اهل سنت راوی حدیث و ثقه بوده چنانچه در تقریب [illegible]

گفته ذکره محمد بن سعد فی الطبقة الثانیة من اهل الکوفة و قال احمد بن عبد الله العجلی کان

یروی عن ابیه احادیث و روی الناس عنه و هو الذی قتل الحسین و هو تابعی ثقة

انتهی و عمران بن حطان از جمله خوارج بوده و مدح ابن ملجم نموده معهذا روایات

آن ملعون را بخاری در صحیح خود مندرج ساخته چنانچه عینی در شرح صحیح بخاری

باین تصریح نموده و ابوداود و نسائی از شبث ربعی که رئیس و سرکرده پیاده های

لشکر ابن زیاد و قاتلین فرزند سید سجاد بود روایت کرده اند چنانچه در تقریب

مذکور است شبث بفتح اوله والموحدة ثم مثلثة ابن ربعی التمیمی الیربوعی ابو عبد القدوس

الکوفی مخضرم کان مؤذن سجاح ثم اسلم ثم کان ممن اعان عثمان ثم صحب علیا ثم صار من

الخوارج علیه ثم تاب فحضر قتل الحسین ثم ولی شرطة الکوفة ثم حضر قتل المختار و مات

بالکوفة من حدود الثمانین اخرج له ابوداود و النسائی پس هرگاه محدثین اهل سنت

در حمایت خوارج و نواصب و قاتلین سید شباب اهل الجنة هرگز کمی نکرده اند اگر کسی از

علمای شیعه مدح مختار نموده یا حمایت وله بر مدح او نماید چگونه محل طعن خواهد بود.

بمقتضای الاناء یترشح بما فیه اینهمه عناد و عداوت از مختار غیر از اینکه او قاتل قاتلان
فرزند رسول بود وجهی وجیه ندارد قوله عجب است از جناب مخاطب که مدعی جامع
علوم عقلیه و نقلیه مجتهد امامیه که در عبارت ملل و نحل غور و تامل بکار نمی برند الخ اقول
بمفاد المرء یقیس علی نفسه بسبب غایت نافهمی و سفاهت اسناد عدم غور بسوی دیگران
مینماید آنچه گفته که در خارجی بودن شخص خروج بر امام برحق با انکار لیاقت نقلش معتبر است
پس قید انکار لیاقت در عبارت ملل و نحل اصلا مذکور نیست بلکه خود و شش این قید را
اضافه کرده و غرضش آنکه عایشه و معاویه را که خروج بر امام برحق نموده اند از خوارج خارج سازد
و این خیال محال است چه هرگاه آنها جناب امیر را منسوب بحمایت قتله عثمان بلکه شریک خون
میدانستند پس لا اقل که سلب عدالت از آنجناب مینمودند و آن مستلزم انکار لیاقت
امامت است علی زعم المجیب و حقیقت خلافت یزید نزد خلیفه زاده و سایر اهل مدینه
که صحابه کبار و تابعین عالی مقدار بودند مثل حقیقت خلافت پدرش باجماع شامیان
نابکار و کوفیان ناهنجار ثابت است و او عامی تشیع خاص را بحی اهل سنت که از قدمای
آنها بعضی بسبب فرط احتیاط از معیت رکاب سعادت انتساب جناب ولایت مآب
محروم ماندند و بعضی نکث بیعت نموده محاربه با آن حضرت نمودند و بعضی بعد وقوع
تحکیم سعادت معیت آنحضرت ترک نموده با وطان خود روانه شدند و متاخرین
آنها محاربین نفس رسول الجلیله جنها بمور ثواب رب الارباب دانند و بسیاری ازینها
بر سب آنحضرت نعوذ بالله منه مینمودند و او را مخاطب بخطاب خال المؤمنین میسازند

معاندین آنحضرت و قاتلین سیدی شباب اهل جنت را راوی حدیث و ثقه دانستن [illegible]

انصاف است سبحان الله چنین اشخاص شیعه خاص شدند و کسانیکه آنحضرت را وصی

بلافصل میدانند و معاونین آنحضرت را کفر میدانند شیعه خاص نباشند ان

هذا الشیء عجاب و آنچه نوشته که اهل حل و عقد بر او اجماع [illegible] باشند پس جواب

از عبارت سیوطی وغیره در ما سبق ظاهر گردید و آنچه نوشته که خروج بر تابعین

مستلزم شناعت است که از تابعین لهم باحسان باشند پس قطع نظر از اینکه اطلاق

این لفظ بر محسنین تابعین محتاج بدلیل است لان الظاهر شموله لجمیع التابعین میگوئیم که

بعد از استخلاف خال المؤمنین و مجتهد المسلمین که اعدل صحابه و منصوص الخلافه بود

و بعد بیعت اورع اصحاب و نبیره خطاب و بیعت اهل مدینه که صحابه کبار و اقران

و تابعین لهم باحسان بودند داخل بودن یزید در تابعین لهم باحسان الله محال

نخواهد بود و آنچه نوشته که مراد از ائمه در هر زمان کسانی اند که مستجمع شروط مذکوره

اند کلام مجمل است صاف بیان نماند که از جمله خلفاء عباسیه که خلافت آنهارا

سیوطی متفق علیه و منصوص به دانسته کدام امام مصداق وجعلنا منهم ائمة یهدون

بامرنا لما صبروا وکانوا بآیاتنا یوقنون بود و کدام مصداق جعلناهم ائمة یدعون الی

النار و یوم القیمة لا ینصرون و سوء ادب بالنسبت بجناب علامه که از جمله سادات کرام

علمای اعلام است مثل اسناد هجر و هذیان الخ به سید الانس و جان است و لنا فی

رسول الله اسوة حسنة و تحریف بعبارت جناب علیین مآب آیة الله فی العالمین

قوله [illegible] حدثنا اسحق بن ابراهیم حدثنا وکیع عن مالک بن مغول عن طلحة بن مصرف عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال یوم الخمیس [illegible]

صحیح مسلم [illegible]

فلما رای من غلو الرافضة بنقل اشیاء لم یتیقن بوقوعها بحیث یفضی الی الایمان بالنبوة الثابتة بالأئمة
العلیة المفضیة الی وهن عقائد العامة کما هو المعلوم من عادة الرافضة [illegible]
والوعاظ الجهلة الذین لا یمیزون بین الصحیح والسقیم من الاخبار علی ظن ان هذا النوع
من الذکر من محبة العترة الاطهار انتهی ملخصه و [illegible] هذه العلیة فی بعض الصحابة ظاهر
وان کنت طالبا للتفصیل فارجع الی الایضاح علاوه بعضی از ائمه حقوق
که صحاب خود را از قرائت قرآنی که حضرت امیر علی کرم الله وجهه آن را جمع فرموده
بود باز داشتند و گفتند حتی اذا قام القائم قرأ کتاب الله علی حده و در کتمان
آن که اکبر الکبائر است کوشیدند و به اصحاب عثمانی که نه نظمش درست است نه
ترتیب آن حقیقی و با این همه تبدیل و اسقاط در آن اتفاق افتاده و هر گونه تحریف
در ان وقوع پذیرفته رواج دادند این اظهار و اخفاء قرآن صحیح مبنی بر کدام مصلحت
بوده است آیا از جد امجد خود شرم نکردند و به سوی محرفین کتاب الله میلی داشتند
یا عیاذا بالله مطابق مآل بعضی از اخبار اصول شیعه کما هو مجملا اضلال و تلبیس
مد نظر ایشان بوده و منع از قرائت قرآن مجید اگر از دلائل و قرائن نفی قرآنیت
است پس جمع بین الضدین لازم آید والا منع مؤدی بکدام دلیل مستلزم نفی
شهادت باشد هر کس که از اذکیای امامیه حل این مشکلات نماید منت بر ذمهم
نهد مگر ظاهرا بذل توجه و صرف همت [illegible] حق خفای قرآن مجید تا قرب قیامت
مبنی بر اهتمام ایشان است و غالبا از ین وادی است آنچه از معتمدین امامیه منقول شده

شنیده‌ام که جوانی بحسن صورت و سیرت اتصاف داشت روزی باستماع غلبهٔ زنا اینان اعضای
تناسل خود ببرید و حضرت امیر بحفظ این امانت و نمودنش بردم عند الحاجت قیام
ورزید قضارا در زمان فاروق جوان مذکور عازم زیارت حرم شریف شد
جناب امیر در باب اعزاز و اکرام و سفارش ها با میر قافله نمود و اتفاقاً دران میان زنی
بحسن طلعتش مائل شده مکرر و نظرش خود را جلوه داد التفاتی بسوی او نکرد الامر آخر
شبی آن زن بکار کیسه مال خود را در اثاث او پنهان کرد و صبحدم فریاد برآورد که مال
مرا دزد ببرد و هر گاه تجسس کنان بمکانش رسیدند کیسه را یافتند و دانستند که صورتش ملیح و
سیرتش قبیح است خواستند که جوان را بسزایش رسانند که امیر قافله را سفارش امیر المومنین
یاد آمد و از سر تعزیرش درگذشت هنگام معاودت زن را باردار دیدند گفت
که بار همان جوان است او را مقید نموده بمدینه رسول صلی الله علیه و آله وسلم آوردند
با جناب امیر شکایت کردند مجملاً بحکم آنحضرت اهل مدینه جمع شدند و امانت سابق و چوب دستی
پیغمبر و زن مذکور را جناب حسنین و سلمان فارسی همراه آوردند زن را زیر گلیمی
بر پهلو خوابانید و چوب را بر پهلویش نهاده از جنین نام پدرش پرسید باواز
بلند و زبان فصیح نشان داد من بعد حقه سر بمهر را کشود و اعضای تناسل او را بهر کس وا
نمود شور از خلائق برخاست و فتنه فرو نشست یعنی جوان را نجات دادند و
زن را بعد وضع حمل محدود نمودند انتهی ملخصه بر کسیکه ادنی بهره از کیاست دارد مخفی نیست
که در نگاهداشتن ذکر و حقیقتین در خانه اهل بیت طاهرین و اهتمام تا این مدت دراز غیر از استمام

شان حاجتی متعلق نبوده بلکه همین یک حرف کفایت میکرد که جوان مقلدوء اعضا
... قدرت برزبان ندارد و اگر سخن مرا گوش نمیکنید اینک جوان حاضرست انظر
لیس بالرجال الاقلیل ولا کثیر و ایضا در توقیعات صاحب الامر صاحب رقعه مرزوه
و دیگر محدثین امامیه آورده اند من سمانی باسمی فی مجمع من الناس فعلیه لعنة الله و در رقعه
دیگر باین الفاظ برآمده که ملعون ملعون من سمانی فی محفل من الناس و ازین همه عام تر
و صریح تر خبریست که از امام رضا در کافی مروی شده لا یسمیه الا کافر باجدا
مگر مطابق افسانه های مذهب شیعه گفته شود که این همه مخصوص زمانی بوده که دشمنان
در گفتگوی و جستجوی آنجناب افتاده بودند و فیه بانه فلیتامل حالیا ارشاد شود
که نهی از ذکر نام مبارک امام ثانی عشر که یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا
و ظلما در حق شان پیرایه ورود پوشیده بنابر عظمت و جلال است یا بجهت اعراض
و انحراف لکن الاول باطل ببداهة العقل فتعین الثانی عجب دارم از حضرات امامیه که امثال
امور را موجب انحراف و اعراض نمی شمارند و قول ابو حامد غزالی یحرم علی الواعظ
را که حاشش ظاهر و منجلی است باعث انحراف و اعراض از اجمل شهادت جناب
حسنین علیهما السلام نتوانند شد محل طعن گردانیده اند علی ان بالنقل من الغزالی
للمنافقین فیه مجال وللمجادلین فیه جدال ولیسا عندهم بالورود احمد الاردبیلی فی
حدیقة الشیعة و غیره فی غیرها انتهی قوله چون فتنه برامام حسین علیه السلام و واقعه
کربلا بنا بر مشهور نزد امام ابی الحسن مطابقت بواقع ندارد الخ اقول قد

زہر دادن جعدہ ملعونہ بحکم خال المومنین سابق از روضة الاحباب وغیرہ تواریخ معتمدہ
اہل سنت منقول کردید واکثر روایات ماجرای کربلا بحیثیتی مشهور است که کتب سیر و تواریخ موافق
ومخالف از آن مملو است وبحد استفاضه بلکه تواتر معنوی رسیده ودر چنین اخبار
مشهوره گنجایش کذب وعدم مطابقت بواقع چگونه میتواند شد علاوه آنکه لا نسلم
که غزالی بنا بر عدم مطابقت آن از ذکرش ممانعت نموده کیف تخصیص تحریم بیان
شهادت حسنین علیهما السلام درین صورت بی وجه است بلکه روایات قتل
سید کائنات وخلفای ثلثه را نیز داخل تحریم مینمود پس معلوم شد که سبب این ممانعت
همان عدم ثبوت شهادت وحفظ صحابه از تهییج تعصب است ومؤید این معنی است
تعبیر از شهادت آنحضرت به لفظ قتل که در کلام غزالی وارد شده ونیز مؤید این است
ممانعت نمودن اکثر اهل سنت از حزن وبکا در روز عاشورا چنانچه ابن حجر در
صواعق محرقه میفرماید اعلم ان ما اصیب به الحسین رضی الله عنه فی یوم عاشورا کما سیأتی
بسط قصته انما هی الشهادة الدالة علی مزید حظوته ورفعة درجته عند ربه والحاقه بدرجات
اهل بیته الطاهرین فمن ذکر ذلک الیوم مصابه لم ینبغ ان یشتغل الا بالاسترجاع امتثالا
للامر واحرازا لما رتبه الله تعالی علیه بقوله اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة و
اولئک هم المهتدون ولا یشتغل ذلک الیوم الا بذلک ونحوه من عظائم الطاعات
کالصوم وایاه ثم ایاه ان یشتغل ببدع الرفضة ونحوهم من الندب والنیاحة والحزن
اذ لیس من اخلاق المومنین والا لکان یوم وفاته صلی الله علیه وآله وسلم اولی بذلک

واحری الحزن زیرا که هرگاه بنا بر تصریح اهل سنت جناب رسالت مآب و آسمان و آفتاب بر سید الشهدا
گریه و بکا نموده باشند مخالفت ازان غیر از عناد با اهل بیت سید سجاد یا عدم ثبوت شهادت
آنحضرت یا این یوم معاد محملی ندارد و غوث اعظم سنیان که پیر پیران ایشان است از کلام ابن حجر و
غیره بر ترقی کرده و حکم فرح و سرور درین روز مخصوص نموده چنانچه در کتاب غنیة
الطالبین که بتصریح قاضی عصمة الله محشی شرح جامی ملا عبد الحکیم مترجم غنیة از مصنفات
اوست میفرماید و کذلک یوم عاشورا لا یتخذ یوم مصیبة لان یوم عاشورا ان
ان یتخذ یوم مصیبة لیس باولی من ان یتخذ یوم فرح و سرور الخ و ازینجاست که اهل مکه
و مدینه تا حال بروز عاشورا لوازم فرح و سرور از قسم حنابندی و لبس لباس فاخره
و معانقه و مصافحه بعمل می آرند کما نقله الثقات و شیخ محیب نوشته که بسیار
از مقدمات آن خلاف صبر و شکیبائی اهل بیت واقع شده و بدکان بلند تقویه لهذا از درجه
اعتبار ساقط است و اهانت اهل بیت مشابه و مماثل به اهانت انبیای سابقین
که از دست ظلمه است بانها رسیده آیا نمی بینی که کلمات سوء ادب نسبت بحضرت
مریم که بنی اسرائیل بر زبان می آوردند در قرآن مجید مذکور است فکما لا یمتنع ذکر کلمات شنیعه
فکذا هذا و آنچه نوشته که اخبار تخاصم و تشاجر اصحاب نیز خالی ازین امور نیست معلوم
که مراد ازین دو چیست اگر عدم مطابقت اکثر آن بواقع است پس غزالی را تنزیه
تحریم با اخبار کذائیه لازم بود و اگر مراد ازان اهانت صحابه است پس لا نسلم که
این امر موجب تحریم روایت تخاصم و تشاجر باشد کیف و قد ذکر الله سبحانه فی

مواضع من کتابه المبین فی ایهم اکثر قبائحهم التی یوجب اهانتهم وتخصیص حرمت ذکر برای کسانیکه بتقیید حدیث وتمییز بین الطیب والیابس ایشان امینست زیاده بعد تحریم غزالی ذکر آنرا علی سبیل الاطلاق توجیه القول بما لا یرضی به قائله است آنچه صحیب در باب مبالغه وکذب غیظین مبالغه نموده تطویل بلا طائل است زیرا که غزالی منع روایت را مخصوص وغیظین نه نموده تا این تاویل علیل آن بر روی کار آرد بلکه بلفظ غیره علی الاطلاق ازان ممانعت فرموده پس مذمت وغیظین باین قول حجة الاسلام نفعی عائد حال صحیب نخواهد کرد وبعض افاضل عصر که نسبت این رساله بطرف دهلی میکنند ودرین بلد بوعظ قیام مینمایند معلوم نیست که مصداق بیت حافظ هستند یا نه علاوه اینکه درینصورت تخصیص ذکر شهادت حسنین بی وجه است بلکه غزالی را تحریم ذکر جمیع قصص لازم بود وآنچه نوشته که علیت قول غزالی برای هر دو امر معا ممنوع است ناشی از عدم اطلاع او بر عبارات ومحاورات عرب است زیرا که فقره فانه یهیج الی بغض الصحابة تعلیل جمله واقع شده وجمله یحرم علی الواعظ روایة قتل الحسن والحسین وحکایته ما جری بین الصحابة است پس چگونه تعلیل متعلق به نصف جمله خواهد بود مثلا در قول قائل یحرم علی الصائم الاکل والشرب والبقاء علی الجنابة عمدا فانه منهی عنه فقره فانه منهی عنه تعلیل تمام جمله است نه بعض آن ویوید ما ذکرنا ما فی شرح المقاصد هذا نصه فان قیل فمن علماء المذهب من لا یجوز اللعن علی یزید مع علمهم بانه یستحق ما یربو علی ذلک ویزید قلنا تحامیا عن ان یرتقی

الی

و این وقت نمی اندازه که عجیب آنها را بکار افکار داشته‌اند و اولوا الابصار را مضحکه شنوان

و ملعبه صبیان بیش نیست زیرا که بروایات متفق علیها ثابت است که خلیفه ثالث

شدیدا حیا و مقتول جور و جفای شیعه اولی برای ترویج دین ترقی شد

سید المرسلین اکثر قرآن‌ها را احراق نمودند و عبدالله بن مسعود را که از اجله

کبار بود بسبب امتناعیکه در عطای قرآن خود نمود ضرب و تادیب فرمودند

و محروم ساختن او حینا من ضیقه که قرآن اصل را اخفا فرمودند بسبب محافظت نفوس

خود از جور و جفا و حفظ قرآن مجید از احراق خلفا بود و معلوم است که ظلم

و جور خلفای بنی امیه و بنی عباس بر اهل بیت جناب رسالت مآب زیاده از ظلم

خلفای ثلثه بر جناب ولایت مآب بود و چنانچه بر هر کسیکه تتبع سیر و تواریخ

معتمده اهل سنت نموده کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و آشکار است آیا نمی بینی که

بنا و جور و ظلمیکه یزید ملعون بر جناب سید الساجدین و زین العابدین نموده بود

عبدالملک بن مروان که هیچ او از زبان او در صحابه سابق منقول کردید تخفیف

را بقید کل و زنجیر مقید ساخت چنانچه کمال الدین بن طلحه در مطالب السئول

میفرماید و منها ما نقل عن ابن شهاب الزهری انه قال شهدت علی بن الحسین

یوم حمله عبدالملک بن مروان من المدینة الی الشام فاثقله حدیدا و وکل به

حفاظا فی عدة و جمع فاستاذنتهم فی التسلیم علیه و التودیع له فاذنوا لی فدخلت

علیه و هو فی قبة و الاقیاد فی رجلیه و الغل فی یدیه فبکیت و قلت وددت انی

وانت سالم فقال لی یا زهری او تظن هذا مما ترى علی ذنوبی فیما کربنی اما انت شمت
اکان وانی ان اذان تبلغ بک من اشالک غمّ لیذکرنی ... ثم اخرج یده من الغل ورجلیه
من الجر و خلف رشید ابن خلیفه پلید ابو فراس شاعر العرب در انشاء یک قصیده
آنحضرت تذلیل نمود و محبوس ساخت و متوکل ملعون که بتصریح محی الدین ناصبی
ظاهر و باطن بود در باب حفر قبر مبارک جناب سید الشهداء و قاسی ال الکیا اهتمام
نمود مشهور و بر السنه خواص و عوام مذکور است و صاحب روضة الاحباب که
بهترین تاریخ است در احوال جناب امام بحق ناطق حضرت جعفر صادق علیه السلام
چنین نوشته در بسیاری از کتب معتبره مسطور است که ابو جعفر منصور دوانقی
ربیع حاجب را باحضار ابو عبدالله جعفر الصادق رضی الله عنه مامور گردانید
چون امام حاضر شد گفت قتلنی الله ان لم اقتلک تا به کی خواهی که فتنه انگیزی و میان
مسلمانان ریزی صادق رضی الله عنه گفت والله که من هیچ نکرده
و داعیه ندارم اگر بتو خبری رسیده باشد از زبان کذابی بوده و اگر عیاذاً بالله
آنچه گفتی کرده باشم بر یوسف علیه السلام ظلم کردند عفو نمود و ایوب علیه السلام چون
مبتلا شد دست در دامن شکیبائی زد و سلیمان را عطا دادند زبان بشکر
بگشاد و ایشان پیغمبرانند و نسب تو بایشان می پیوندد منصور گفت صدقت
و آنجناب را بر پهلوی خود بنشاند پس گفت که فلان بن فلان این سخنان از تو بمن
رسانیده است آنگاه فرمود تا آن شخص در مجلس آوردند و از وی پرسید که آنچه

بمن گفتنی تو خود از جعفر بشنیدی جواب داد که آری گفت سوگند بده او را خورد گفت
پس آن غماز سوگند کرد که بالله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة صادق است
حضرت گفت یا امیر المومنین من او را سوگند بدهم گفت همچنین کن آنگاه امام رضی الله
عنه بآن شخص گفت بگو برئت من حول الله وقوته والتجأت الی حولی وقوتی
لقد فعل وکذا وکذا جعفر در آن یمین اندک امتناعی نموده بالاخره سوگند خورد
هم در مجلس افتاد و بمرد و منصور گفت تا پای وی را کشیده بیرون انگندند و در
مطالب السئول مذکور است فلما دخل جعفر علیه اوعد و اغلظ و قال ای عدو
الله تتخذک اهل العراق اماما یجبون الیک زکوة اموالهم و تلحد فی سلطانی و تبتغی
الغوائل فیلقنی [illegible] ان لم اقتلک الخ و مقید ساختن مهدی عباسی جناب امام
کاظم علیه السلام و شهادت جناب امام رضا علیه السلام بسبب انگور زهرآلود که مامون
ملعون خورانیده بود در کتب معتبره فریقین موجود است و اکثر حافظ ظلم خلفا
جور نموده شده و دفترها سیاه کرده پس بر اهل انصاف و تارکان عصبیت
ظاهر و روشن است که در چنین حال خفای قرآن مجید از اعاظم طاعات و افضل عبادات
مستلزم حفظ قرآن ناطق و قرآن صامت که ثقلین اند از دست ظالمین است و اخفای قرآن
مجید بسبب ضرورت شدید و عدم اختیار واقع گردید و در تحریم روایت شهادت
حسنین علیهما السلام سوای حفظ صحابه از هیجان بغض فایده دیگر نیست انا
علیه قیاس مع الفارق علی ان الائمة الاثنی عشر معصومون عندنا و تحفظ [illegible]

عندکم بخلاف الغزالی فانه غیر معصوم عندکم ایضا فاین هذا من [illegible] ما التحریف
قرآنیکه الیوم در دست مسلمین موجود است [illegible] بار بار از التحریر می نماید
[illegible] بسبب عجایب می بیند پس ناشی از عدم اطلاع او بر روایات معتمده نزد
[illegible] سنت زیرا که احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر کتب معتمده اهل
دلالت بر حذف و اسقاط در قرآن مجید دارد ولا اعنی بالتحریف الا ذلک چون
[illegible] مقام تطویل است لهذا بالاجمال تعرض بذکر آنها نموده میشود در [illegible]
باب من قرأ الذکر والانثی روایت کرده عن ابراهیم عن علقمة قال قدمنا الشام
[illegible] اتانا ابو الدرداء فقال فیکم احد یقرأ علی قراءة عبد الله فقلت نعم انا قال
سمعت عبد الله یقرأ هذه الآیة واللیل اذا یغشی [illegible] یقرأ واللیل اذا یغشی
والذکر والانثی قال انا والله هکذا سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقرأها
ولکن هولاء یریدون ان اقرأ وما خلق فلا اتابعهم ازین روایت چنانچه می بینی ظاهر
میشود که لفظ ما خلق از ملحقات است و در اصل قرآن نبود و نیز در همان کتاب
روایت کرده عن علقمة قال لقیت ابا الدرداء فقال لی ممن انت قلت من اهل
العراق قال من ایهم قلت من اهل الکوفة قال هل تقرأ علی قراءة عبد الله بن مسعود
قال قلت نعم قال فاقرأ واللیل اذا یغشی قال فقرأت واللیل اذا یغشی والنهار اذا تجلی والذکر والانثی قال فضحک
ثم قال هکذا سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقرأ و جلال الدین سیوطی در
اتقان از زر بن حبیش روایت کرده که گفت عن ابی ابن کعب کاین تعد سورة الاحزاب

اثنین وسبعین آیة او ثلثا وسبعین آیة قال ان کانت لتعدل سورة البقرة وانا کنا لنقرأ
فیها آیة الرجم قلت وما آیة الرجم قال اذا زنیا الشیخ والشیخة فارجموهما البتة نکالا
من الله والله عزیز حکیم ونیز در همان کتاب از عائشه روایت کرده سورة
الاحزاب تقرأ فی زمان النبی مائتی آیة فلما کتب عثمان المصاحف لم یقدر منها الا علی ما هو
الآن ونیز جلال الدین سیوطی در تفسیر در منثور روایت کرده اخرج ابو عبید وابن الضریس
وابن الانباری فی المصاحف عن ابن عمر قال لا یقولن احدکم قد اخذت القرآن
کله ما یدریه ما کله قد ذهب منه قرآن کثیر ولکن لیقل قد اخذت ما ظهر منه وازین قبیل
احادیث بسیار در کتب معتمده اهل سنت وارد شده که دلالت بر کم شدن قرآن مجید
دارد و ازینجاست که اکثر علماء اهل سنت مراد از حروف سبعه که قرآن مجید بر آنها
نازل شده لغات سبعه گرفته اند چنانچه شاه عبدالحق دهلوی در شرح مشکوة ذیل شرح
حدیث انزل القرآن علی سبعة احرف میفرماید و شرح را اختلاف بسیار است که آیا این هفت حرف
که فرموده اند مراد چیست اکثر بر آن اند که مراد بان هفت لغت است که در عرب مشهور بوده و
بفصاحت بوده اند و آن لغت قریش و طی و هوازن و اهل یمن و ثقیف و هذیل و
بنی تمیم است آورده اند که اول که قرآن نازل شد بلغت قریش آمد که لغت آنحضرت
بود صلی الله علیه وآله وسلم و چون بر سایر عرب تکلم بدان شاق آمد آنحضرت از حضرت
عزت التماس کرد که درین امر توسعه شود پس امر آمد که هر کس بلغت خویش بخواند
و همچنین میخواندند تا زمان امیر المؤمنین عثمان بود و چون وی رضی الله عنه مصاحف

متعدده نویسانیده به بلاد اسلام بفرستاد و قرار بر همان الفت داد که زید بن ثابت بامر
ابی بکر صدیق و باتفاق عمر فاروق رضی الله عنهما جمع کرده بود و امر کرد
بمحو ما فی الغات بجهت مشاهده اختلاف مردم با یکدیگر و تکفیر بعضی بعضی را و نماند
از آن لغات مگر چیزی اندک و متفق شدند بران صحابه باقی ماندند بعد از ایشان تا
رسید بقرا سبع باسانید متصله باقی ماند اختلافی که درین الفت منفرد بود و از اعجام
و اماله و وقف و نظر آن از انچه میان این قرا بحسب اشتیار و ترتیب مختلف شده
است انتهی اینست حال تحریف که در قرآن مجید واقع شده اما عدم مطابقت
نظم پس هر کسیکه ادنی مهارت در علوم عربیه ادبیه داشته باشد ظاهر است و اما
عدم وثوقیت ترتیب پس آن نیز از کتب معتبره اهل سنت ثابت است ابن حجر در
فتح الباری در ذیل حدیث شقیق میفرماید فیه دلالة علی ان تالیف مصحف ابن مسعود
علی غیر الترتیب العثمانی کان اوله الفاتحة ثم البقرة ثم النساء ثم آل عمران ولم یکن
علی ترتیب النزول ویقال ان مصحف علی کان علی ترتیب النزول اوله اقرا
ثم المدثر ثم نون والقلم ثم المزمل ثم تبت ثم التکویر ثم سبح وهکذا الی آخر المکی ثم
المدنی والله اعلم واما ترتیب المصحف علی ما هو الآن فقال القاضی ابوبکر الباقلانی یحتمل ان
یکون النبی هو الذی امر بترتیبه هکذا ویحتمل ان یکون من اجتهاد الصحابة الی آخره و جلال الدین سیوطی در
اتقان فرموده واما ترتیب السور فهل هو توقیفی ایضا او باجتهاد من الصحابة فیه
خلاف فجمهور العلماء علی الثانی منهم مالک والقاضی ابوبکر فی آخر قولیه و مما

استدل به لذلک [illegible] مصاحف السلف فی ترتیب السور فمنهم من رتبها علی
النزول و هو مصحف علی کان اوله اقرأ ثم المدثر ثم نون ثم المزمل ثم تبت ثم
التکویر ثم سبح وهکذا الی آخر المکی ثم المدنی و کان اول مصحف ابن مسعود و البقرة ثم النساء
ثم آل عمران علی اختلاف شدید و کذا مصحف ابی و غیره الخ پس هرگاه حال
روایات و عبارات اهل سنت بر شنیوان باشد پیدا است که این لاف زنی مجیب
از چه راه است و اطلاق بیاض عثمانی بر قرآن مجید بنا بر مذهب فرقه حقه که بالاجماع
[illegible] نور باطاعت و تعظیم [illegible] در زمان غیبت اند صورتی ندارد و آری کسانیکه خلیفه
آنها قرآن مجید را بیاض [illegible] تحریف و حرق نموده و از هتک حرمت آن اصلا
خوف نکرده صورتی دارد و آنچه [illegible] که آیا از جد امجد خود انحرافی و بسوی تحریف
کتاب الله میلی داشتند الخ پس بدان می ماند که حضرت موسی که [illegible] کان
یعاشرهم بالتقیة از بنی اسرائیل سامری و نعوذ بالله [illegible] انحرافی و بسوی [illegible]
و اخراب او میلی داشت و جناب رسالت مآب که در مکه معظمه خفای امر هدایت مینمود
نعوذ بالله میلی بطرف کفار داشت هرچند فاضل مجیب در پرده اعتراض بر شیعیان اختیار
نماید از فهم او بعید نیست و ضلال است بر تقدیر تسلیم در صورت عدم اختیار
طعن نمیتواند شد و کم له نظائر فی زمن سید المرسلین و افضل الاولین و الآخرین قال الله
سبحانه فی کتابه المبین و ذرنی و المکذبین اولی النعمة و مهلهم قلیلا و قال تعالی فی
سورة الکافرون لکم دینکم و لی دین و از اینجا ظاهر میشود که [illegible] قرآن در

در صورت عدم اختیار دلیل بر عدم قرابت نیست بخلاف [illegible] از ذکر شهادت جناب
سید الشهدا در صورت اختیار و عدم ضرر و هذا [illegible] کالنور علی شاهق الطور
نعم من لم یجعل الله له نورا فما له من نور قوله اما اینها از همین جا دمی نسبت آنچه
از معاندین امامیه شنیده میشود که جوانی بحسن صورت و سیرت اتصاف داشت الخ
اقول بعد اغماض بصر از انکه این حدیث از جمله اخبار احادیث میکویند که امور
در بعض اوقات و بلاد غیر معیوب و در بعض احیان معیوب و متروک میباشد آیا
نمی بینی که در حرمین شریفین شایع بود که زنان [illegible] برای قضاء حاجت بصحرا
میرفتند و امهات مومنین نیز همین عمل میکردند و از همین سبب [illegible] امیر المومنین
سوده بنت زمعه را شناخت و [illegible] کلمات سوء ادب نسبت
بآنجناب [illegible] آورد و وحی الهی مخالف رای آن لاثانی نازل کردید چنانچه
در صحیح بخاری مذکور [illegible] حدثنا زکریا بن یحیی قال حدثنا ابو اسامة عن هشام عن ابیه
عن عائشة رضی الله عنها قالت خرجت سودة بعد ما ضرب الحجاب لحاجتها و
کانت امرأة جسیمة لا تخفی علی من یعرفها فرآها عمر بن الخطاب فقال یا سودة اما
والله ما تخفین علینا فانظری کیف تخرجین قالت فانکفأت راجعة و رسول الله فی بیتی و انه لیتعشی و فی یده عرق
فدخلت فقالت یا رسول الله انی خرجت لبعض حاجتی فقال لی عمر کذا و کذا قالت فاوحی الله
الیه ثم رفع عنه و ان العرق فی یده ما وضعه فقال انه قد اذن لکن ان تخرجن لحاجتکن انتهی
و ظاهر است که درین بلاد پیاده رفتن زنان بنهایت معیوب است و از این نمایانست

آنچه در صحاح اہل سنت وارد شده که جناب رسالت مآب عائشه را از لباس خود پوشانیده
امر به ملاحظه سقیان نموده بود زیرا که هیچ یکی از غزوه بلکه غیر از غزوه هم کتب چنین تحریر
قبیح نمیشود دواخری چنین وادی سبحتا اینکه ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابه روایت کرده
عن ابن عمر قال دخل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علی القبطیة ام ولده ابراهیم فوجد عندها
نسیبا لها قدم معها من مصر وکان کثیرا ما یدخل علیها فوقع فی نفسه شیء فرجع فلقیه عمر فعرف
ذلک فی وجهه فسأله فاخبره فاخذ عمر السیف ثم دخل علی ماریة وقریبها عندها فاهوی
الیه بالسیف فلما رأی ذلک کشف عن نفسه فکان مجبوبا لیس بین رجلیه شیء فلما رآه عمر
رجع الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فاخبره فقال رسول الله ان جبرئیل اتانی فاخبرنی
ان الله تعالی قد برأها الخ زیرا که کشف محل مقطوع برای خصی و مجبوب نظر کردن اطراف
آن در بین بلاد نهایت معیوب نزد اهل سنت و معتقد حضرت خلیفه ثانی با آن همه تنبیه که تو میدانی
از ملاحظه محل مقطوع صلاحیت نجیبین شدند لا افلح الله [illegible] علاوه برین میگوییم که نظر
بطرف ذکر انسان برای معالجه ختنه نزد اکثر علمای اهل سنت جائز است فی الفتاوی
السراجیة یجوز النظر الی الفرج للخاتن والقابلة والطبیب عند المعالجة ویغض البصر ما استطاع
و در اکثر روایات اهل سنت وارد شده که جناب حضرت ابراهیم علیه السلام در سن هشتاد
سالگی ختنه خود نموده فی جامع الاصول قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اختتن
ابراهیم بالقدوم وقال بعضهم مخففه وقال ابو الزناد القدوم مشدد و قال فی مجمع البحار
وسلم دراز وقال اختتن ابراهیم و هو ابن ثمانین سنه یعنی هرگاه نظر بطرف ذکر انسان که

متصل بجسم او باشد محل استعجاب و استغراب نباشد نظر بطرف عضو مقطوع و منفصل چگونه
محل استعجاب خواهد بود آری محل استعجاب و استغراب و مصداق ان هذا لشی عجاب است
که مجتهد اکبر سنیان و امام اعظم ایشان نظر کردن حمامی بطرف عضو غاسل تجویز نموده
اند فی جامع الرموز کان ابو حنیفة یری لصاحب الحمام ان ینظر الی العورة زیرا که نگاه
کردن حمامی بطرف ذکر و خصیتین فائده بجز تذکیر عمل قوم لوط ندارد و سبحان الله امام
اعظم سنیان رویت عضویکه متصل بجسم است بدون ضرورت جائز دارند و معهذا
محل طعن و تشنیع نباشند و امریکه در بلاد عرب چندان معیوب نباشد محل طعن
و تشنیع باشد و آنچه نوشته که در نگاه داشتن ذکر و خصیتین نجاست اهل بیت طاهرین چه
متعلق بود پس ظاهر است که حاجتی سوای اینکه لعمر فاروق بوقت حاجت
شان نموده شود و تمام صحبت برآورده ایذا بدیا دگر نبود و اینهم بحکم خصیصة
سیدنا بیبا واقع شد فیما اجراه فاتلا الله علی انتهاک حرمة الرسول وآل الرسول و علت
عمری که شاه عبد الحق دهلوی در شرح مشکوٰة آن را سبب ایستاده بول کردن
خلیفه ثانی قرار داده اند و عبارت حاشیه قاموس و قانون مؤید آن البته
در خوبی محبت قابل صحبت بوده باشد والعاقل تکفیه الاشارة و آنچه نوشته
که النظر الیه لیس له مال الرجال اگرچه نظر بآنچه قبطی از خلیفه ایشان بعمل آورده بود شئی
دار دلکن بدون اثبات جواز نظر بطرف محل مقطوع نزد فرقه حقه اثنا عشریه
صورتی ندارد قوله ایضا در تنقیحات صاحب امر صاحب فقه فرزند و دیگه

محدثین امامیه آورده [illegible] سمانی باسمی فی مجمع من الناس فعلیه لعنة الله الخ اقول
شعر فهمی عالم بالا معلوم شد [illegible] هر چیکه در باب مبالغت از ذکر نام نامی جناب حضرت
صاحب الزمان امام الا[illegible] ان عجل الله ظهوره وارد گردیده دلالت بر
تحریم ذکر غیبت و دیگر احوال آنحضرت با القاب شریفه مختصه ندارد و لهذا دعای
تعجیل ظهور آنجناب و اقرار بامامت آنحضرت در ادعیه ماثوره و عقائد فرقه حقه
بکثرت [illegible] بر زبان سلف و خلف جاری و در کتب و دفاتر ماثور و مذکور است
پس قیاس نهی از ذکر اسم سامی آنجناب که بنا بر بعض مصالح خفیه وارد یافته
بر نهی از ذکر احوال [illegible] حضرت سید الشهدا و شفیع یوم الجزا علیه افضل التحیة و الثنا
هر منا بر قیاس است [illegible] شیعیان درین ماده متمسک
باحادیث مذهب خود اند بخلاف غزالی که [illegible] عن النفس نهی از ذکر شهادت
جناب خامس آل عبا متفوه گشته و بر آن اکتفا [illegible] صحابه نموده
بالجمله چون احکام شرع غالبا توقیفی است پس بعد ورود احادیث کثیره قائل
بتحریم ذکر اسم مبارک جناب صاحب الزمان محل طعن نمیتوانند شد و کسیکه از
تلقاء نفس خود به تبعیت قائل اناام چهار و بیت شهادت فرزند رسول را
حرام [illegible] و انهاد البته محل طعن و تشنیع خواهد بود و دانستنیکه در اکثر احادیث عترت طاهره
ملقبه به آنحضرت مثل مهدی و صاحب الزمان و قائم آل محمد و غیر آنها مذکور است
و علمای [illegible] رضوان الله علیهم بالاتفاق ذکر القاب آنحضرت را جائز میدانند و

ظاهر است که این الفاظ قائم مقام اسم مبارک آنحضرت است بلکه ذهن سامع بطرف کسی
سوای آنحضرت انتقال نمیکند و غزالی که تحریم ذکر شهادت آنحضرت نموده علی سبیل
الاطلاق نموده و این امر باعث اعراض از ذکر شهادت آنحضرت بالمرّه میشود
فاین هذا من ذاک و نیز همه بر تقدیر حمل روایات منع بر حرمت ذکر علی سبیل الاطلاق
است و اما بر تقدیر حمل آنها بر حرمت ذکر در زمان غیبت صغری و ایام طلب آن
امام هدی کما هو مذهب بعض المحققین پس بطلان این معارضه حاجت به بیان ندارد
چنانچه صاحب کشف الغمه که از اعاظم علمای فرقه حقه است میفرماید قال افقر عباد الله
تعالی علی بن عیسی اثابه الله تعالی من العجب ان الشیخ الطبرسی و الشیخ المفید قالا لا یجوز
ذکر اسمه و لا کنیته ثم یقولان اسمه اسم النبی و کنیته کنیته و هما یظنان انهما لم یذکرا اسمه
و لا کنیته و هذا عجیب والذی اراه ان المنع من ذلک انما کان فی وقت الخوف
علیه والطلب له والسؤال عنه فاما الآن فلا والله اعلم و از اینجاست که علمای ما
رضوان الله علیهم در بحث امامت نام نامی آنحضرت مذکور میسازند کما لا یخفی علی
من تتبع کتبهم اما آنچه این مجیب غیر مصیب در باب طلب آنحضرت اشاره بجبت
و منع کرده بقوله فیه ما فیه پس ناشی از جهل یا تجاهل اوست کیف و اکثر تواریخ معتبره
اهل سنت ناطق است باینکه معتضد خلیفه قصد قتل و طلب آنحضرت نموده بود چنانچه
در شواهد النبوة مذکور است که شخصی گفته که معتضد مرا با دو کس طلبید و گفت
حسن بن علی در سرّ من رای وفات یافت زود بروید و در خانه وی او را فرو گیرید

و هرگاه در خانه او [illegible] بشنید ویرا این آرید راوی گوید که رفتیم و بسرای وی درآمدیم
منزلی دیدیم در غایت خوبی و پاکیزگی گویا حالی از عمارات او فارغ شده بودند
در آنجا پرده دیدیم فرو گذاشته آن را برداشتیم سردابی دیدیم و آنجا درآمدیم دریایی
دیدیم در اقصای آن حصیری بر روی آب انداخته و مردی بخوبترین صورت بر
بالای آن حصیر در نماز ایستاده با ما هیچ التفاتی نکرد یکی از دو نفر که با من بودند
سبقت گرفته و خواست که پیش وی رود در آب غرق شد و اضطراب میکرد
تا من دست ویرا گرفتم و خلاصش گردانیدم بعد از آن نفر دیگر خواست که پیش
رود ویرا نیز همان حال پیش آمد و خلاص کردم من حیران بماندم پس گفتم
ای صاحب خانه از خدای تعالی و از تو عذر میخواهیم که من ندانستم که حال چیست
و بکجا می آییم از آنچه کردم بخدای تعالی بازگشتم هر چند گفتم من هیچ [illegible]
بازگشتم و قصه را پیش معتضد گفتم گفت این سر را پوشیده دار و الا [illegible]
که شما را گردن زنند انتهی و مطابق این عبارت در تاریخ روضة الاحباب که بنا بر
تصریح فاضل [illegible] بهترین کتب سیرت مذکور است من شاء فلیرجع الیه اما آنچه نوشته
که حالیا ارشاد شود که نهی از ذکر نام مبارک امام ثانی عشر الخ پس میگوییم که نهی
از ذکر نام مبارک امام ثانی عشر مثل نهی از کتابت لفظ رسول الله است که
در روز حدیبیه واقع شده حالیا ارشاد شود که نهی از کتابت لفظ رسول الله
در حق سید المرسلین و مصداق کنت نبیا و آدم بین الماء والطین بنا بر [illegible]

لفظ شهادت بر سبیل اتفاق از آن مفهوم میشود و ملاحظه آداب و القاب جناب
سنکرا دعوتیست لکن از تقریر سابق و لاحق مجملش بر فطن المعی مخفی نخواهد بود
و ادعای تقیه و توریت و مماشاة فرقه امامیه در استعمال لفظ شهادت در باب
شهید کربلا یالیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما بنظر واقع مورث استبعاد اهل دانش
است بدو وجه اول آنکه این معنی موقوف بر آنست که لفظ مذکور فقط بر السنه متاخرین
اهل سنت که بعد از دولت و سلطنت سلاطین صفویه در ایران زمین بهم رسیده بودند
جریان یافته و هو بهتان عظیم زیرا که کتب قدیمه اهل سنت و خطب جمعه و عیدین
ایشان مملو از ذکر واقعه شهادت آنجناب حاضر است بعضی ازین کتب قبل از
غیبت صغری و کبری تالیف شده و اکثری دران زمان در قالب تصنیف در آمده
که علمای شیعه مانند بدترین افراد کائنات در سواد بلاد متفرق بودند و ره بجایی نمی بردند
و ظهور ایشان در آبادی گاهی در زی اعتزال و زمانی در لباس تصوف و خروج
منحصر بود و دوالیس فلیس دوم آنکه صحت دعوی مماشاة و تقیه و توریت اهل حق
در اطلاق لفظ شهادت بجناب امام حسین علیه السلام وقتی متصور باشد که
شهادت امام حسین علیه السلام بر اخبار موضوعه شیعیان انطباق یابد و عقیده
واضح گردانیده میشود که دین و ایمان دشمنان امام حسین بر حصول ایشان که
از بدقی بلباس دوستی درآمده بکار خود مشغول از نیست و نابود باشند
و از مقبولیت شهادت و مثوبات اخروی برای آن مظلوم چه حرف میتوانند زد

وایضاً این ایهام در لباس استفهام نموده می آید چه میفرمایند مجتهدان امامیه اثنا عشریه
در آنکه شهادت خاتم آل عبا بنابر اصول ایشان ثابت است یا نه در صورت اولی وجه
ثبوت آن بیان شود و چه بنابر اصول موضوعه ایشان خروج امام همام از مدینه مکرمه
بسوی مکه معظمه زادهما الله شرفاً و هم از مکه بجانب عراق بجهت وجوب تقیه سمت جواز
نداشت زیرا که خروج وقتی متصور تواند بود که فوج کثیری همراه او بر شاند و ثبوتهم در
صورتیکه از صمیم قلب و قلب صمیم جمع شود و مستجمع صفات کریمه التائبون
العابدون آمده بوده ورنه باعتراف مورخین و محدثین زیاده تر از چهل هزار سوار
و پیاده پیش حسن مجتبی علیه السلام موجود بودند باز تقیه و مداهنه ورزیده در
خلافت راضی شدند و در عین خروج دخول حصن تقیه رو داد و اینمعنی در بدایت
حاصل بوده و نه در نهایت وقوع پذیرفته و هر چند این دعوی از قبیل بدیهیات
اولیه توان گفت اما بنا بر دفع مکابره از روایات مشهوره امامیه باثبات میرسانم
یکی از آنها آنست که شیخ ابن بابویه بسند متصل از جناب امام رضا علیه السلام و دیگر
محدثین روایت کرده اند که چون معاویه بمرد و یزید پلید بعد از وی بر مسند خلافت
باطل قرار گرفت عتبه حاکم مدینه آنجناب را بحکم یزید برای بیعت طلب کرد حضرت
استحقاق امامت خود را یاد فرمود و معایب و ذمائم یزید علیه ما علیه ملا بر شمرد
و گفت چگونه بیعت کنم با کسی که بحدیث پیغمبر خلافت بر ایشان حرام باشد
یزید بعد از استماع این معانی بر خشم بر آشفت و تاکید تمام نوشت که اگر خلاف امر من منکر

زور تهدید مبارکش باید فرستاد و من بعد چون مروان در اثنای راه ملاقی شد در باب
بیعت یزید تاکید شدید آغاز کرد حضرت درین وقت نیز عدم استحقاق آن ملعون بامامت
بلند ظاهر نمودند و هرگز از صولت و دبدبه مخالفان خوف و تقیه اختیار نکرد و چون محمد
بن حنفیه بنابر خیرخواهی و اوامی مراسم نصیحت از مکنون ضمیر خود خبر داد ارشاد کرد
که اگر هیچ جا ملجا و ماوای خود دنیا هم باز هم با یزید پلید بیعت نخواهم کرد و این بیعت
حال ایشان در مدینه طیبه بعد از خلافت یزید قبل خروج از آن اما در وقت توجه
بعراق پس اینکه در ترجمه بحار الانوار وغیره موجود است روایات محدثین امامیه که
در آن مذکور است دلالت دارد برینکه غیر از سعد و دو همرکاب سعادت انتساب
نبودند و حضرت از حال بیوفایی کوفیان بکیش و ربا به خلع بیعت نائب خویش
علم قطعی داشتند و هرگاه شهادت مسلم و هانی و عبدالله یقطر در اثنای راه
متحقق و ظاهر شد بحضار خطاب نمودند که از شما هر کس که اراده جدایی داشته باشد
بر وی حرجی نیست که شیعیان ما نصرت از یاری ما باز داشته اند پس مقارن اینحال
غیر از اهل بیت و چندی از مخلصین کسی دیگر همراه آنجناب باقی نماند با اینهمه قلت اعوان
و انصار و کثرت اعدا که در وقت محاصره آنحضرت از مور و ملخ بیش بودند هرگز
بر تقیه اختیار نفرمودند و معایب و مثالب او را علی رؤس الناس یاد فرمودند
هنگامه جنگ و قتال را گرم نمودند و از اینجا مثل آفتاب نیمروز روشن و
هویدا گشت که جناب امام حسین علیه السلام با وجود وجوب تقیه هر حال نا کشش بودند

النوع حال تقیه از وجوب و اباحت و مانند آن از قواعد شهید اول کما نقل
عنه باید شنید که میگوید تقیه بدستور احکام دیگر بر پنج قسم است قسم اول واجب و آن
وقتی است که در ترک اعمال آن علم یا ظن بضرر باشد و هلاک خود یا بعضی مومنین باشد
دوم مستحب و آن هنگامی است که خوف ضرر عاجل نبود ولیکن توهم ضرر آجل یا ضرر
کمتر از قسم اول باشد یا تقیه در امور مستحبه بوده باشد مانند ترتیب در تسبیح حضرت
زهرا و ترک بعضی فصول اذان سوم مباح که فعل آن بر ترکش ترجیح دارد و از
ترکش ضرری عائد نمیشود و آن تقیه در بعضی مباحات است چهارم مکروه و آن
تقیه در مستحبات است در حالتیکه ضرر عاجل و آجل عائد نشود و خوف التباس از عوام
مذهب بود پنجم حرام و آن وقتی است که از ضرر عاجل و آجل امن حاصل بود و یا در قتل
مسلم چه از حضرت ابوجعفر مروی است که انما جعل التقیة لیحقن بها الدم فاذا بلغ
الدم فلا تقیة انتهی و هر گاه صور چهارگانه تقیه که استحباب و مباح و مکروه و حرام
باشد در ما نحن فیه مدا هنه باطل است پس صورت اولی متعین خواهد بود
لا معنی للوجوب الا ان یکون تارکه مستحقا للعذاب مستوجبا للخزی و للعقاب
آمدیم بر ذکر بعضی از احادیث ائمه معصومین که در باب اعمال و ترک تقیه وارد شده
پس بدانکه در بعضی از روایات آمده است که مراد از حسنه در قول او تعالی و لا
تستوی الحسنة و لا السیئة تقیه و سیئه اذاعه و اظهار و منافی
و مقصود از تستر است و مراد از سیئه اذاعه و اظهار و منافی است
از احادیث آنکه حضرت امام باقر علیه السلام فرمود که در روی زمین از تقیه نزد

ین چیزی محبوبتر نیست پیش کسی که اختیار کند رضای خدا مرتبه او را بلند گردانند و تا کسی را
خوار و ذلیل و بیمقدار و مغموم نکند روایات نیست که هر که تقیه نکند دین و ایمان
ندارد و تقیه دین ایمه و دین بزرگان ایشان است و از جواب صادق علیه السلام
دریافت شد که در وقت اکراه غیر از عمل عمار بن یاسر چیزی دیگر اباحت ندارد
و باقر علیه السلام فرمود که مومن مبتلا میشود بهر بلای و می میرد بهر نوع مردنی
غیر از آنکه کشته نمیشود در راه یعنی ترک تقیه نمیکند اما ابراهیم ازان و عن یونس [illegible]
عمار عن سلیمان بن خالد قال ابو عبدالله یا سلیمان انکم علی دین من کتمه اعزه الله
و من اذاعه اذله الله و این چند حدیث در کتاب وافی و ترجمه کافی [illegible]
از غور دارست و هر گاه از امام حسین علیه السلام هم اذاعه و اظهار و ترک تقیه
و اسقاط در وقت وجوب آن و هم کشتن خود و بهره [illegible] که فرض کرده شود و هم
از اعمال قبولیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و هم مخالفت مسلک حضرت امیر علیه السلام
کالسی خلفا بود کما سبق مجملا و هم خلاف حسن مجتبی به وقوع آمده باشد و هم
خروج ایشان نظر بقواعد شرع مورد اعتراض و موجب خلجان بعضی از شیعیان
گردد پس بنا بر اصول و اخبار موضوعه حضرات امامیه دین و ایمان دشمنان اینجا معین
مقام بحث و تفتیش خواهد بود و مثوبات اخروی و حصول نتیجه شهادت چه
داشته باشد اذا لم یکن رأس المال فکیف الربح و همانا این مرتبه است که شهادت حق
سید الشهداء از اصول شان لازم آمد اگرچه سابق و لاحق ازان بی بهره باشند و از اینجا

مثل الصبح اذا اسفر منجلی و هویدا گردید که اطلاق لفظ شهادت بالملاءان که احیانا
بالسنه علمای امامیه اعلام مصنفین ایشان جاری میشود از قسم فلتت لسانی و لغزش
قلمی تصور نتوان کرد و که در پایه اعتبار نیست و بر فرض و تقدیر اگر تعمد را دران دخلی
باشد بلاشک و شبه از خوف اهل حق در توریت و تقیه ایشان یا مماشاة
و تشابه سیمای [illegible] سیاه پوشی با آنکه ممنوع است بجهت تقاضای اشمل سید عالمیان
خواهد بود [illegible] مقتضای کل اناء یترشح بما فیه حکم بتوسعه طعام
و شراب و طبل نوازی و جلاجل زنی و تغنی بترانه های موسیقی که از اسباب سرور و رواج نشاط
و آلات شادی و نشاط است و در روایت فضائل عاشورا و ثواب روزه آن و
انکار وصول رنج بجناب علی مرتضی و فاطمه زهرا وقت شنیدن سوانح کربلا است و
حکم باستحباب غسل و پوشیدن لباس نفیس و استعمال عطر در روز مذکور بتوهم دلالت
کریمه خذوا زینتکم عند کل مسجد علاوه بران و همچنین زینت فروش و روشنی
قنادیل و طیاری شیشه آلات و آراستگی مکانات و جریان آب و جوشش فواره ها
و دیگر تکلفات معمول و مرسوم عوام و حساب و شمار نیست و اینهمه لاف زنی علمای
قوم باید دید تا کجا رسیده و بالجمله مجتهدان امامیه اثنا عشریه را غیر ازانکه در مثل
اینمقام بتکذیب روایات سابقه پردازند و بمحامد خلفای راشدین مائل شوند یا
بنسخ محکمات قرآنی قائل گردند جوابی نیست کاش برینهم پای ثبات و قرار نهند
و داد فرار [illegible] اگر [illegible] از علمای طایفه متفطن بتوجیه و تنبیه شود به بیان

آن مضمون حسبان سازد و این معامله که جناب سید الشهداء را با لشکر یزید بسر آمد
اشقیا پیش آمده برای عارفان خبیر و متعمقان بصیر در بارهٔ اثبات خلافت
خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین دلیلی است روشن و حجتی قاطع و مبرهن
بیانش بر سبیل اجمال اینست که اگر بیعت جناب امیر از جهة اکراه و اجبار بودی
با آنکه خلاف بداهة عقل است زیرا که سعد را که متخلف از بیعهٔ صدیق شده دعوی
امامت برای خود نموده بود واحدی از اصحاب کبار در پی قتل و رسوائی او نشده
لشکر یزید بلکه تمامی حضار آن وقت از نزدیک و دور و خویش و بیگانه در
جواب امام حسین که بیعت یزید را بجهت فسق او جایز نمیدانست میگفتند که
والد ماجد حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه که امام الایمه و بهتر از جمیع
ایشان بود نه مرة بعد اولی و کرة بعد اخری بیعت بکسانی نمود که قران
مجید را تحریف و شریعت را تبدیل و جناب سیده را خوار و ذلیل کردند
و بجناب هم عقد ام کلثوم را به بعضی از ایشان داد و هم در نماز با ایشان اقتدا
کرد و هم تحریم متعه بگوش خود شنید و تحمل آنها نمود حضرت را در مسلک پدر بزرگوار
خود چه بدی بنظر آمد که بیعت یزید که غیر عقد بیعت از شما چیزی دیگر نمیخواهد اختیار
نمیفرمایند و سبط اکبر حسن مجتبی برادر شما با وصف مکنت و مقدرت صلح معاویه
اختیار کرد و شما چرا از بیعت یزید انکار مینمایند آیا بر شما حکمی نزول یافته و شریعت
جدید مقرر گشته یا در مسلک بزرگان تباحثی بوده و چون این کلام از زبان هر

از اعدا و احباب برنیامده بالیقین دانستم که اصل نصائح مذکور ساخته و پرداخته
سر آمدیہ بود شقیقیا یعنی عبداللہ بن سبا است که ترقی اہل اسلام و تنزل کفار لئام
نمکی بر جراحت جگرش ریخته و خاک رسوائی و ذلت بر سرش بیخته بود کما نقل
صاحب مجمع البحرین فی تحقیق لفظ زندیق و ہو بیان حاله اظهر الاسلام است
ابتغاء للفتنة و تضلیلها الاسلام فسعی اولا باثارة الفتنة علی عثمان ثم انضوی الی
الشیعة فاخذ فی تضلیل جهالهم حتی اعتقدوا فی علی المعبودیة فاستتابهم فلم یتوبوا
فاحرقهم مبالغة فی النکایة و در اینجا ذکر شعر مشهور را باین عنوان خوب مناسب یافت شعر
هر خس و خار که در راه مسلمانی دارد * اخوی ابن سبا اینهمه آورده تست *
و بحمد اللہ که واقعه کربلا چنانکه تمامش برای مدعیان تشیع ضرر افتاده سرا سر برای
پیروان شیعه اولی مفید بوده خللی در حسن الطاف خفیه نکرد زید بن علی بن الحسین
دعوی امامت برای خود نمود و از دست مردانیان خلاص و وفای قدما
شیعیان بمیراث آبای خود فائز نشد ... ان من ادعی الامامة سوی
الائمة الاثنی عشر فهو کا [illegible] دعوی بمقتضای عصمت مسلم
نباشد نهی امام وقت این خروج و بودنش موجب زیادت و حصول یک
سمنان به شیعیان ایشان بشهادت کتاب مجمع البحرین و زبور آل محمد
رسول الثقلین خبر می است که هیچ تدبیر تو نشد پوشید پس اطلاق لفظ
شهادت در حق ایشان با اینهمه مخالفتها قطع نظر از اینکه خروج زید شهید

شیعه از قبیل رضی الخصمان لم یرض القاضی باشند هر کدام شق ازین شقوق مذکوره
محمول خواهد بود و پیشواو توجه و اخاتمه هر کلام راقم همیز را از جواب استفتا فارغ شد
بعضی از مقدمات که بجناب مستفتی اوجب الالتماس است معروض میدارد اول
آنکه مطابق ارشاد والد ماجدش طریق جدل در مطاعن و جرح اصحاب خلافت بلا
فصل جناب امیر علیه السلام و بابها مله از قدیم الایام علمای شیعه مسلوک داشته
اهلسنت را مبهوت محجوج ساخته اند پس جناب بهمین مقدار بغضب العین داشته اعراض
بر اهل حق از خصائص ایشان نمایند و بعنوانی اساس تقریر و تحریر نهند که بر علمای
بعینه او بمثله او باقبح وجوه منقلب نگردد فانه لا یرمی بالحجارة من کان بیته
من الزجاجة دوم آنکه کلام مستفتی با وجودیکه علمای بدش [illegible] ادنی الحروف شیوه
تقیه را مختار میدانند مشتمل بر بعض تعریضات و ایهامات بود و درین اوراق نیز مهیا
بآن واقع شد و اگر در جواب این عجاله که ظاهر ملاحظه آن خالی از لحاظ ملازمان
نخواهد بود کلام بصراحت و طول خواهد انجامید با تحقیق بهمان عنوان بلکه زیاده ازان
خواهد رسید که این سخن از خود تومبدا [illegible] اگر [illegible] کرده توش افزوده و الحمد
بتوفیق الهی از تعریض و کنایه هم دست کشید ازین طرف هم مراعات آداب
القاب باقصی غایت بظهور خواهد پیوست که گفته اند شعر ازان گر تو [illegible]
وکربا [illegible] و صد براهی بجنگ [illegible] سوم آنکه در بعضی از مقامات [illegible]
بودند و چندان هم از خاطر عتاب نموده بذکر محفوظ

الرند کر [illegible]

مثبت معتقده الزام نمایند مؤنث طسر فین بکثر خواهد شد من آنچه شرط بلاغ است با تو
میگویم تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال والسلام علی من اتبع الهدی انتهی قوله
هرگاه درین اوراق مطابق آنچه در عنوان اشارتی بدان رفته الخ اقول بر اهل انصاف
و تارکان اعتساف ظاهر و روشن و ثابت و مبرهن است که درین رساله خلافت
یزید علیه اللعنة والعذاب بنا بر هر مسلکی از مسالک ثلثه اهل سنت ثابت شده و عدم
صحت اطلاق شهادت بر شهادت حضرت سید الشهداء و خامس آل عبا علیه افضل
التحیة والثنا بنا بر اصول موضوعه آنها ظاهر گردیده پس لاجرم تلبیسات شیخ الاسلام
مصداق آیه وافی هدایه والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی
اذا جاءه لم یجده شیئا خواهد بود و ندرت اطلاق لفظ شهادت بر متتبعین کتب و عبارات
اهل سنت مخفی و پوشیده نیست کما سیاتی و قوت احتمال تقیه و توریه با مماشاة و توقی
امامیه در باب اطلاق لفظ شهادت در جواب وجهین عجیب ظاهر خواهد شد و اقوی
بکلمه یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما بر زبان کسیکه مجتهد و خلیفه را او و جهاد حضرت
سید الشهداء المحمول بر طلب دنیا نموده باشد و بعد شهادت آنحضرت خروج
عبدالله بن مطیع را بر یزید ملعون از اعظم غدر ها شمار نماید از قبیل تفوه [illegible]
مشعر بکلمه الیته شهادتین است اللهم الا ان یحمل علی التقیة والتوریة قوله وجه اول
این معنی موقوف بر این است که لفظ مذکور فقط بر السنه متاخرین اهل سنت الخ اقول
بر صاحبان فطانت [illegible] ارباب عقول زاکیه مخفی و محتجب نماند که در اکثر کتب معتمده [illegible]

علمای اہل سنت کہ متضمن ذکر شہادت حضرت سید الشہدا علیہ افضل التحیۃ والثنا است
تعبیر از شہادت آنحضرت بلفظ قتل واقع [illegible] ابن حجر در فتح الباری نوشتہ
کلام القاضی عیاض [illegible] فی ہذا الحدیث [illegible] وبقولہ فی بعض طرقہ
الصحیحۃ کلہم تجتمع علیہ الناس وایضاح ذلک ان المراد بالاجتماع انقیادہم لبیعتہ
والذی وقع ان الناس اجتمعوا علی ابی بکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی الی ان وقع امر الحکمین فی
صفین فسمی معاویہ یومئذ بالخلافۃ ثم اجتمع الناس علی معاویہ عند صلح الحسن ثم
الی ولدہ یزید ولم ینتظم للحسین امر بل قتل قبل ذلک الخ وپر ظاہر است کہ استعمال
لفظ قتل درین عبارت کہ متضمن بیان ثبوت خلافت یزید و عدم ثبوت خلافت
جناب سید [illegible] است دلالت صریح بر عدم ثبوت شہادت آنحضرت و عدم
صحت اطلاق لفظ شہادت دارد وابن عبد البر در استیعاب در ترجمہ آنحضرت
نوشتہ وکان الحسین علیہ السلام فاضلا [illegible] الصوم والصلوۃ والحج قتل
علیہ السلام یوم الجمعۃ [illegible] یوم عاشورا سنۃ احدی وستین بموضع
یقال لہ کربلا من ارض العراق بناحیۃ [illegible] الموضع ایضا بالطف قتلہ سنان
بن انس النخعی وہو جد شریک القاضی ویقال بل الذی قتلہ رجل من مذحج وقیل بل
قتلہ شمر بن ذی الجوشن وکان [illegible] الخ وجلال الدین سیوطی
ولما قتل الحسین مکثت الدنیا سبعۃ ایام والشمس علی الحیطان
والکواکب تضرب بعضہا بعضا وکان قتلہ یوم

[illegible] الیوم

لو تجرت آفاق السماء ستة اشهر بعد قتله ثم لا زالت الحمرة ترى فيها بعد ذلك ولم تكن
ترى فيها قبله. وابن حجر گفته. ونقل سبط ابن الجوزي عن السدي انه اضافه رجل
بكربلا فتذاكروا انه ما شرك احد في دم الحسين الا مات قبح موته فكذب المضيف بذلك
وقال انه ممن حضر فقام آخر الليل يصلح السراج فوثبت النار في جسده فاحترق قال
السدي فانا والله رأيته كأنه حممة. وعن الزهري لم يبق ممن قتله الا من عوقب في
الدنيا اما بالقتل او العمى او سواد الوجه او زوال الملك في مدة يسيرة الى غير
ذلك من العبارات الواردة بلفظ القتل في حقه عليه السلام كما لا يخفى على المتتبع الخبير
هرگاه بعد وجاهت وسلطنت سلاطین صفویه در ایران که متسنین در ان وقت ازال
من الیهود بودند و در لباس تصوف وغیره خود را بتطورات مختلفه ظاهر میساختند
لفظ قتل بجای شهادت در کلام علمای اهلسنت وارد است قبل ازان چگونه لفظ شهادت
در حق آنحضرت مستعمل خواهد بود و هرگاه بسبب غیر بسبب مدعی استعمال الفاظ مذکور
فعلیه البیان هرچند که درصورت ورود عبارات وخطب قدیمه اهلسنت بلفظ شهادت
قبل از غلبت صغری وکبری احتمال توریه وتقیه یا مماشات با مختار که بنا بر تاثیر
فاسلن غریزبانی رسم عاشورا بود باقی خواهد ماند لیست حال وجه اول
[illegible] وجه دوم پس جواب آن در تحریر جواب استفتا ظاهر و باهر خواهد
شد [illegible] استفتا چه بنابر اصول موضوعه ایشان خروج امام همام از مکه
مکرمه بسوی کربلا [illegible] شرفا و هم از مکه بجانب عراق [illegible]

جواز نداشت [illegible] اقول اولاً این [illegible] گوئی و ثانیاً [illegible] مستلزم ابطال صحت [illegible]
اختفای سید ابرار در غار و قعود [illegible] در بدایت حال نبوت است [illegible]
معلوم است که این امور منافی اظهار و ترک تقیه است که نزد سنیان واجب و
لازم است پس بر طبق مقالش میتوان گفت که بنابر اصول موضوعه سنیان
اختفای آنحضرت [illegible] بجهت [illegible] صورت جواز نداشت خلاصه آنکه تکلیف
الهیه باختلاف احوال و اوقات و اشخاص متفاوت و مختلف میباشد و از
اصول اصیله فرقه حقه است که قول و فعل و تقریر هر امامی حجت است اگر تقیه
نماید عین صواب و اگر ترک تقیه کند عین حکمت و همان حکم الهی است در باب آن
امام چنانچه حال انبیا نیز همین منوال است و این کلام او ناشی از جنبیت او با اصول
شیعه بلکه با اصول اسلامیه است کیف آیا نمی بیند که در غزوه احد جناب رسالت
مآب میخواست که از شهر مدینه بیرون نرود و جنگ همانجا واقع شود ولکن مقتضای
وشاورهم فی الامر چون مشورت با صحابه فرمود و ایشان بر خلاف رای هدایت
پیرای آنحضرت مشوره خروج دادند و بنابر [illegible] قبول مشوره آنها فرموده
لباس حرب را پوشیده بیرون دولت سرا تشریف آورده و [illegible] را
صحابه آنحضرت را با آن هیئت بدیدند و همه پشیمان گشتند
یا رسول الله هرچه خاطر مبارکت میخواهد آنرا
بکنیم آنحضرت فرمود اول با شما گفتم

پیغمبر را که چون

سلاح پوشد آنرا از خود دور کنند تا زمانیکه خدا وند تعالی حکم کند. چنانچه بیان نمودہ
کما ذکر فی السیر المعتمدہ چہ ظاہر است کہ اول حکم الٰہی برائے عدم خروج از مدینہ
بود و بعد از مصلح شدن حکم خروج و معوید اینکہ گفتہ شد احادیث صحیحہ صریحہ در کتب
معتمدہ فرقہ حقہ اثنا عشریہ نیز وارد شدہ چنانچہ جناب محمد بن یعقوب کلینی
در کافی روایت کردہ محمد بن یحیی و احمد بن محمد عن جعفر بن محمد عن علی الوصیۃ
نزلت من السماء علی محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کتابا لم ینزل علی محمد صلی اللہ علیہ و
آلہ وسلم کتاب مختوم الا الوصیۃ فقال جبرئیل یا محمد ہذہ وصیتک فی امتک عند اہل
بیتک فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ ای اہل بیتی یا جبرئیل قال نجیب اللہ منہم و ذریتہ
لیرثک علم النبوۃ کما ورثہ ابراہیم و میراثہ لعلی و ذریتک من صلبہ فقال و کان
علیہا خواتیم فقال ففتح علی الخاتم الاول و مضی لما فیہا ثم فتح الحسن الخاتم
الثانی و مضی لما امر بہ فیہا فلما توفی الحسن و مضی فتح الحسین الخاتم الثالث
فوجد فیہا ان قاتل فاقتل و تقتل و اخرج باقوام للشہادۃ لا شہادۃ لہم
الا معک قال ففعل علیہ السلام الخ و نیز در ہمان کتاب مذکور است احمد بن
محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن احمد بن محمد عن ابی الحسن الکنانی عن جعفر بن
محمد بن احمد بن عبد اللہ ابیہ عن جدہ عن ابی عبد اللہ
ان اللہ عزوجل انزل علی نبیہ صلی اللہ علیہ وآلہ کتابا قبل وفاتہ
فقال یا محمد ہذہ وصیتک الی النجبۃ من اہلک قال وما النجبۃ یا جبرئیل

فقال علي بن ابيطالب و ولده عليهم السلام [illegible] ان علی الکتاب خواتیم من ذهب فدفعه

النبی صلعم الی امیر المؤمنین وامره ان یفک خاتما [illegible] و یعمل بما فیه ففک وفتح امیر المؤمنین صلعم

خاتما وعمل بما فیه ثم دفعه الی [illegible] خاتما وعمل بما فیه ثم دفعه

الی الحسین صلعم ففک خاتما فوجد فیه ان اخرج بقوم الی الشهادة فلا شهادة لهم

الا معک [illegible] ففعل الخ ازین قبیل احادیث بسیار از

ائمه اطهار [illegible] آنقدر مشهور ومعروف است که فاضل

عزیز نیز در عقیده سیزدهم باب نبوة تحفه مسروقه خود بآن تصریح نموده حیث

قال وازان جمله آنکه باری تعالی [illegible] دو مختوم بخواتیم در

بسوی پیغمبر زبان وآنجناب با میر سپانید [illegible] بهذا و بهذا الی

المهدی و هر سابق لاحق را وصیت مینمود که یک خاتم ازان کتاب فک نماید

و بمضمون آن عمل نماید و علاوه از [illegible] پس هر گاه بنابر اصول

ضلیله شیعه امامیه هر یکی از ائمه معصومین علیحده مختوم باشد چگونه جهاد [illegible]

[illegible] بل البحته [illegible] و مخالف قوانین شرعیه

خواهد بود فظهر ان ما ذکر هذا المجیب اوهن عن بیت العنکبوت و سخف من ورق

التوت واما ثانیا پس بعد تنزل وما شاة میگوئیم که غالب احکام شرعیه مبنی

بر ظاهر است نه بر علوم لدنیه و معارف باطنیه مثل طلب [illegible] و صلاة شرعی

علیه [illegible] و فصل خصومات و منازعات غالب [illegible] بر ظاهر حال است

بالا ماندن و ظاهر است که اقامت حد [illegible] و اجرای قصاص همین امر ظاهر است آ
پس نبی و امام معلوم [illegible] کام پیغمبر [illegible] و ندامت [illegible] ربیان ع
هرگاه اینقدر ممهد شد پس [illegible] اتفاق جمع کثیر و جم غفیر و عهود
و مواثیق مستحکمه بر نصرت و اعانت آنحضرت جمع شده بود محل تقیه باقی نماند بود
و تمام حجت و وجوب جهاد متحقق شد که بعلم باطنی خلاف آن معلوم بود و تفصیل این
اجمال آنکه از تواریخ معتمده مستفاد میشود [illegible] ایام
حسن علیه السلام شیعیان در کوفه بحرکت آمدند و جناب سید الشهدا را با حجاج
و منت طلب نمودند آنحضرت [illegible] سلطنت معاویه طاغیه بود قبول
نفرمود و تشریف [illegible] چون در اوائل خلافت یزید بن معاویه و علیهما لعنه
فی الهاویه بار نامهای متوالی و متواتر که مختوم بخواتیم [illegible] در باب طلب
آنجناب آمد آنحضرت بسبب [illegible] ملاحظه حال اهل کوفه در فرستاد
و زیاده از دوازده هزار کس بیعت حضرت [illegible] را آنقدر
اطمینان از طرف اینها حاصل شد [illegible] در باب اطاعت [illegible]
کوفه و طلب آنحضرت نوشت پس درینحال که اوائل سلطنت یزید ملعون بود
و سلطنت [illegible] استحکام نیافته بود و زیاده از دوازده هزار کس بیعت آنحضرت نموده بر دست
مسلم بن عقیل نموده بودند آنجناب را محل تقیه ثابت نشد و اتمام حجت
برای آنحضرت [illegible] واجب شد ازین سبب بطرف کوفه روانه گردید

و چون قریب کوفه رسید و خبر شهادت مسلم بن عقیل شنید اراده معاودت نموده بود که اشقیا خبر رسیده و ممانعت و مزاحم شد و آنجناب بلاچارگی [illegible] بطرف کربلا شد و چنانچه جناب سید مرتضی علم الهدی علیه الرحمه در تنزیه الانبیاء والائمه چنین فرموده قد علمنا ان الامام متی غلب علی ظنه انه یصل الی حقه والقیام بما فوض الیه بضرب من الفعل وجب علیه ذلک وان کان فیه ضرب من المشقة یتحمل مثلها تحملها وسیدنا ابو عبد الله صلوات الله علیه [illegible] الی الکوفة الا بعد توثق [illegible] القوم وعقود وعهود وبعد ان کاتبوه طائعین غیر مکرهین ومبتدئین غیر مجیبین وقد کانت المکاتبة من وجوه اهل الکوفة واشرافها وقرائها تقدمت الیه فی ایام معاویه وبعد الصلح الواقع بینه وبین الحسن علیه السلام فدفعهم وقال فی الجواب ما وجب ثم کاتبوه بعد وفاة الحسن ومعاویه باق فوعدهم ومناهم وکانت ایام معاویه صعبة لا یطمع فی مثلها فلما مضی معاویة واعادوا المکاتبة وبذلوا الطاعة وکرروا الطلب والرغبة ورای علیه السلام من قوتهم علی من کان یلیهم فی الحال من قبل یزید وتشحنهم علیه وضعفه [illegible] فی ظنه ان المسیر هو الواجب وقد تعین علیه ما فعله من الاجتهاد والتسبب ولم یکن فی حسبانه علیه السلام ان القوم یغدر بعضهم ویضعف اهل الحق عن نصرته ویتفق ما اتفق من الامور الغریبة فان مسلم بن عقیل لما دخل الکوفة اخذ البیعة علی اکثر اهلها ولما وردها عبید الله بن زیاد وقد سمع بخبر مسلم و دخوله الکوفة وحصوله بها فی دار هانی بن عروة المرادی علی ما شرح فی السیر وحصل شریک بن الاعور بها جاءه ابن زیاد عائدا وقد کان شریک وافق مسلم بن عقیل علی قتل ابن زیاد عند حضوره لعیادة

شريك في المنزل وذلك تيسير له فيما فعل وتعذر أحد فوت الأمر الى شريك بأن قال [illegible] ذلك ومنه

وان النبي صلى الله عليه وآله قال ان الايمان قيد الفتك ولو كان [illegible] زياد

ما تمكن منه ووافقه شريك [illegible] الحسين صلوات الله عليه الى الكوفة

غير مدافع عنها وحسر كل احد قناعه في نصرته واجتمع له من كان في قلبه نصرته وظاهره

مع اعدائه وقد كان مسلم بن عقيل ايضا احصر ابن زياد فانيا سار اليه في جماعة من

اهل الكوفة حتى حصره في قصره وانه [illegible] ابن زياد والا لوجب [illegible] خوفا وجبنا

حتى بث الناس في كل وجه يرغبون الناس [illegible] ويخذلونهم عن نصرة ابن

عقيل فتقاعدوا وتفرق اكثرهم [illegible] قليلة وانصرفوا وكان من امره

ما كان وانما [illegible] اسباب الظفر بالاعداء كانت لائحة متوجهة وان الاتفاق

السيئ عكس الامر وقلبه حتى تم فيه ما تم وقد هم سيدنا ابو عبد الله الحسين صلوات الله عليه لما

عرف مقتل مسلم وأشير [illegible] ابناء عقيل فقالوا والله لا ننصرف حتى

ندرك ثارنا او نذوق ما ذاق اخونا [illegible] ثم لحقه الحر بن يزيد

ومن معه من الرجال الذين [illegible] الا نعرفه وسامه ان يقدمه على

ابن زياد نازلا على حكمه فامتنع ولما راى ان لا سبيل له الى العود ولا الى دخول الكوفة

سلك طريق الشام سائرا نحو يزيد بن معاوية لعنه الله عليه السلام بأنه على ما به ارق من

ابن زياد واصحابه فسار صلى الله عليه وآله حتى قدم عليه عمر بن سعد بالعسكر العظيم وكان

من امره ما قد ذكر وسطر فكيف يقال انه القى بيده الى التهلكة وقد روي انه قال لعمر بن

سعد اختاروا منی اما الرجوع الی المکان الذی اقبلت منه او ان اضع یدی فی ید یزید
وهو ابن عمی فیری فیّ رایه واما ان یسیرونی الی ثغر من ثغور المسلمین فاکون رجلا من اهله
لی ما لهم وعلی ما علیهم وان عمر کتب الی عبید الله بن زیاد بما سئل فابی وکاتبه بالمناجزة
وتمثل بالبیت المعروف الی آخر ما قال از این عبارت چنانچه می بینی ظاهر میشود که
آنحضرت را ظنی بر عهود و مواثیق اهل کوفه و بیعت آنها با مسلم ابن عقیل حاصل شده
بود و بعد ظاهر است که اگر آن حضرت [illegible] یزید ملعون اشل زمان پدرش میدانست
البته [illegible] پس لا جرم روانه شدن آنحضرت بطرف کوفه مخالف تقیه نخواهد بود
باقی ماند اینکه چرا آنحضرت بعد ورود عمر سعد ملعون تقیه ننموده بیعت نفرمود پس دران
دو احتمال هست اول آنکه چنانچه بنا بر نص صریح سزاوار نیست پیغمبر را که هرگاه سلاح
پوشد آنرا دور کند تا وقتیکه حق سبحانه وتعالی حکم کند میان او و دشمن او و بنا بر او
بنا شد امام را که هرگاه سلاح پوشد [illegible] جهاد آنرا از خود دور سازد دوم
آنکه از کجا که آنحضرت را بسبب [illegible] ضغاین بدریه و احدیه آن قوم کمینه ثابت نبود که
این ملاعنه بعد از [illegible] از قتل [illegible] دست بردار نخواهند شد و موید این احتمال است
اینکه آنحضرت از عمر سعد و دیگر روسای لشکر شقاوت اثر استدعا نموده بود که
مرا زین نزد یزید ببرید یا اجازت رجوع بطرف وطن دهید یا مرا رخصت کنید که
به بلد دیگر از بلاد مسلمین سکونت نمایم و مثل دیگر رعایا و برایا بسر کنیم و آن ملاعنه
هرگز قبول نکردند پس چه بعید است که بعد بیعت نیز آنحضرت را بحیله شهید میساختند

سعد اختاروا منی اما الرجوع الی المکان الذی اقبلت منه او ان اضع یدی فی ید یزید
ابن عمی فیری فیه رایه واما ان یسیرونی الی ثغر من ثغور المسلمین فاکون رجلا من اهله
لی ما لهم وعلی ما علیهم وان عمر کتب الی عبید الله بن زیاد بما سئل فابی وکاتبه بالمناجزة
وتمثل بالبیت المعروف الی آخر ما قال ازین عبارت چنانچه می بینی ظاهر میشود که
آنحضرت را ظنی بر عهود و مواثیق اهل کوفه و بیعت آنها با مسلم ابن عقیل حاصل شده
بود و چندان ظاهر است که اگر آن حضرت [illegible] با یزید ملعون امثل زمان پدرش میسر است
لتقیه مینمود پس لاجرم روانه شدن آنحضرت بطرف کوفه مخالف تقیه نخواهد بود
باقی ماند اینکه چرا آنحضرت بعد ورود عمر سعد ملعون تقیه نموده بیعت نفرمود پس در این
دو احتمال است اول آنکه چنانچه بنا بر نص صریح سزاوار نیست پیغمبر را که هرگاه سلاح
پوشد آنرا دور کند تا وقتیکه حق سبحانه و تعالی حکم کند میان او و دشمن او و نیز روا
نباشد امام را که هرگاه سلاح پوشد [illegible] جهاد آنرا از خود دور سازد دوم
آنکه از کجا که آنحضرت را بسبب [illegible] یزید ضعفا بر ید واحد [illegible] القوم [illegible] ثابت نبود که
این طاغیه بعد از اخذ بیعت نیز از قتل [illegible] دست بردار نخواهند شد و موید این احتمال است
اینکه آنحضرت از عمر سعد و دیگر روسای لشکر شقاوت اثر استدعا نموده بود که
مرا نزد یزید ببرید یا اجازت رجوع بطرف وطن دهید یا مرا رخصت کنید که
به بلد دیگر از بلاد مسلمین سکونت نمایم و مثل دیگر رعایا و برایا بسر کنم و آن ملاعنه
هرگز قبول نکردند پس چه بعید است که بعد بیعت نیز آنحضرت را بحیله شهید میساختند

یا

بانتساب آنجناب منسوب هستند و بنائی غایة الظهور را اما آنچه نوشته‌اند که خروج وقتی حضور تواند
بود که فوج کثیر همراه باشد پس همراه بودن فوج کثیر ضرور نیست بلکه ظن همراهی آنها
کافیست در حقیقت آنحضرت خروج بمعنی مصطلح ننموده بلکه اراده آن داشت که بعد
وصول بکوفه جهاد نماید و انکار از بیعت یزید خروج نیست و اگر آنحضرت را ظن بیعت
اهل کوفه نمی‌بود در مدینه منوره و مکه معظمه جهاد و خروج نمیکرد و آنچه نوشته که
این هم در صورتیکه اجتماع قلب و قالب بهم نرسد پس تحقیق این امر نزد امام
را ضرور نیست والمدعی مطالب بالبینه و اگر مجیب بنظر انصاف ملاحظه نماید
فوج کثیر اجتماع قلب نزد جناب رسالتمآب هم نشود چنانچه ماجرای حنین و
وادی الرمل و فرار اکابر صحابه اهل سنت بران دلالت دارد و بیعت صحابه بجناب
ولایت مآب از قسم ترک بیعتش و عدم توجه بطرف جهاد و دیگر امور بعمل آوردند
مشهور و بر السنه خواص و عوام هستند پس معلوم شد که کار امام و پیغمبر اتمام
حجت است و دریافت حال اجتماع قلب ضرور نیست و از اینجاست که امام السبط و
لعان حضرت امام حسن علیه السلام اول از جمع فوج کثیر به قصد جهاد معاویه
علیه کرده بود و چون حال فوج دگرگون مشاهده کرد بلاچاری مصالحه با معاویه فرمود
و آنقدر دل تنگ شد که سکونت کوفه ترک کرده بطرف مدینه منوره روانه شد
اگر اتمام حجت بر تحقیق آن لازم می‌بود از اول امر مصالحه میفرمود و آنچه از ابن بابویه
علیه الرحمه نقل نموده و اطلاعاتهم منافی تقیه نیست زیرا که آنحضرت را معلوم بود که

حاکم منصوب بود و این حکم یزید اراده قتل و هتک من نمیتواند کرد و تا وقتیکه حکم یزید آید من
روانه بطرف عراق نخواهم شد و همین حال است در کلامیکه آنجناب از مروان و محمد حنفیه
نموده بود و معیت معدودی چند هم که با سعادت انتساب آنجناب مسلم است لکن
در آن حال آنجناب جهاد شروع نکرده تا کار محبب بجائی رسد بلکه برای وصول مکتوب
آنحضرت بتعجیل تمام سفر نمود که تا گاه لشکر شقاوت اثر در رسید و آنجناب به لاچاری
جهاد نموده بدرجه رفیعه شهادت فائز گردید یا لیتنی کنت معه فافوز فوزا
عظیما و علم قطعی آنحضرت در باب خلع نائب خویش غیر مسلم است و الا فرستادن
مسلم بن عقیل نزد ایشان و بآن سمت روانه شدن عبث محض بود و هذا ظاهر غایة الظهور و رد
آنحضرت بنابر مصلحت از حاضرین فرموده نیز دلیل صریح است بر اینکه آنحضرت را قبل
استماع خبر شهادت مسلم بن هانی یقین بیوفائی اهل کوفه حاصل نبود قوله اکنون حال
تقیه از وجوب و اباحت بالمرا اقوال مردود است اولا باینکه لا نسلم که جناب سید
الشهداء علیه افضل التحیة والثناء هنگام تقیه بوده باشد چه دانستیکه در بدو حال
بنابر اجتماع اعوان و انصار بوعده تمام ریاست یزید و تتالی و تتابع رسل و رسائل
اهل کوفه شرائط قیام مهیا و اتمام حجت بر آن حضرت لازم گشته بود و سابق
مفصلا بحیز تحریر آمد که مدار تکلیفات شرعیه بر ظاهر است نه بر علوم لدنیه و الا بنای
طلب بینه از مدعی و حلف منکر و غیره احکام شرعی را رأسا در عهد معصومین ساقط
باشد و هو خلاف الواقع و بعد حصول ظن ضرر و نکث عهد آن قوم مورد لوم

نیز مقام تقیه نبود ولما اومانا الیه سابقا و ثانیا بعد تسلیم کون المقام مقام التقیة [illegible] انها
واجبة علیه علیه السلام کیف و جهاد نمودن آنجناب بدلیل ظاهر بر بانگ باهر نیز عدم
تقیه است لکونه معصوما عن الکبائر والصغائر عندنا و محفوظا عندکم فلا حاجة الی شاهد آخر
وانقسام تقیه باقسام خمسه مسلم لکن تشبث [illegible] جناب شهید اعلی الله درجته درین
مقام ناشی از عدم فهم مرام و عدم وصول ذهن [illegible] بود و اتی کلام علمای اعلام است
زیرا که آنچه از افراد هر قسمی از اقسام دران مذکور شده [illegible] تمثیل است نه لواقعی
حصر والشاهد علی ذلک عدم وجوب التقیة فی سب الائمة علیهم السلام نعوذ بالله
منه و شرب الخمر و ما شاکلها و ثانیا [illegible] آنکه کسی گوید که
قتل نفس معصوم حرام است حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده من قتل مؤمنا متعمدا
فجزاؤه جهنم خالدا فیها پس حضرت ابراهیم که بذبح پسر خود حضرت اسمعیل اقدام نمود
معاذ الله مرتکب امر حرام و مصداق آیه مذکوره شده [illegible] ظاهر است که نزد فرقه حقه
اثنا عشریه حال ائمه دین در اختلاف احکام الهیه مثل حال انبیاء سابقین است کما اومانا
الیه فیما سبق پس وقتیکه حکمی منصوص من الله [illegible] مخصوص وارد شده باشد
تطبیق آن با عمومات نمی توان کرد و چون فاضل مجیب درین استفتا بنای کلام
را بر عقل ناقص خود بر اصول اصیله فرقه ناجیه قرار داده پس تا که ثابت نماید که نزد
ایشان تقیه بر آنحضرت واجب بوده و ترک واجب نعوذ بالله منه فرموده سعی او
مثمر ثمری نخواهد گردید و انی له ذلک و بر همین منوال است جواب استدلال او

بر وجهی ایستکه دلالت بر وجوب تقیه دارد و نظیر مستند لایش باین احادیث استدلال

بآیات و احادیثی است که در باب عدم جواز نکاح خامسه علیهم بدون نکاح و

مالک یمین مثلا وارد شده زیرا که بر طبق کلام این مجیب ذی الفهم میتوان گفت که از کلام

حضرت مالک علام در احادیث صحیحه حضرت خیر الانام حرمت زائد علی الاربع استفاده

میشود و پس از جناب رسالت مآب بخلاف حکم الهی در باب ازواج تسعه و حلیت

من وهبت نفسها واقع شده و این امر نظر بقواعد شرع مورد اعتراض گردیده الی آخرها

به جهت آنکه این [illegible] است که تنها در حق جناب [illegible] ناقص مجیب لازم آمده اگر

انبیای سابق را ملاحق برین نهج مورد اعتراض نشوند و هم چنین میتوان گفت که تعظیم

مساجد بالاتفاق واجب است قال الله تعالی و من یعظم حرمات الله فهو خیر له عند ربه

الآیة و قال انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر و اقام الصلوة و اتی الزکاة

و لم یخش الا الله الآیة [illegible] جناب رسالت مآب که حکم بانهدام مسجد ضرار فرموده

اسباب آنرا سوختند [illegible] ذات الله [illegible] قواعد شرع بعمل آورد اما ذکر اعمال مقبوله

که اشاره بطرف تقیه فرمودن آنحضرت است و هم چنان تقیه بطرف جناب ولایت مآب

که این مجیب بطریق تعریض ذکر نموده پس از احادیث متفق علیها ثابت است و ما

در همین رساله اشاره بآن نموده شد فلا نطول الکلام بذکرها و سعی او بسبب که در لفظ کافّ

لعیسی [illegible] سؤال [illegible] نموده با وجود اینکه اهل سنت آنحضرت را خلیفه چهارم

و واجب الاطاعت میدانند دلیل زائد بر [illegible] بر جنگ [illegible] غایت تعصب او از

مشرب خود دست بردار شده مذهب خروج و ضروریت اختیار نمود و فخر و امتیاز شیر الحجر

و آنچه نوشته که اطلاق لفظ شهادت یا املاء آن که احیانا بر السنه علمای امامیه الخ از قبیل بنای

فاسد علی الفاسد است گویا معارضه او باین الفاظ آواز کنند است و الا تمسک

فرقه حقه اثنا عشریه بحبل المتین عترت حضرت سید المرسلین و تشبث سنیان به ابن عمر و غیر

امر بیّن است که از عبائر علمای فریقین ظاهر میشود آیا نمی‌بینی که ابن اثیر در جامع الاصول

حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام را مجدد دین امامیه قرار داده نه مجدد دین

اهل سنت و فخر رازی در کتاب نهایة العقول نوشته و العجب انهم یزعمون فی النقی و النقی و

الحسن العسکری انهم کانوا عالمین بجمیع المسائل الاصولیة و الفروعیة جملها و تفاصیلها

مع انهم کانوا فی زمان اکثر خوض العلماء فی اصناف العلوم و کثرت تصانیفهم و مع ذلک لم یظهر

من احد منهم شیء من العلوم لا قلیل و لا کثیر و لم یحضروا محفلا و لا تکلموا فی شیء من المسائل

مع المخالفین و لم یظهر منهم تصنیف ینتفع به کما ظهر عن الشافعی و محمد بن الحسن و غیرهما

من الفقهاء و المتکلمین و المفسرین انتهی پس متمسک بدین محبت اهل بیت شیعیان

خواهند بود که ائمه دین را افضل و اعلم از تمام خلائق دانند یا سنیان که چنین حضرات

را از شافعی و غیره کمتر دانند لاکن هرگاه چشم انصاف کور باشد چه چاره سهل است طعن او

بر سیاه پوشی اپس ناشی از سیاه درونی و تیره باطنی اوست سبحان الله سرمه

کشیدن و حنا بستن و رسوم اعیاد در العمل آوردن محل طعن نباشد و سیاه پوشی

که از آثار ماتم است بنا بر طعن ملازم باشد علاوه آنکه خلفای عباسیه که خلافت

آنها بنابر اقرار سیوطی مجمع علیه بلکه مخصوص به بود و سیاه پوشی را شعار و دثار خود ساخته
بودند و آنچه نوشته که سبب آن تلافی قتل سید عالم است پس منشاء المر تقبیس علی
نفسه عیب خود و پیروان خود را بر دیگران می نهد زیرا که کسانیکه جناب سیده
و سرور عالم را در مغازی و حروب تنها گذاشته بدست اعدا سپرده بودند
البته کارها از بقاء و حیات آنجناب و اولاد امجادش بوده اند و کذا من تبعهم
یقتفی آثارهم قوله و از مویدات نمیعنی بمقتضای کل اناء یترشح بما فیه حکم توسعه
طعام الی قوله شادی و نشاط است اقول اگر مراد از توسعه طعام تقسیم نمودنش
آن باهل مجلس و دیگر سادات و مومنین است پس استحسان و استحباب آن
بالاجماع و بروایت فریقین ثابت است و ادعای دلالت آن بر سرور و فرح
ناشی از کمال سفاهت و از اینجاست که در تقریب وفات اعزه و اقربا نیز فاتحه
خوانی و تقسیم طعام در فریقین رایج است و اگر مراد از توسعه طعام توسعه آن برای
خود و عیال خود است لا نسلم که کسی از خواص شیعه بلکه عوام آنها در عشره محرم
چنین حرکت را مستحسن می دانند بلکه اکثر مردم ترک لذات مینمایند و گوشت و روغن و
غیره ترک میکنند اما طبل نوازی و مانند آن که در عوام رایج است پس تمسک
بافعال عوام در باب اعتراض بر خواص فرقه ناجیه کار عوام است و جواب آن بر
خواص فرقه حقه لازم نیست آری عوام فرقه شیعه میتوانند گفت که ما درین باب بنا بر
روایات شما پیروی و تقلید جناب رسالتمآب مینمائیم چنانچه در صحیح بخاری

مذکور

مذکور است حدثنا خالد بن ذکوان عن الربیع بنت معوذ قالت دخل علی النبی صلی الله علیه
و آله وسلم غداة بنی علی فجلس علی فراشی کمجلسک منی وجویریات یضربن بالدف یندبن
من قتل من آبائی یوم بدر حتی قالت جاریة وفینا نبی یعلم ما فی غد فقال النبی صلی الله
علیه و آله وسلم لا تقولی هکذا وقولی ما کنت تقولین پس هرگاه جناب سالتمآب
افضل اولین و آخرین و سید انبیا و مرسلین نوحه و ندبه زنان عرب که با دف
و آلات لهو بر مقتولان کفار می‌نمودند مسموع فرموده باشد ما مردم هواپرست اگر
فرزند آنجناب با آواز طبل وغیره استماع نمائیم چگونه مورد الزام باشیم و علاوه
بر آن آنچه عجیب است آن لطیفه ما نمود و قبیح و شنیع‌تر از آن در میان اهل نحلهٔ شما
است آیا نمی‌بینید که در تقریب عرس مشائخ صوفیه معمول است که خلق کثیر از فقرا
و غیره لباس نفیس پوشیده و استعمال عطر و پان نموده بتوهم دلالت کریمه خذوا
زینتکم عند کل مسجد بر قبور پیران خود جمع می‌شوند و قوال‌ها در ترانه‌های موسیقی که از
اسباب سرور و انبساط و آلات شادی و نشاط است غزلهائیکه مشتمل بر ذکر
حسن و جمال و خد و خال و هجر و وصال پری‌رویان مه‌تمثال و مه‌وشان شیرین‌مقال
است می‌خوانند و بعض اکابر مشائخ که اظهار معرفت باطنیه می‌نماید بارشاد کشف که از
بجنبش تعلیه و بالا کشت رقص کنان و دستک زنان با امردان دست و گریبان
می‌شوند و مفاد و ما کان صلوتهم عند البیت الا مکاء و تصدیة از کفار جاهلیت گوی سبقت
می‌ربایند و در همان حال بیحال شده‌های و هوی مستانه و جست و خیز مجنونانه

که معبر بلفظ حال است مینماید و هر یکی از خواص و عوام که در آن مجلس نشسته‌اند برای
تعظیم چنین شخص برمیخیزند و این حرکات شان را از جمله معرفت‌های باطن ... شمارند و
در روز بسنت که از اعیاد هنود است بمقتضای من تشبه بقوم فهو منهم لباس بسنتی
زرد و سفید پوشیده بر قبر اولیای خود می‌نشینند و چند گل با شگوفه گندم و
آبخوره‌ها که رشته بر قبرش می‌نهند و بیتهای و ترانه‌های موسیقی قوال همان
حال که خلاف قال است بعمل می‌آرند بلی اگر فرقی میان عوام شیعه و اهل سنت است
اینست که عوام شیعیان مرثیه در غنا شنیده میگریند و جلاجل نی وغیره را عبادت
نمیدانند و اهل سنت اصلا پاس تمیز پیر و عرس ... ننموده در ترانه‌های موسیقی
غزلها شنیده مسرور میشوند و صحبت رقص و غنا را عبادت میدانند و حرکات تسخر
بعمل می‌آرند فلیف یرمی بالحجارة من کان بیته من زجاجة در عشره اول ماه ربیع الاول
در دارالخلافت شاه جهان آباد وغیره مشائخ اهل سنت لباس نفیس پوشیده و
با آن ریش دراز سرمه در چشم کشیده و برگ تنبول خورده جمع میشوند و بسیاری
از امردان اهل سنت تشبث باین سنت مشائخ کرده خود را بالبسه فاخره آراسته
حاضر میکردند و زنان اوباش سر را بچیغ انداخته می‌نشینند و در پرده نظاره جوانان
و خوبرویان مینمایند و خود را بنظر نامحرمان می‌آرند و همکس تا عرصه دوازده روز
در سفر و در انبساط و شادی و نشاط میگذرانند همانا سبب این فرح و سرور
وفات سید کائنات است نزاع خلافت از نسل طاهر آنحضرت ببنی خال اول ... ولیس

قوله در روایت فضائل عاشورا الخ اقول کسیکه تتبع کتب معتمده فرقه حقه نموده
باشد میداند که تمام کتابها مملو و مشحون از احادیث و روایاتیست که دلالت بر عظمت مصیبت
آنحضرت و استحباب گریه و نوحه بر مصائب آنحضرت دارد و نحوست این روز
بحیثیتیکه حاجت هیچ مومن در آن روز برآورده نمی شود و اگر برآورده شود برای
او مبارک نیست و در آن خیری و رشدی نخواهد بود و نهی از ذخیره کردن آذوقه برای
خود و عدم یمن در آن نیز در اکثر کتب معتبره فرقه حقه وارد شده پس آنچه صاحب تحفه
مصیبت نوشته دلیل واضح بر جهل یا تجاهل اوست از برای علمای اهلسنت و
کبرای آنها بسبب کمال محبت و ولای آل رسول متعال روایات فضائل
روز عاشورا و ثواب روزه آن و استحباب اکتحال و زینت و حکم توسعه بر اهل و
عیال خود در آن روز نقل کرده اند چنانچه بیضاوی وغیره مفسرین نوشته اند
که روزیکه کشتی حضرت نوح بر کوه جودی قرار گرفت روز عاشورا بود و بخاری
که از اعاظم محدثین آنهاست در صحیح خود حکم صوم عاشورا باین عنوان مذکور
ساخته که جناب رسالتمآب از یهود حال صوم عاشورا شنیده حکم صوم آن باصحاب
داد و پیر پیران ایشان که مسمی بعبدالقادر جیلانی و ملقب بغوث اعظم است فصلی
علیحده در کتاب غنیة الطالبین برای فضائل روز عاشورا تحریر نموده و در آن
فصل مذکور است عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم من صام یوم عاشورا کتب له عبادة ستین سنة بصیامها وقیامها و من

صام یوم عاشوراء اعطی ثواب الف شهید ومن صام یوم عاشوراء کتب
سموات ومن فطر مومنا یوم عاشوراء فکانما افطر عنده جمیع امة محمد صما
اشبع بطونهم ومن مسح راس یتیم فی یوم عاشوراء رفعت له بکل شعرة علی راسه درجة
الجنة فقال عمر بن الخطاب رضی الله عنه یا رسول الله لقد فضلنا الله تعالی بیوم
عاشوراء قال نعم خلق الله تعالی السموات یوم عاشوراء والارضین کمثله وخلق
الجبال یوم عاشوراء والنجوم کمثله وخلق العرش یوم عاشوراء والکرسی کمثله وخلق اللوح
یوم عاشوراء والقلم کمثله وخلق جبرئیل یوم عاشوراء والملائکة کمثله وولد آدم علیه السلام فی
یوم عاشوراء وولد ابراهیم علیه السلام فی یوم عاشوراء ونجاه الله من النار یوم عاشوراء
وفدا الله ابنه یوم عاشوراء وغرق فرعون یوم عاشوراء ورفع ادریس علیه السلام
فی یوم عاشوراء وکشف الضر عن ایوب علیه السلام فی یوم عاشوراء ورفع عیسی فی یوم
عاشوراء وولد ایضا فی یوم عاشوراء وتاب الله تعالی علی آدم فی یوم عاشوراء وغفر ذنب داود
علیه السلام یوم عاشوراء واعطی الله تعالی الملک لسلیمان علیه السلام فی یوم عاشوراء واستوی الرب
تعالی وتبارک علی العرش فی یوم عاشوراء ویوم القیمة فی یوم عاشوراء واول مطر نزل من السماء یوم عاشوراء واول
رحمة نزلت یوم عاشوراء ومن اغتسل یوم عاشوراء لم یمرض مرضا الا مرض الموت ومن اکتحل بالاثمد یوم عاشوراء لم ترمد عینه
السنة کلها ومن عاد مریضا یوم عاشوراء فکانما عاد ولد آدم علیه السلام ومن سقی شربة من ماء یوم عاشوراء فکانما لم یعص
الله تعالی طرفة عین الحدیث ونیز در بیان کتاب مذکور ست عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم افترض علی بنی اسرائیل صوم یوم فی السنة وهو

عاشر من المحرم فصوموه و وسعوا فیه علی عیالکم فمن وسع علی
عیاله یوم عاشورا اوسع اللّٰه تعالی علیه سائر سنته الخ و نیز غوث مذکور در
فصل دیگر بعد عبارت مذکوره فرموده قد طعن قوم علی من صام هذا الیوم العظیم و ما ورد فیه من التعظیم
انه لا یجوز صیامه لاجل قتل الحسین بن علی رضی اللّٰه عنه فیه و قالوا ینبغی ان
یکون المصیبة فیه عامة علی جمیع الناس لفقده و انتم تتخذونه یوم فرح و سرور و
تامرون فیه بالتوسعة علی العیال و النفقة الکثیرة و الصدقة علی الفقراء و الضعفاء
والمساکین و لیس هذا من حق الحسین رضی اللّٰه عنه علی جماعة المسلمین و هذا القائل مخطئ و مذهبه
قبیح فاسد لان اللّٰه تعالی اختار لسبط نبیه محمد صلی اللّٰه علیه و آله وسلم الشهادة فی اشرف
الایام و اعظمها و اجلها و ارفعها عنده لیزیده بذلک رفعة فی درجاته و کراماته مضافة
الی کراماته و یبلغه منازل الخلفاء الراشدین الشهداء بالشهادة و لو جاز ان نتخذ یوم موته
مصیبة لکان یوم الاثنین اولی بذلک لانه قبض اللّٰه تعالی نبیه محمدا صلی اللّٰه علیه و آله وسلم
فیه و کذلک ابو بکر الصدیق قبض فیه الخ پس انچه سبب انشاد آن بطرف فرقهٔ حقه
نموده و بآن طعن فرموده حق بان محدثین و مفسرین پیر او خواهند بود نه علمای
محدثین فرقهٔ حقه بلکه بطلان برکت روز عاشورا در بعض احادیث فرقهٔ حقه مصرح است
چنانچه ابن بابویه علیه الرحمه در امالی روایت کرده عن جبلة قالت سمعت میثم التمار
قدس اللّٰه روحه یقول و اللّٰه لیقتلن هذه الامة ابن بنت نبیها فی المحرم لعشر یمضین
منه و لیتخذن اعداء اللّٰه ذلک الیوم یوم برکة و ان ذلک لکائن قد سبق فی

علم الله تعالی اعلم ذلک بعهد عهده الی مولای امیر المومنین صلوات الله علیه واخبر انه یبکی علیه کل شیٔ حتی الوحوش فی الفلوات والحیتان فی البحار والطیر فی جو السماء و یبکی علیه الشمس والقمر والنجوم والسماء و مومنوا الانس والجن وجمیع ملائکة السموات والارضین و مالک و حملة العرش و تمطر السماء دما و رمادا ثم قال وجبت لعنة الله علی قتلة الحسین علیه السلام کما وجبت علی المشرکین الذین یجعلون مع الله الٰها آخر و کما وجبت علی الیهود والنصاری والمجوس قالت جبلة فقلت له یا میثم و کیف یتخذ الناس ذلک الیوم الذی یقتل فیه حسین بن علی یوم برکة فبکی میثم ثم قال سیزعمون بحدیث یضعونه انه الیوم الذی تاب الله علی آدم فیه وانما تاب الله علی آدم فی ذی حجه و یزعمون انه الیوم الذی قبل الله فیه توبه داؤد وانما قبل الله توبته فی ذی حجه و یزعمون انه الیوم الذی اخرج الله فیه یونس عن بطن الحوت و انما اخرجه الله تعالی من بطن الحوت فی ذیقعده و یزعمون انه الیوم الذی استوت فیه سفینة نوح علی الجودی وانه استوت علی الجودی یوم الثامن عشر من ذی الحجه و یزعمون انه الیوم الذی فلق الله فیه البحر لبنی اسرائیل وانما کان ذلک فی شهر ربیع الاول ثم قال میثم یا جبلة اعلمی ان الحسین بن علی سید الشهداء یوم القیامة و لاصحابه علی سائر الشهداء درجة یا جبلة اذا نظرت الی الشمس حمراء کانها دم عبیط فاعلمی ان سیدک الحسین قد قتل قالت جبلة فخرجت ذات یوم فرأیت الشمس علی الحیطان کانها الملاحف المعصفرة فصحت حینئذ و بکیت و قلت والله

حسین بن علی علیهما السلام انتهی ازین حدیث مستفاد گردید که اهل
[illegible]ل عاشورا از روایات موضوعه اهل سنت است پس اگر چیزی از روا[یات]
[illegible] موافق آن وارد شده باشد محمول بر تقیه و مماشات با سنیان بوده
باشد معهذا محتمل است که بعض فضائل آن روز قبل از وقوع سانحه کربلا بوده باشد
هرگاه چنین رزیه عظمی و مصیبت کبری در آن روز واقع شد نحوست و شومی آن فضائل
سابقه را محو و منسی گردانیده باشد اما آنچه نوشته که انکار وصول رنج بجناب علی
مرتضی و فاطمه زهرا وقت استماع سوانح کربلا الخ پس مخدوش است اولاً باینکه سابق
خودش تصریح نموده که خطب و عبارات قدیمه اهل سنت مملو و مشحون از ذکر واقعه
آنحضرت است پس اگر نزد او ذکر این امور مستلزم وصول رنج بجناب علی مرتضی و
فاطمه زهرا است چرا قدمای اهل سنت بذکرش اقدام نموده‌اند فما هو جوابهم فهو جوابنا
وثانیاً باینکه لا نسلم که ذکر این امور مستلزم رنج و ملال باشد بلکه بسا اوقات ماتم
داری عزیزان مسکن احزان اقربا و بزرگان می‌باشد آیا نمی‌بینی که بعد از غزوه احد چون
زنان انصار بر شهدا اصحاب گریه و زاری نمودند جناب رسالت مآب فرمود اما حمزه
فلا بواکی له و چون انصار زنان خود را بخانه آنحضرت حمزه فرستادند آنحضرت آواز
گریه آنها شنیده دعای خیر در حق آنها فرمود پس چگونه جناب دعای خیر در حق
کسانیکه ماتم داری فرزند جناب می‌نمایند نخواهد فرمود و ابن جوزی نوشته ابن عباس و
هو ما سور بسید منع النبی النوم فکیف بابن الحسین ولما اسلم وحشی قاتل حمزه قال

قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] الحسین و [illegible]

احادیثیکه بطرق فرقهٔ حقه وارد شده و محصل مضمون آنها اینست که چون [illegible]

بآب جناب سیده را از وقوع سانحهٔ کربلا خبر داد جناب سیده عرض کردند

که کی علی ولدی آنحضرت فرمود که مردان امت من بر مردان اهلبیت من گریه خواهند

کرد و زنان امت من بر زنان اهلبیت من پس چون روز قیامت خواهد شد من

دست گریه کنندگان گرفته داخل بهشت خواهم کرد اما زینت تعزیه خانها و

قنادیل و شیشه آلات پس فی الجمله خالی از تعظیم ضریح و صاحب ضریح نیست و از

که در روضهٔ مقدسهٔ حضرت سید المرسلین علیه افضل صلوات المصلین چنین زینتها و رد

قنادیل معمول است و در مقابر اکابر صوفیه نیز چنین مراسم جاری پس اگر این

امور دلیل فرح و سرور می بود البته علمای حرمین و دیگر بلاد ازان ممانعت مینمودند

و خلاصه آنکه تعرض باین امور و نخچه بدان مانند شایان علما و اصلین نیست

قوله بالجمله مجتهدان امامیه غیر ازانکه در امثال این مقام به تکذیب روایات اهل سنه

پردازند و به محامد خلفای راشدین مائل شوند الخ اقول معلوم نیست که مجتهدان

فهم ناقص خود کدام وجه وجیه مضحک و مفحم مجتهدین فرقه حقه تجویز نموده که نفی امکان

جواب ازانها فرموده و خواهش میل بطرف خلفای خود کرده بیچاره سنی را نسبت داده اند

که پیروان صاحب منزلت هارونی را از گوساله پرستی چه کار و متوسلان [illegible]

از جلشی چه روز بازار کجا خطیب منبر سلونی و کجا قائل قول اقیلونی

کجا مرتبهٔ این چاربالشش کوکب علی الوساده و کجا جاهل بمعنی اباً و کلاً و کجا مصداق
علی خیر البشر کجا قائل لولا علی لهلک عمر این القرآن الناطق و این من هو للقرآن سیاق
این من عهد اللّه الولایة والامامة و این المتخلفون عن جیش اسامة این الثریا من الثری
و این النعامة من الکرسی اثبت مجملی از حال شقاوت دل تردید این مجیب مفید است اما شق
ثانی تردیدش عینی لزوم قول بنسخ محکمات قرآنی پس مصداق المعنی فی بطن
الشاعر است کاش بیان نمود که در صورت انکار صحابه خلفا نیز نسخ کدام آیهٔ محکمه
لازم می آید و ذکر ثبات و قرار و عدم فرار درین مقام چون هر که فرار مشایخ
کبار از جنگ احد و حنین و غیره است باعث شگفتگی خاطر گردید قوله مباشش بر
سبیل اجمال آنست که اگر بیعت جناب امیر از جهت اکراه و اجبار بودی الخ اقول
مخفی نماند که این دلیل او متضمن دو مضمون است اول آنکه بیعت جناب امیر از برای
اکراه بدیهة عقل باطل است زیرا که کسی از صحابه متعرض حال سعد بن عباده نشده دوم
آنکه اگر بیعت جناب امیر از راه اکراه میبود شکم مزید بلکه تمامی حضار جناب سیدة
النساء را درباب ترک جهاد و انجام متعهد نمودند و الزام میدادند پس میگوییم که هر دو
مقدوح است اما اول پس از جهت است که اگر وقوع بیعت بکره و جبر خلاف بداهة
عقل بودی لازم آمدی که محدثین و روات معتمدهٔ اهل سنت سوفسطائیه بوده باشند
چه بیعت نمودن آنحضرت باکراه از احادیث معتمدهٔ اهل سنت ثابت است چنانچه بعض احادیث
که درین باب وارد شده سابق تحریر آمده و بعضی دیگر درین مقام مفصل نموده

میشود مسلم در صحیح خود حدیث طولانی ذکر نموده که بعض فقرات

کان لعلی من الناس وجه حیوة فاطمة فلما توفیت استنکر علی وجوه الناس

مصالحة ابی بکر و مبایعته و لم یکن بایع تلک الاشہر فارسل الی ابی بکر ان ائتنا

ولا یاتنا معک احد کراہیة محضر عمر بن الخطاب فقال عمر لابی بکر والله لا تدخل علیہم

وحدک فقال ابو بکر و ما عساہم ان یفعلوا بی انی والله لاتینہم فدخل علیہم ابو بکر

فتشہد علی بن ابی طالب ثم قال انا عرفنا یا ابا بکر فضیلتک و ما اعطاک الله و

لم ننفس علیک خیرا ساقه الله الیک ولکنک استبددت علینا بالامر وکنا نحن

نری ان لنا حقا لقرابتنا من رسول الله صلی الله علیه وسلم فلم یزل یکلم ابا بکر

حتی فاضت عینا ابی بکر فلما تکلم ابو بکر قال والذی نفسی بیده لقرابة رسول الله

احب الی من ان اصل من قرابتی واما الذی شجر بینی وبینکم من ہذه الاموال فانی

لم آل فیہا عن الحق ولم اترک امرا رأیت رسول الله صلعم یصنعه فیہا الا صنعته فقال علی

لابی بکر موعدک العشیة للبیعة فلما صلی ابو بکر صلوٰة الظہر رقی علی المنبر فتشہد

وذکر شان علی وتخلفه عن البیعة وعذره بالذی اعتذر الیه ثم استغفر الله وتشہد علی

بن ابی طالب فعظم حق ابی بکر وانه لم یحمله علی الذی صنع نفاسة علی ابی بکر ولا انکارا

للذی فضله الله به ولکنا نری ان لنا فی الامر نصیبا فاستبد علینا به فوجدنا فی

انفسنا فسر بذلک المسلمون وقالوا اصبت وکان المسلمون الی علی قریبا حین راجع

الامر المعروف انتہی باید که حضرات اہل سنت بنظر انصاف درین عبارت تامل فرمایند

که کلام ... امام آنحضرت لکنک استبددت وکنا نحن نری ان لنا حقا فیه فلما اتیناه من رسول الله دلالت
صریح بر دعوی امامت واستحقاق خود دارد وهم چنین لفظ فلم یزل یکلم ابابکر صریح است
در اینکه آنحضرت را در کلمات بسیار که دلالت بر استحقاق خود داشت از ابوبکر بیان
فرمود ولفظ فوجدنا فی انفسنا دلالت صریح بر غضب آنحضرت از غصب خلافت
دارد وعقیلی از ابی الطفیل عامر بن وائلة روایت نموده است قال کنت علی الباب
یوم الشوری فارتفعت الاصوات بینهم فسمعت علیا یقول بایع الناس لابی بکر
وانا والله اولی بالامر منه واحق به منه فسمعت واطعت مخافة ان یرجع الناس کفارا
یضرب بعضهم رقاب بعض بالسیف ثم بایع الناس عمر وانا والله اولی بالامر منه واحق
به فسمعت واطعت مخافة ان یرجع الناس کفارا یضرب بعضهم رقاب بعض بالسیف ثم
انتم تریدون ان تبایعوا عثمان اذن اسمع واطیع ان عمر جعلنی فی خمسة نفر انا سادسهم
لا یعرفون لی فضلا فی الصلاح ولا یعرفونه کلنا فیه شرع سواء وایم الله لو اشاء ان اتکلم
ثم لا یستطیع عربیهم ولا عجمیهم ولا المعاهد منهم ولا المشرک رد خصلة وفضیلة منها لفعلت
ثم قال انشدکم بالله ایها النفر جمیعا فیکم احد له عم مثل عمی حمزة اسد الله واسد رسوله
وسید الشهداء قالوا اللهم لا فقال فیکم احد له اخ مثل اخی جعفر ذی الجناحین الی آخر الحدیث
درین روایت نیز لفظ انا والله اولی بالامر منه واحق به منه واطعت مخافة ان یرجع
الناس الخ دلالت صریح بر عدم رضای آنحضرت بر بیعت خلفای ثلثه دارد
جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع در مسند عمر بن الخطاب از ابن ابی شیبه روایت کرده

عن اسلم انه حین بویع لابی بکر بعد رسول الله صلی الله علیه وآله کان علی والزبیر یدخلان
یدخلون علی بنت رسول الله صلی الله علیه وآله فیتشاورونها ویرجعون فی امرهم
فلما بلغ عمر بن الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمة فقال یا بنت رسول الله والله
ما من احد احب الی من ابیک وما من احد احب الینا بعد ابیک منک وایم الله ما ذاک
بمانعی ان اجتمع هولاء النفر عندک ان امرتهم ان یحرق علیهم البیت فلما خرج عمر جاءوها
فقالت تعلمون ان عمر قد جاءنی وقد حلف بالله لئن عدتم لیحرقن علیکم البیت
وایم الله لیمضین بما حلف علیه فانصرفوا راشدین فروا رأیکم ولا ترجعوا الی فانصرفوا
عنها ولم یرجعوا الیها حتی بایعوا لابی بکر دلالت این روایت بر عدم رضای جناب
ولایت مآب نیز مستغنی عن البیان است وجمال الدین محدث در روضة الاحباب نوشته
جمعی از اهل تواریخ آورده اند که چون از مهم بیعت فراغت حاصل شد ابوبکر صدیق
رضی الله عنه از وجوه مهاجر و اعیان انصار مجمعی ساخته کس فرستاد و علی مرتضی
را بآن مجلس طلبید وی اجابت فرموده دران مجمع حاضر شد و در محلی لایق
خود بنشست و از موجب طلب خویش پرسید عمر فاروق رضی الله عنه فرمود
موجب آنست که میخواهیم چنانچه سائر اصحاب با ابوبکر بیعت کردند تو نیز بیعت کنی علی
رضی الله عنه گفت من همان سخن که شما بر انصار حجت ساخته این منصب را گرفتید
بر شما حجت میگردانم راست گوئید که بحضرت رسالت صلعم اقرب کیست عمر گفت
ترا نگذاریم تا بیعت نکنی علی گفت اول این سخن مرا جواب با صواب بگوئید بعد از آن سخن

پس ابو عبیده گفت ای ابو الحسن تو بواسطه سبقت در اسلام و فضل و قرابت قریبه
با سید انام علیه الصلوة والسلام سزاوار خلافت و حکومتی ولیکن چون صحابه کرام
با ابوبکر اجماع و اتفاق نمودند مناسب آن نیست که تو نیز قدم در دائره نفاق درآری
علی گفت ای ابو عبیده تو امین این امتی بقول رسول مختار مقتضای امانت را رعایت
در گفتار و کردار مرعی دار که حق سبحانه تعالی بخاندان نبوت کرامت کرده در میان ما
باشد که بجای دیگر نقل کنید مهبط قرآن و وحی و مورد امر و نهی و منبع فضل و علم
و معدن عقل و حلم مائیم و بواسطه این امور خلافت را شایسته و امارت را سزا
ایم بشیر بن سعد انصاری گفت ای ابو الحسن این داعیه که تو امروز ظاهر میکنی پیش
ازین اگر معلوم مردم شدی هر آینه که با تو مضایقه و منازعه نمیکردند الی ان قال ابوبکر
صدیق چون دید که کلمات علی جمله محکم و استوار و هر یکی از آنها مقابله صد کلمه
صد هزار کلمه ملت است از راه رفق و مدارا آمد و گفت ای ابو الحسن مرا گمان این بود
که ترا درین امر با من مضایقه نباشد و اگر میدانستم که از بیعت با من تخلف خواهی کرد
هرگز آنرا قبول نمیکردم و اکنون که مردم بر من اتفاق نمودند اگر تو نیز با ایشان اتفاق
نمائی و ظن مرا مطابق واقع ساخته باشی و اگر حالا توقف کنی و خواهی که درین امر
تامل و تفکر نمائی هیچ حرجی بر تو نیست پس علی از مجلس برخواست و متوجه خانه
خویش گشت انتهی و دلالت این عبارت نیز بر ما نحن فیه ظاهر است و در کتاب
امامت و سیاست ابن قتیبه مذکور است فبایعوه علی التسلیم والرضا و شهد علیهم

كتاب الله وسنة رسوله قال فجاء رجل من خثعم فقال له علي بايع على كتاب الله وسنة
نبيه قال لا ولكن ابايعك على كتاب الله وسنة نبيه وسنة ابي بكر وعمر فقال وما يدخل سنة
ابي بكر وعمر مع كتاب الله وسنة نبيه انما كانا عاملين بالحق حيث عملا فابى الخثعمي
الا سنة ابي بكر وعمر وابى علي ان يبايعه الا على كتاب الله وسنة نبيه فقال له حيث
الح عليه بايع قال لا الا على ما ذكرت لك فقال له علي اما والله لكاني بك قد
نفرت في هذه الفتنة وكان حوافر خيلي قد شدخت وجهك قال فلحق بالخوارج فقتل يوم
النهروان قال قبيصة فرايته يوم النهروان قتيلا وقد وطأت الخيل وجهه ورأسه و
مثلت به فذكرت قول علي وقلت لله ابو الحسن ما حرك شفتيه بشيء قط الا كان كذلك
انتهى ومويد اين روايت است روايتيكه آنرا ابن حجر در صواعق محرقه از مسند احمد آورده
عن ابي وائل قلت لعبد الرحمن بن عوف كيف بايعتم عثمان وتركتم عليا قال ما ذنبي
قد بدأت بعلي فقلت ابايعك على كتاب الله وسنة رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم وسيرة ابي بكر وعمر فقال فيما استطعت ثم عرضت ذلك على عثمان فقال
نعم ودلالت اين هر دو روايت بر عدم رضاى آنحضرت وظالم دانستن خلفاى ثلثه
اظهر من الشمس است اما روايت اولى پس ظاهر است واما روايت ثانيه فلدلالتها
على الانكار من اتباع سيرة الشيخين على سبيل الاطلاق كما لا يخفى ونامه هاى خال
المومنين كه بجناب ولايت مآب نوشته وجواب آنها كه آنجناب رقم فرموده
نيز دلالت صريح بر عدم رضاى آنحضرت دارد چنانچه از بعض فقرات نامه معويه

درانجا هم نقل نموده میشود و بعد ازان عبارت نامه نامی جناب سید الوصیین که در پاسخ
آن شقی بیدین مرقوم فرموده مذکور خواهد شد من عبد الله معویة بن ابی سفیان
الی علی بن ابی طالب اما بعد فان الله تعالی حبا المصطفی محمد صلی الله علیه وآله وسلم
واختصه بوحیه وتادیة شریعته فانقذ به من العمایة وهدی به من الغوایة ثم قبضه الله رشیدا
حمیدا قد بلغ الشرع ومحق الشرک واخمد نار الافک فاحسن الله جزاءه وضاعف
علیه نعمه والاءه ثم ان الله سبحانه اختص محمدا صلعم باصحاب ایدوه وازروه ونصروه
فکانوا کما قال الله تعالی سبحانه لهم اشداء علی الکفار رحماء بینهم فافضلهم مرتبة واعلاهم
عند الله والمسلمین منزلة الخلیفة الاول الذی جمع الکلمة ولم الدعوة وقاتل اهل الردة
ثم الخلیفة الثانی الذی فتح الفتوح ومصر الامصار واذل رقاب المشرکین ثم
الخلیفة الثالث المظلوم الذی نشر الملة وطبق الافاق بالکلمة الحنیفیة فلما استوثق
الاسلام وضرب بجرانه عدوت علیه فبغیته الغوائل ونصبت له المکائد وضربت له الامر ظهره
وبطنه ودسست علیه واغریت به وقعدت حیث استنصرک عن نصرته وسالک ان
تدرکه قبل ان یمزق یوم الدار فما ادرکته وما یوم المسلمین منک بواحد لقد حسدت
ابا بکر والتویت علیه ورمت افساد امره وقعدت فی بیتک عنه واستغویت عصابة
من الناس حتی تاخروا عن بیعته ثم کرهت خلافة عمر وحسدته واستطلت مدته
وسررت بقتله واظهرت الشماتة بمصابه حتی انک حاولت قتل ولده لانه قتل قاتل
ابیه ثم لم یکن اشد حسدا منک لابن عمک عثمان نشرت مقابحه وطویت محاسنه

طعنت فی فقهه و فی دینه ثم فی سیرته ثم فی عقله و اغریت به السفیه
وشیعتک حتی قتلوه بمحضر منک لا تدفع عنه بلسان ولا ید و ما هو لاء الا کمن لعنت علیه
وتلکات فی بیعته حتی حملت الیه قهرا تساق بخزائم الاقتار کما یساق الفحل المخشوش
ثم نهضت الان تطلب الخلافة الخ وجواب این نامه که جناب ولایت مآب نفس رسول
قلمی فرموده بعض فقرات آن این است وکتاب الله یجمع لنا ما شذ عنا وهو قوله سبحانه
واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله وقوله تعالی ان اولی الناس بابراهیم
للذین اتبعوه وهذا النبی والذین امنوا والله ولی المؤمنین فنحن مرة اولی بالقرابة
وتارة اولی بالطاعة ولما احتج المهاجرون علی الانصار یوم السقیفة برسول الله
صلعم فلجوا علیهم فان یکن الفلج به فالحق لنا دونکم وان یکن بغیره فالانصار علی دعواهم
وزعمت انی لکل الخلفاء حسدت وعلی کلهم بغیت فان یکن ذلک کذلک فلیس الجنایة
علیک فیکون العذر الیک وتلک شکاة ظاهر عنک عارها وقلت انی کنت
اقاد کما یقاد الجمل المخشوش حتی ابایع ولعمر الله لقد اردت ان تذم فمدحت
وان تفضح فافتضحت وما علی المسلم من غضاضة فی ان یکون مظلوما ما لم یکن شاکا فی
دینه ولا مرتابا بیقینه وهذه حجتی الی غیرک قصدها ولکنی اطلقت لک منها بقدر ما سنح
من ذکرها الخ و در کتاب نهج البلاغه که صحت آن در همین رساله بشهادت علماء
اهل سنت ثابت شده مذکور است فنظرت فاذا لیس لی معین الا اهل بیتی فضننت بهم
عن الموت فاغضیت علی القذی وشربت علی الشجی وصبرت علی اخذ الکظم

علم انتهی کلامه علیه صلوات الله وسلامه ابن ابی الحدید معتزلی در ذیل شرح آن

نوشته قال ابو جعفر الطبری صاحب التاریخ ان الانصار لما فاتها ما طلبت من

الخلافة قالت او قال بعضها لا نبایع الا علیا و ذکر نحو هذا علی بن عبد الکریم المعروف

بابن الاثیر الموصلی فی تاریخه فاما قوله لم یکن لی معین الا اهل بیتی فضننت بهم علی الموت

تقول ما زال یقوله ولقد قاله عقیب وفات رسول الله صلعم قال لو وجدت اربعین

ذوی عزم ذکر ذلک نصر بن مزاحم فی کتاب صفین و ذکره کثیر من ارباب السیرة انتهی

موضع الحاجة من کلامه عبارت این خطبه و عبارت ابن ابی الحدید نیز دلالت صریح بر عدم

رضامندی آنحضرت به بیعت خلفای ثلثه دارد و تاریخ خلیفه ثانی که در باب اخذ بیعت

نموده و مکالماتیکه فیما بین آنحضرت و ابو عبیده واقع شده و آنها در رساله علیحده که

شارح مقاصد شهادت بصحت آن داده وارد است و عنوان آن رساله اینست

امض الی علی و اخفض جناحک له و اغضض من صوتک عنه و اعلم انه سلالة ابی طالب

و مکانه ممن فقدناه بالامس صلی الله علیه و آله و سلم مکانه و قل له البحر مغرقة والبر مفرقة

الی آخر ما دلیل صریح است بر انکار آنحضرت از بیعت و ترک محاربه و مقاتله آنحضرت

یوم الدار و ترک نمودن نماز جنازه قتیل الدار و عدم شرکت در تجهیز و تکفین او بلکه آن

شیعیان او ولی و غیر الی جسم شریف آن رئیس جمهوری الامیین شدوا هر زجر او شد

آنحضرت است الی غیر ذلک من الروایات والمقدمات پس با وجود چنین امور

متفق علیها دعوی رضامندی جناب امیر به بیعت خلفای ثلثه از درجه اعتبار ساقط

است و در چنین مقدمه صریح البطلان دعوی بداهت دلیل سفاهت است اما عدم
تعرض سعد عباده پس ممنوع است و سند منع قتل اوست به تیر چنانکه مصدق
انه کان من عمل الجن بوده و چگونه آن سهم از عمل جن نباشد که بلا شبهه کار شیطان
بوده و شیطان کان من الجن پس ادعای عدم وقوع تعرض بجانبش از قسم
السهام فی الظلام بلکه انکار بدیهیات اولیات است و بعد التسلیم میگوییم قیاس حال
جناب ولایت مآب بحال سعد بن عباده قیاس مع الفارق است زیرا که چون سعد
عباده از انصار بود و سوابق او در اسلام مثل سوابق آنجناب نبوده و قرابتی از جناب
سید المرسلین نداشته و آیتی و حدیثی که دلالت بر امامتش نماید ندارد و نگردیده بود پس
کارکنان سقیفه بیک حدیث موضوع اعنی الائمه من قریش از کار او بیچاره فارغ
کرده بودند و اگر چنین شخصی بیعت ننماید حرجی در خلافت خلفا نخواهد کرد بخلاف جناب
ولایت مآب که بنص الهی نفس رسالت پناهی و بسبب صنو پیغمبر آخر الزمان و شوهر
سیده نساء عالمیان و والد سیدی شباب اهل الجنه بوده و سوابق اسلامیه و جهاد
تام در جهاد کفار لیام برای آنحضرت ثابت بوده و آیات بسیار و احادیث بیشمار
دلالت بر امامت آنحضرت می نمود و بر ظاهر است که اگر چنین بزرگی بیعت خلیفه
نمی نمود رخنه عظیم در سلطنتش پیدا میشد و اگر مجیب بنظر انصاف تامل نماید خواهد دانست
که اهتمامی که بزرگان شان در باب اخذ بیعت از آنحضرت نموده اند دلیل وافی بر ضرورت
نمودن بیعت است چه اگر اکابر شان ترک بیعت آنحضرت را مثل ترک بیعت سعد عباده

نسبت نمودند ابو عبیده را بخدمت آنحضرت پیغمبر فرستادند و غلط [illegible] از تحفه [illegible]
نمی نمود اما امر ثانی پس بطلانش نیز ظاهر است زیرا که اولا دعوی مذکور بحکم [illegible]
و شهادت علی النفی غیر مقبول و ثانیا بعد التسلیم مفید مطلوب نیست لان السکوت لا
یستلزم تسلیم المسکوت عنه اما آنچه نوشته که چون این کلام از زبان احدی از
اعدا و احباب بر نیامده پس معلوم کرد اصل و فضائح مذکوره ساخته عبد الله بن
سبا است الخ پس قطع نظر از عدم ظهور وجه ملازمت میگوییم که هرگاه عدم رضای
جناب ولایت مآب و سیدی شباب اهل الجنة و سیده نساء العالمین و سلمان
و ابوذر و مقداد و سعد بن عباده و دیگر انصار بر خلافت خلیفه اول از اول ثابت
باشد سلامت و کذب عبد الله بن سبا فائده و عائد حال خسران مآل اهل سنت نخواهد گردید
و ما نقله عن مجمع البحرین بعنوان لا علینا چه آن نص صریح بر بدعت فرقه حقه از آن
ملعون است فکیف یطلق اتباعهم له علیه ما علیه قوله علاوه برین زید بن علی بن
الحسین علیهم السلام دعوی امامت برای خود نموده اما اقول چون فاضل مجیب
بنای استدلال بزعم ناقص خود بر قول جمیله فرقه حقه ایشان اثنی عشریه قرار داده
لازم است که از احادیث و عبارات کتب معتبره فرقه ناجیه ثابت نماید که زید بن
علی دعوی امامت خود نموده بود و لیکن چون [illegible] تحریر دعاوی بلا [illegible]
[illegible] محال [illegible] دعوی امامت زید [illegible] کتب معتبره ثابت [illegible]
[illegible]

در شرح صحیفه سجادیه حسینی تحریر فرموده و اما الامامة فلا شك انه كان عارفاً بحقها

وقد روى الصدوق باسناده عن عمر بن خالد قال قال زيد بن علي بن الحسين

بن علي بن ابي طالب عليهم السلام في كل زمان رجل منا اهل البيت يحتج الله به على

خلقه وحجة زماننا ابن اخي جعفر بن محمد عليهما السلام لا يضل من تبعه ولا يهتدي من

خالفه وروى النجاشي باسناده عن عمار الساباطي قال كان سليمان بن خالد قد خرج مع

زيد بن علي حين خرج فقال له رجل ونحن وقوف في ناحية وزيد واقف في

ناحية ما تقول في زيد هو خير ام جعفر قال سليمان قلت والله ليوم من جعفر خير من زيد

ايام الدنيا قال فحرك دابته واتى زيدا وقص عليه القصة قال فمضيت نحوه فانتهيت الى

زيد وهو يقول جعفر امامنا في الحرام والحلال انتهى هذا الى ما تقدم من الاحاديث عن

الصادق والرضا عليهما السلام في صحة اعتقاده وبرائة ساحته مما ترميه الزيدية انتهى

و در کتاب منهج المقال فی تحقیق الرجال در ترجمه زید مذکور است و فی ارشاد المفيد كان

زيد بن علي بن الحسين عليهما السلام عين اخوته بعد ابي جعفر عليه السلام وافضلهم وكان ورعا

عابدا فقيها سخيا شجاعا وظهر بالسيف يامر بالمعروف وينهى عن المنكر ويطلب بثارات

الحسين عليه السلام واعتقد كثير من الشيعة فيه الامامة وكان سبب اعتقادهم ذلك

فيه خروجه بالسيف يدعو الى الرضا من آل محمد فظنوه يريد بذلك نفسه ولم يكن يريدها

لمعرفته باستحقاق اخيه الامامة من قبله ووصيته عند وفاته الى ابي عبد الله عليه السلام

انتهى و هیچ حاجت به نقل کلام قاضی نور الله نور الله مرقده در مجالس المؤمنین

فیما بینهما ابو عبیده را بخدمت آنحضرت منفرد میفرستادند و علاقه کسی بغیر از آنحضرت مفقود
نمی نمود اما امر ثانی پس بطلانش نیز ظاهر است زیرا که اولا دعوی مذکور بحکم بینت است
و شهادت علی النفی غیر مقبول و ثانیا بعد تسلیم مفید مطلوب نیست لان السکوت لا
یستلزم تسلیم المسکوت عنه اما آنچه نوشته که چون این کلام از زبان احدی از
اعدا و احباب بر نیامده دانستیم که اصل فضائح مذکوره ساخته عبد الله بن
سبا است الخ پس قطع نظر از عدم ظهور وجه ملازمت میگوییم که هرگاه عدم رضای
جناب ولایت مآب و سیدی شباب اهل الجنة و سیدة نساء العالمین و سلمان
و ابوذر و مقداد و سعد عباده و دیگر انصار بر خلافت خلیفه اول از اول ثابت
باشد اسلام و کفر عبد الله بن سبا فائده عائد حال خسران مآل اهل سنت نخواهد کرد
و ما نقله عن مجمع البحرین فنقول لا علینا چه آن نص صریح بر برائت فرقه حقه از آن
ملعون است فکیف یظن اتباعهم له علیه ما علیه قوله علاوه برین زید بن علی بن
الحسین علیهم السلام دعوی امامت برای خود نموده الخ اقول چون فاضل مجیب
بنای استدلال بر زعم ناقص خود بر اصول اصیله فرقه حقه اید هم الله بنصره قرار داده بر او
لازم است که از احادیث و عبارات کتب معتمده فرقه ناجیه ثابت نماید که زید بن علی
دعوی امامت خود نموده بود لیکن چون معتاد به تحریر دعاوی بلا بینه است در تحقیق مقام
نیز اجمال و اهمال نموده بالجمله دعوی امامت زید از کتب معتبره ثابت نگشته بلکه عدم
دعوی او نیز در کتب معتمده مصرح است چنانچه جناب سید علی ملقب بصدر الدین

تا صحیفهٔ سجادیه چنین تحریر فرموده و اما الامامة فلا شک انه کان عارفا بها
فقد روی الصدوق باسناده عن عمر بن خالد قال قال زید بن علی بن الحسین
بن علی بن ابی طالب علیهم السلام فی کل زمان رجل منا اهل البیت یحتج الله به علی
خلقه وحجة زماننا ابن اخی جعفر بن محمد علیهما السلام لا یضل من تبعه ولا یهتدی من
خالفه وروی النجاشی باسناده عن عمار الساباطی قال کان سلیمان بن خالد الهلالی
خرج مع زید بن علی حین خرج فقال له رجل ونحن وقوف فی ناحیة وزید واقف فی
ناحیة ما تقول فی زید هو خیر ام جعفر قال سلیمان قلت والله لیوم من جعفر خیر من زید
ایام الدنیا قال فحرک دابته واتی زیدا وقص علیه القصة قال فمضیت نحوه فانتهیت الی
زید وهو یقول جعفر امامنا فی الحرام والحلال انتهی هذا الی ما تقدم من الاحادیث عن
الصادق والرضا علیهما السلام فی صحة اعتقاده وبراءة ساحته مما رمیه الزیدیة انتهی
و در کتاب منهج المقال فی تحقیق الرجال در ترجمهٔ زید مذکور است و فی ارشاد المفید کان
زید بن علی بن الحسین علیهما السلام عین اخوته بعد ابی جعفر علیه السلام وافضلهم وکان ورعا
عابدا فقیها سخیا شجاعا وظهر بالسیف یامر بالمعروف وینهی عن المنکر ویطلب بثارات
الحسین علیه السلام واعتقد کثیر من الشیعة فیه الامامة وکان سبب اعتقادهم ذلک
فیه خروجه بالسیف یدعو الی الرضا من آل محمد فظنوه یرید بذلک نفسه ولم یکن یریدها
له لمعرفته باستحقاق اخیه الامامة من قبله و وصیته عند وفاته الی ابی عبد الله علیه السلام
انتهی موضع الحاجة من کلامه و قاضی نور الله نور الله مرقده در مجالس المومنین

چنین باو نوشته مولف کو یند تحقیق اینست که زید بن علی علیهما السلام مدعی خلافت نبود و بیشتر ظهور می‌کرد اینست که مستحق خلافت حقیقی در زمان او حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است بلکه مقصود او از خروج بر غاصبان و تاوان انتقام کشیدن تار ات اهل بیت علیهم السلام بود و بهر طریق میخواست که مردم را بر خود جمع بسازد تا بدفع ستمهای بنی امیه خاندان خود پرداز د الی قوله پس هرگاه از احادیث و عبارات علمای فرقه حقه دعوی امامت زید ثابت نباشد پس ما را آن بطرف زید مقتضای عصبیت و عناد و خوا بود نه انکار ان کما زعمه هذا المتعصب و درین صورت در اطلاق لفظ شهادت بر قتل زید قباحتی نخواهد بود تا آنچه نوشته که نهی امام وقت ازین خروج و بودنش موجب زیادة وصول مکروهات بجناب ائمه الخ پس موقوف بر اثبات صدور نهی تحریمی از صمیم فوا د بلا تقیه است و دونه خرط القتاد والروایات الدالة علی حزن الامام بقتله اصرح شاهد علی مطلوبنا ففی منهج المقال ولما قتل بلغ ذلک من ابی عبد الله علیه السلام کل مبلغ وحزن له حزنا شدیدا عظیما حتی بان علیه وفرق من ماله علی عیال من اصیب مع زید من اصحابه الف دینار انتهی قوله هرگاه از قدح و مدح ازجواب مستقیما الی قوله اول آنکه مطابق ارشاد والد ماجدش الخ اقول آنچه جناب علیین مآب آیة الله فی العالمین اعلی الله درجته ارشاد فرموده مطابق واقع است و هر کسیکه تتبع کتب کلامیه علمای امامیه نموده میداند که ایشان نقل مطاعن خلفای ثلثه و روایات داله بر امامت جناب ولایت مآب از کتب معتمد اهل سنت نمایند مگر علمای

چنین نوشته مولف گوید تحقیق آنست که زید بن علی علیهما السلام مدعی خلافت نبود
و بیقین میدانست که مستحق خلافت حقیقی در زمان او حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام است بلکه مقصود او از خروج بر متغلبان زمان انتقام کشیدن ثارات اهل بیت
علیهم السلام بود و بهر طریق میخواست که مردم را بر خود جمع سازد تا بدفع دشمنان
خاندان خود پردازد الخ پس هرگاه از احادیث و عبارات علمای فرقه حقه دعوی
امامت زید ثابت نباشد سنا و آن بطرف زید بمقتضای عصبیت و عناد خواهد
بود نه هکذا ان کما ازهمه هذا المتعصب و درین صورت در اطلاق لفظ شهادت بر قتل زید
قباحتی نخواهد بود اما آنچه نوشته که نهی امام وقت ازین خروج و بودنش موجب
زیادة وصول مکروهات بجناب ائمه الخ پس موقوف بر اثبات صدور نهی
تحریمی از ایشان فوا دبلا تقیه است و دونه خرط القتاد والروایات الدالة علی حزن
الامام بقتله این شاهد علی مطلوبنا ففی منهج المقال ولما قتل بلغ ذلک من ابی
عبد الله علیه السلام کل مبلغ وحزن له حزنا شدیدا عظیما حتی بان علیه و فرق من ماله
علی عیال من اصیب مع زید من اصحابه الف دینار انتهی قوله هرگاه راقم هیچ میرز
از جواب استفسار الی قوله اول آنکه مطابق ارشاد والا ماجدش الخ اقول اینچه
جناب علیین مآب آیة الله فی العالمین اعلی الله درجته ارشاد فرموده مطابق واقع
است و هر کسیکه تتبع کتب کلامیه علمای امامیه نموده میداند که ایشان نقل مطاعن
خلفای ثلثه و روایات داله بر امامت جناب ولایت مآب از کتب معتمده اهل سنت بنا بر اینکه علمای

پرده عصبیت و عنا از چشم بصیرت بر دارند البته مفحم و محجوج خواهند شد
الا مثل اهل نجران مصداق آیه وافی هدایه فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم
الآیه خواهند بود و معلوم است که در افراد بنی آدم کسی افضل و اعلم از سید
عالم نبوده پس اگر چند نفر از معتسفین نصاری از تقریر حضرت مفحم و محجوج نشوند
این امر دلیل حقیت نصاری نمیتواند شد و بحمد الله جناب معلی و مقدس القاب
علامی فهامی مجتهد العصر والزمانی دام ظله در استفتائیکه تحریر فرموده مراعاة
للطریقة القدیمة القویمة از مسلمات اهل سنت برانها اعتراض کرده پس توهم افحام بان
برا امینه ناشی از سفاهت مجیب است کما لا یخفی علی من طالع هذه الرسالة و
بر ظاهر است که هرگاه تحریرات رشید الفضلا که از شیوخ و اکابر مجیب است در جواب
رساله متعه مضحکه صبیان باشد پس وای بر تحریرات این مجیب که هنوز رشاد
هامی هم بهم نرسانیده و لنعم ما قیل از همه پوشیده دیده خفاش بود کو عدوی
فاتش بود قوله دوم آنکه کلام مستفتی با وجودیکه علمای مذهبش بتوهم ادنی
بخوف ضرر شیوه تقیه اختیار میکنند اقول اشتباه تقیه بتوهم ادنی ضرری
الیق و احری بحال اوست زیرا که صحابه است که از عهد خلیفه پنجم راضی بر بیعت یزید بود
و ابو یوسف است که برای هارون رشید تجویز دخول بمدخوله پدرش نموده کما
تاریخ الخلفا شاه ولی الله دهلوی در رسالة انصاف فرموده و روی ان ابا
یوسف و محمدا کانا یکبران فی العیدین تکبیر ابن عباس لان هارون الرشید کان

بحیث

تکبیر چاره لیس الله این صاحبان عالیشان بتوهم ادنی نحو قصوری چنین امور اجمال آورده و بازجهدا

نکرده‌اند بتوهم ضرر نبوده بلکه برای تحصیل زر و هوا شنیع و قبیح و تن علیه جهال کتابی مولف ایشان

اسمه فیها اما آنچه در خصوص تحریر بعض تعریضات و ایهامات که در استفتا در قوم سهیا است نوشته

اگر مراد از آن تعریض بحال صحابه عظام است پس تعریض بلکه تصریح بمطاعن شان در لوقیه

فرقه حقه است بارها گفته‌ام و بار دیگر میگویم از منع مولف شما اتباع از آن علوم و انطباع

کرد در مقابلش حرفی بزبان آورد مگر آنکه فرار از حصن حصین اسلام نماید کما فی من غدر و اگر مراد

تعریض بسنیت ابطال مذهب عامه است پس اگر دفع الفساد از جهال مولف معلوم شد مصلحت

بر عدم تعرض ایشان علماء امکانی داشت ولیکن نظر بنکث بیعت غدیریه و کذب و غدر

غادرین که در چنین احتمال و فایده بسیخ و هر آن ابعد هیهات هیهات الیس منکم رجل رشید

در وجه سوم سوال نموده در اکثر مقامات این رساله مرعی است و اگر جایی احیانا ذکر اسم کتاب

نشده باشد نظر بعدم حاجت بآن بوده باشد لظهور الامر و وضوح الحجة و لیس الامر

کذلک من قبل من عدل عن قویم المحجة. لنختم الکلام بحمد الله الملک العلام و الصلوة و السلام

علی سید الانام و آله البررة الکرام سیما الائمة الاثنی عشر شفعاء یوم المحشر اللهم انا نشهدک انهم ائمتنا

و سادتنا و قادتنا الی الجنة بهم نتولی و من اعدائهم نتبرأ الی یوم القیمة فهو خیر و هو انا سدان

الحمد لله رب العالمین